



بازخوانی پرونده سعید امامی

(گزارش یک خودکشی مشکوک)

بسمه تعالی

مقدمه:

۳۰ خرداد ۱۳۷۸، روزنامه کیهان در خبری مهم و تاریخی، خبر فوت سعید اسلامی (امامی) از نفرات کلیدی و مهم وزارت اطلاعات در بیمارستان لقمان تهران را منتشر کرد.

این برای اولین بار بود که نام سعید امامی به عنوان یکی از نفرات مهم وزارت اطلاعات در دهه ۶۰ و ۷۰، در یک رسانه منتشر می شد و جامعه با نام یک عنصر رده بالای اطلاعاتی آشنا می شد و انتشار این خبر، آغاز جنجال هایی سلسله وار در کشور بود.

دوم خرداد ۱۳۷۶، زمانی که حجت الاسلام و المسلمین سید محمد خاتمی در انتخابات به پیروزی رسید، آغاز دوران جدیدی در تاریخ سیاسی ایران بود. دورانی که به شهادت حوادث و وقایع آن روزها، نوید دوران پرتهاپی را می داد.

یک سال پس از روی کار آمدن دولت اصلاحات، و در میان جار و جنجال های سیاسی و رسانه ای که در کشور به راه افتاده بود، یک خبر در ۱ شهریورماه ۱۳۷۷ نگاه ها را به سوی خود جلب کرد.

سید اسدالله لاجوردی دادستان اسبق مرکز و رئیس سازمان زندان ها در اوایل دهه ۷۰، در بازار تهران و در مغازه پارچه و روسری فروشی خود ترور شده و به شهادت رسید.

ترور لاجوردی در شرایطی اتفاق می افتاد که سال ها از موج ترورهای سازمان مجاهدین خلق در ایران سپری می شد، و ترور لاجوردی بعد از دوران مسئولیت وی و در شرایطی که دوره جدیدی در ایران آغاز شده بود، عجیب و غیر منتظره بود. اگر بسیاری از عناصر اطلاعاتی و یا عضو در دادستانی، انتظار ترور افرادی همانند لاجوردی به دلیل ضدیت با سازمان مجاهدین خلق در دهه ۶۰ و یا حتی اوایل دهه ۷۰ را داشتند، اما ترور وی در سال ۷۷ غیر منتظره بود.

چند ماه پس از ترور لاجوردی، در پائیز ۱۳۷۷ موج ترورها و قتل هایی به راه افتاد که بعدها به قتل های زنجیره ای مشهور شد.

در آذرماه ۷۷ خبر ترور و قتل داریوش فروهر و همسرش پروانه اسکندری منتشر شد و ترور محمد مختاری، مجید شریف و ... باعث به راه افتادن جو ملهتب و شدیدی علیه نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی ایران شد.

تشییع جنازه داریوش فروهر و پروانده اسکندری به شدت با حواشی تندی علیه نظام اسلامی همراه بود، و علنا در این تشییع جنازه شعارهایی داده می شد که نظام جمهوری اسلامی را به قتل فروهر و همسرش متهم میکرد.

دی ماه ۷۷ رهبری نظام اسلامی آیت الله سید علی خامنه ای راسا به بحث قتل های زنجیره ای ورود کردند و در خطبه های نماز جمعه تهران افرادی که در ترور فروهر و همسر وی نقش داشتند را عناصر خائن و وابسته به بیگانه معرفی کردند که قطعا از این ترورها قصد

سود رساندن و دلسوزی برای نظام اسلامی نداشتند و این ترورها را صرفاً برای زمین گیر کردن و مخدوش جلوه دادن چهره نظام و نهادهای امنیتی آن انجام داده بودند.

در التهابات همین ترورها و عواقب سنگین آن بود که سال ۱۳۷۸ آغاز شد. اما به ناگاه پس از پایان تعطیلات عید سال جدید، در ۲۱ فروردین ماه، خبر ترور علی صیاد شیرازی، فرمانده سابق نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی و فرمانده عملیات مرصاد در مقابل منزل شخصی وی در محله فرمانیه تهران به سرعت منتشر شد.

ترور صیاد نیز همانند ترور اسدالله لاجوردی موجی از شک و شبهه در مورد به راه افتادن ترورها در کشور را به راه انداخت.

چرا افرادی که سابقه ضدیت با سازمان مجاهدین خلق را در سمت‌های مختلفی همانند دادستانی و یا یک عنصر نظامی داشتند، باید سال‌ها پس از جنگ و فروکش کردن ترورها ترور شوند و این ترورها دقیقاً در زمانی رخ دهد که کشور درگیر فضای سنگین سیاسی و امنیتی حاصل از دوران اصلاحات و قتل‌های زنجیره‌ای است؟ چه ارتباطی میان این ترورها و قتل‌های زنجیره‌ای برقرار بود؟

حمید داوود آبادی به عنوان یکی از نویسندگان سرشناس در حوزه دفاع مقدس در پاسخ به مقاله توهین آمیزی که در فروردین ماه ۷۸ و پس از ترور صیاد شیرازی در روزنامه عصر آزادگان منتشر شده بود، مقاله‌ای را برای این نشریه فرستاد که در سطرهای گوناگون آن به کینه شدید ضد انقلاب و ادامه جریان سیاسی آنها در داخل از صیاد شیرازی اشاره کرده بود.

داوود آبادی ترور صیاد شیرازی را نه اتفاقی عادی و حاصل یک کینه جویی ساده که بازی سیاسی برای اقدامات پیچیده تر نامیده بود.

در گپ‌ها و دار همین اخبار ضد و نقیض و مله‌تپ، در خردادماه ۷۸ ناگهان خبر خودکشی یکی از عناصر رده بالای وزارت اطلاعات که طبق اخبار منتشر شده در جریان قتل‌های زنجیره‌ای نیز قرار داشت منتشر شد.

تمامی این اخبار و حوادث و همچنین انتشار نامه محرمانه سعید امامی خطاب به نمایندگان مجلس پنجم که در سال ۷۷ نگاشته شده بود و در روزنامه سلام تیرماه ۱۳۷۸ منتشر شد و باعث غائله کوی دانشگاه تهران شد، باعث شد تا علاقمند شوم در ادامه پرونده بازخوانی قتل‌های مشکوک در دهه ۶۰ و ۷۰ که پیش از این قتل دکتر کاظم سامی را بررسی کرده بودم، به پرونده سعید امامی در قالب جزوه‌ای به بررسی این پرونده پردازم.

بازخوانی پرونده سعید امامی از آنجا که با پرونده‌های روی کار آمدن دولت اصلاحات، قتل‌های زنجیره‌ای و حوادث ۱۸ تیر ۷۸ دانشگاه تهران ارتباط پیدا می‌کند، می‌تواند تلاقی خوب و مفیدی برای بازخوانی از جریانات سیاسی تاریخ معاصر باشد که تاکنون کمتر به آن ورود شده است.

امید است که در سال‌های آینده فضایی مهیا شود تا این بحث‌ها قابلیت انتشار بدون سانسور به عنوان یک کتاب مستقل پژوهشی را داشته باشد تا بتواند در اختیار علاقمندان قرار بگیرد و خوانش‌های نویی را به جامعه عرضه کند.

پیشاپیش از عزیزانی که با دلسوزی خود در این راه بنده را راهنمایی نموده اند و یا نکات مفیدی را به من گوشزد کرده اند تشکر می کنم و امیدوارم بتوانم با یادآوری ضعف های کار آن ها را بر طرف نموده و ایرادات را برای انتشار مطالب بعدی برطرف کنم، انشاءالله.

علاقمندان برای ارسال نظرات و دیدگاه های خود می توانند با ایمیل sm.dezfouli@gmail.com در ارتباط باشند و نظرات خود را ارسال نمایند.

مهدی دزفولی

اسفندماه ۱۳۹۵، تهران

فصل اول

آغاز بحران پس از شوک سیاسی

شبه انقلاب دوم خرداد ۷۶

در نیمه دهه ۷۰ شمسی، ماه های پایانی دولت سازندگی فرا می رسید و جامعه به دلیل مشکلات اقتصادی و معیشتی فراوان و همچنین احساس خفقان سیاسی که در جمع های دانشجویی و روشنفکری احساس می شد، هر لحظه در انتظار یک تغییر مهم و کلیدی بود.

نارضایتی های اجتماعی و سیاسی سال های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۴ که در برخی از شهرهای ایران همانند اسلامشهر، مشهد، شیراز، قزوین و مبارکه و ... رخ داده بود ترسیم چهره ای خشن و امنیتی از دولت هاشمی رفسنجانی می کرد و تورم بیش از ۴۰ درصد و افزایش نرخ ارز همگی دست به دست یکدیگر داده بود تا جامعه ایران هر لحظه در انتظار انفجار بمب نارضایتی های اجتماعی و سیاسی باشد.

بهمن ماه ۱۳۷۵، پس از کش و قوس های فراوان و کناره گیری گزینه های مختلف جناح چپ برای ریاست جمهوری همانند مهندس میر حسین موسوی، سرانجام مجمع روحانیون مبارز به دبیر کلی حجت الاسلام مهدی کروبی، رسماً حجت الاسلام سید محمد خاتمی وزیر اسبق فرهنگ و ارشاد اسلامی و نماینده دور اول مجلس شورای اسلامی را به عنوان نماینده تمامی طیف های چپ خط امام (ره) معرفی کرد.^۱

حضور خاتمی با بازخوردهای مختلفی همراه بود اما تقریباً در آن ایام تمامی طیف های سیاسی مختلف ایران شانس برای خاتمی در مقابل نماینده جناح راست که علی اکبر ناطق نوری بود قائل نبودند.

شانس ناطق نوری برای ریاست جمهوری به دلیل حمایت های جناح راست و حدس اینکه، نظر ریاست جمهوری وقت (هاشمی رفسنجانی) و رهبری بر وی است، زیاد بود و خاتمی به عنوان گزینه ای نسبتاً ناشناس گویی صرفاً برای خالی نبودن انتخابات از رقیب نسبتاً جدی کاندیدای ریاست جمهوری شده بود.

بهار سال ۷۶ از راه رسید و روز به روز فضای سیاسی کشور جنجالی تر می شد. سرانجام با فرارسیدن خردادماه نسیم تغییرات شدید سیاسی وزیدن گرفت و پس از جنجال کارناوال روز عاشورا در اردیبهشت ماه ۱۳۷۶، خبر رای بیست میلیونی خاتمی در مقابل هفت میلیون رای ناطق نوری همانند بمبی در جهان صدا کرد و شوک سیاسی جدی در کشور ایجاد نمود.

اگر تا چند هفته قبل حجت الاسلام والمسلمین مهدوی کنی به عنوان دبیر جامعه روحانیت مبارز تهران، بسیاری از اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، مراجع سرشناس تقلید قم همانند مرحوم آیت الله لنکرانی، وزیر اطلاعات وقت (علی فلاحیان) و ... از ریاست جمهوری ناطق نوری حمایت کرده بودند، اما رای ۲۰ میلیونی و بی نظیر خاتمی باعث شد تا عده ای به این باور برسند که گویی شبه انقلابی در کشور رخ داده است و فصل سیاسی جدیدی شروع شده است.

^۱ بازخوانی جناح های چپ و راست سیاست ایران از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۰، عباس شادلو، تهران، نشر شباویز، چاپ ۱۳۸۰، فصل سوم

سعید حجاریان کاشی که در میانه دهه ۶۰ از نفرات کلیدی وزارت اطلاعات بود و بعدها به عنوان یکی از نفرات اصلی و فکری جریان چپ به شمار می رفت، در مصاحبه با شماره دوم نشریه اندیشه پویا در مرداد ۱۳۹۱ پیرامون جریان دوم خرداد و به راه افتادن موج آن از می گوید:

" من کارمند نهاد ریاست جمهوری بودم و چند سال رفته بودم وزارت اطلاعات و بعد دوباره برگشتم به دولت. بعد از تشکیل کابینه نزد آقای هاشمی رفتم و بهشان گفتم که دیگر نمی توانم در وزارت اطلاعات کار کنم. ایشان نیز به آقای فلاحیان دستور دادند که فلانی به صورت نیمه وقت به مرکز تحقیقات استراتژیک برود. منتها آقای فلاحیان از ما پرسید که آنجا با کی کار می کنی. گفتم رئیس آقای خوئینی ها و مرثوسم بهزاد نبوی است. وحشت کرد و گفت به کلی برو، نیمه وقت هم نمی خواهد اینجا باشی. بنابراین لازم نبود استعفا دهم. همه دوستان ما هم آمدند بیرون و از سال ۶۸ کسی از دوستان ما در وزارت نبود. حاضر نبودند با آقای فلاحیان کار کنند.

دو پروژه شروع شده بود که به نظر من نتیجه بخش نبودند. یکی روشنفکری دینی که دکتر [عبدالکریم] سروش شروع کرده بود و دیگری هم توسعه اقتصادی که آقای هاشمی و تیم آقای طیبیان شروع کرده بودند. من پیش بینی می کردم که بدون توجه به یک رفرم سیاسی هر دوی این پروژه ها به لحاظ اجتماعی به بن بست می رسند و بدون توسعه سیاسی نمی توان اصلاح دینی و اقتصادی کرد. پروژه توسعه سیاسی اینطور کلید خورد.

پروژه من شد نوسازی سیاسی در ایران. همان اصلاحات. من بودم و یک مشت اطلاعات تئوریک و ارتباط با برخی چهره های سیاسی. لذا به این نتیجه رسیدم که بروم درس بخوانم. مثل بچه آدم کنکور دادم و رفتم دانشگاه و از هیچ سهمیه ای و مصوبه ای هم استفاده نکردم. دور اولی بود که بعد از انقلاب فرهنگی برای فوق لیسانس کنکور برگزار شد و تعداد شرکت کننده ها زیاد بود. کنکور دادم و دانشگاه تهران قبول شدم. بورسیه هیچ جا نبودم. دولت هیچ چیز به من نداد. خلاصه، فوق لیسانس و دکترای علوم سیاسی خواندم.

نزد آقای هاشمی رفتم و گفتم می خواهم روی توسعه سیاسی کار کنید و ایشان گفت که توسعه سیاسی چیزی است که در دنیا وجود دارد یا این که خودتان از روی واژه توسعه اقتصادی آن را درست کرده اید؟

ما بخش توسعه سیاسی را در مرکز تحقیقات استراتژیک راه اندازی کردیم تا این پروژه را پیش ببریم. معاونت ما پنج گروه داشت. گروه انقلاب اسلامی، گروه دولت که می خواست پردازد به اینکه ماهیت دولت در ایران چیست، گروه رفتار سیاسی، گروه فرهنگ سیاسی و گروه نوسازی سیاسی. ما می خواستیم از دل این بحث ها یک «پالیسی پیر» در بیاید برای آقای هاشمی. منتها آقای هاشمی علاقه ای به این مباحث نداشت. آقای هاشمی یک گیر داشت و می گفت که انگار اینجا تحریریه روزنامه سلام است و اینجا را برای پشتوانه فکری روزنامه سلام درست کرده اید. ما معتقد بودیم که آقای هاشمی هر نظری را می خواهد داشته باشد اما ما باید کار خودمان را بکنیم و ایشان هم بالاخره خواهد فهمید که پروژه اش به بن بست می رسد و توسعه اقتصادی عوارضی دارد که ناچار پیش نیاز رفع آنها توسعه سیاسی خواهد بود.

آقای هاشمی دور دوم که رای آورد دیگر با آقای خوئینی ها کار نکرد. مجمع روحانیون مبارز با آقای هاشمی مشکل پیدا کرده بود. دور دوم، مجمع از آقای هاشمی دفاع کرد اما آقای هاشمی گفت که مجمع اگر از من دفاع نمی کرد به زباله دان رفته بود و مجبور بودند از من حمایت کنند. آقای هاشمی مجمع را مسخره کرد. آقای موسوی خوئینی ها هم روزنامه سلام برایش جدی شده بود و وقتش را در

سلام می گذاشت. کمتر می آمد. آقای هاشمی هم آقای [حسن] روحانی را رئیس مرکز کرد. اما من و بهزاد نبوی تا دوم خرداد در مرکز تحقیقات بودیم. ما می گفتیم که با هاشمی باید کار کرد و نباید او را رها کرد. احساس می کردم که هاشمی کم کم به ما و توسعه سیاسی می رسد. من روزها در مرکز تحقیقات بودم و عصرها می رفتم روزنامه سلام و هفته نامه عصر ما. [ارگان سازمان مجاهدین انقلاب].² به این ترتیب زمینه چینی های سیاسی دوم خرداد از سال ها قبل از آن انجام شده بود و برخی از عناصر سیاسی و امنیتی همانند سعید حجاریان و دوستانش دست اندرکار آن بودند.

پس از پیروزی جریان چپ در دوم خرداد ۷۶، برخی از عناصر فکری و امنیتی به فکر تحلیل این جریان و روند سیاسی پیش روی آن افتادند. در تابستان سال ۷۶ و پیش از مراسم تحلیف خاتمی، وزارت اطلاعات جلسات تحلیلی و تبیینی مختلفی برای بررسی پدیده دوم خرداد در نظر گرفت که به گفته حجاریان، وی و بهزاد نبوی در این جلسات حضور داشتند و پدیده دوم خرداد را بررسی و تحلیل نمودند.

حجاریان در کتاب "برای تاریخ" که توسط عمادالدین باقی گردآوری شده و در سال ۷۹ منتشر شده است می گوید:

" در همان تابستان سال ۷۶ جلساتی توسط سعید امامی در وزارت اطلاعات برای تحلیل دوم خرداد برگزار شد که من و بهزاد نبوی هم دعوت شده بودیم. هفته اول بهزاد رفته بود و هفته دوم من رفتم. در همان جلسه که تمام معاونین وزارت هم حضور داشتند سعید امامی من را متهم به جنگ روانی در انتخابات کرد که من پاسخ دادم اگر پدیده دوم خرداد به دلیل جنگ روانی من ایجاد شده است، شما هم ضد جنگ روانی می کردید. این طور نبود که ما کاری بکنیم و شما ضد آن را بلد نباشید. من خودم چند ترم در جامعه الصادق (دانشگاه امام صادق) فنون جنگ روانی را تدریس کرده بودم و بچه های طیف راست هم با این مسائل آشنایی داشتند. پس می توانستند اقداماتی علیه آن انجام دهند. در آن جلسه بگومگوهای بین من و سعید امامی شد و به هر حال جلسه به پایان رسید. تا آن زمان شنیده بودم امامی در وزارت اطلاعات منصب بالایی پیدا کرده است، اما نمی دانستم تا به این حد رشد کرده است. البته چند سال قبلش هم وی را در نماز جمعه تهران دیده بودم ...³"

با به پیش آمدن جریان دوم خرداد، تضادهای این جریان با انقلاب اسلامی بیش از پیش جلوه خود را نشان داد. تضادهای این گفتمان با مبانی فقهی انقلاب و به راه افتادن نشریاتی همانند طوس و جامعه که رسماً مبانی دینی انقلاب را زیر سوال می بردند هر روز بیش از قبل آشکار می شد.

سالگرد دوم خرداد از راه رسیده بود و مخالفین و موافقین این اتفاق سیاسی در تهران غوغایی به راه انداخته بودند. اما از همان ایام مشخص بود پدیده دوم خرداد به مانند یک طوفان سیاسی، به همراه خود طوفان های امنیتی را نیز به همراه خواهد داشت. وزارت اطلاعات به عنوان مهم ترین رکن اطلاعاتی و امنیتی کشور در نشریات اصلاح طلب، متهم به برخوردهای تند و خشن با مخالفین نظام می شد و از طرف دیگر مدافعین جریان موسوم به اصلاحات دائم زمزمه های انحلال سپاه را مطرح می کردند به گونه ای که علنا و

² نشریه اندیشه پویا، شماره دوم، تیر و مرداد ماه ۱۳۹۱، ص ۳۷ تا ۴۲، مصاحبه با سعید حجاریان

³ برای تاریخ، مصاحبه عمادالدین باقی با سعید حجاریان، نشر نی، چاپ اول ۱۳۷۹

رسمًا نیز با واکنش سید محمد خاتمی رئیس جمهور وقت مواجه شدند که چنین امری را خلاف قانون اساسی و خارج از اختیارات رئیس جمهور دانسته بود.

بحران از زمانی آغاز شد که ناگهان در اوج فعالیت های سیاسی در کشور، خبر ترور اسدالله لاجوردی دادستان سابق مرکز و یکی از جدی ترین مخالفین سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی منتشر شد. ترور لاجوردی در آن ایام برای عناصر آگاه و دلسوز انقلاب شوک آور بود. به خصوص که بعدها مشخص شد وزارت اطلاعات از طریق منابع اطلاعاتی خود در جریان این ترور قرار گرفته بود اما برای محافظت از لاجوردی کاری را صورت نداده بود.

اما سید اسدالله لاجوردی که بود و چرا ترور وی از اهمیت خاصی برخوردار است؟

"لاجوردی از مبارزین عضو جمعیت موفقه اسلامی در پیش از انقلاب اسلامی بود که پس از انقلاب و به اصرار شهید بهشتی و ناطق نوری دادستانی پرونده اعضای گروهک فرقان را دست گرفت و چند ماه بعد و از ۲۰ شهریور ۱۳۵۹ با نظر مساعد امام خمینی (ره) و پیشنهاد آیت الله بهشتی دادستان انقلاب تهران شد. وی به تعقیب و خنثی کردن توطئه های گروهک های معاند سیاسی، به ویژه گروهک فرقان و منافقین پرداخت و در این زمینه تلاش های فراوانی کرد.

اسدالله لاجوردی پس از خاتمه پرونده فرقان و پیشگیری از ادامه ترورها توسط این گروهک، مسئولیت دادستانی انقلاب تهران را در طول سال های ۶۰ تا ۶۳ برعهده گرفت. لاجوردی با توجه خاص به اهداف منافقان که روی احساسات جوانان سرمایه گذاری کرده بودند، مردم را متوجه ایده های التقاطی و ضد فطری سازمان منافقین می کرد.

او معتقد بود که اگر کسی توبه کرد باید از مواهب توبه بهره مند شود و اگر کسی به روی نظام اسلحه کشید به سزای خود برسد. حتی بسیاری از آنها که دستشان به خونی آلوده نبود و توبه نموده بودند در اثر این رفتار او به انقلاب علاقه مند شده و برخی از ایشان پس از آزادی در جبهه ها حضور یافته و به شهادت رسیدند. گروهک ها که با رفتار اسلامی و مقتدرانه او مجال هیچگونه فعالیتی نداشتند، با فشارهای بسیار زیادی که از سوی باند مهدی هاشمی و از طریق آیت الله منتظری وارد ساختند، برای برکناریش می کوشیدند.

فشارها از طرف شورای عالی قضایی وقت آنقدر زیاد بود که لاجوردی باید استعفا بدهد، اما وی هرگز زیر بار استعفا نمی رفت و البته امام هم به وی فرموده بود که استعفا ندهد و در هر صورت شهید لاجوردی را سال ۱۳۶۳ از کار برکنار کردند.

اکبر هاشمی رفسنجانی نیز در کتاب خاطرات سال ۶۳ خود به این امر اشاره می کند که امام از برکناری آقای لاجوردی که بدون اطلاع ایشان بوده است، ناراحت گردیدند.

اما امام خمینی در همه حالات از لاجوردی دفاع می کرد به گونه ای که بنیانگذار انقلاب حتی در موضوع دفاع از فرزند خود درباره اتهام هایی که به وی وارد می گردیده است، شهید لاجوردی را سنگ محک راستین بودن دیدگاه های مرحوم حاج سید احمد خمینی قرار می دهند و می فرمایند: در امور سیاسی مدتی تهمت ها زده شد که احمد طرفدار منافقین است و من در طول مدت انقلاب

مخالفت‌هایی از او می‌دیدم که دیگران بر آن شدت و قاطعیت نبودند و در این آخر که قضیه زندان اوین پیش آمد و شکایاتی از آقای لاجوردی می‌شد و مخالفت‌هایی می‌شد (غیر) از احمد کسی را ندیدم که بیشتر از آقای لاجوردی طرفداری کند و دفاع نماید و وجود او را برای زندان اوین لازم و برکناری او را تقریباً فاجعه می‌دانست.

شهید لاجوردی پرونده اغلب گروهک‌ها را به سامان رساند، اگرچه با موانعی که برخی مقامات وقت در کار او ایجاد کردند نتوانست پرونده برخی را تا انتها دنبال نماید. بنابر نقل نزدیکانش وی بعد از آنکه برخی از عناصر پایین سازمان پیکار اعدام شدند اما رهبران سازمان و کادر مرکزی با توصیه شورای عالی قضایی آزاد شده بودند؛ در پای آن حکمی که از طرف شورای عالی قضایی صادر شده بود، نوشت:

«خدایا من با دیدن این حکم، مرگ خود را آرزو می‌کنم که در نظام جمهوری اسلامی زیردستی آن کسی که تابع شخص دیگری است باید اعدام شود اما کسی که دستور صادر کرده از زندان آزاد می‌شود و در خارج از کشور همچنان زندگی کند و مدام اتهام به نظام جمهوری اسلامی نسبت دهد.»

وی پس از آنکه از مقام خود عزل می‌گردد به شغل آزاد روی آورد و چند ماه بعد پنج بار به جبهه‌ها اعزام شد و علی‌رغم سنش و آثار باقی مانده از شکنجه‌های زندان کارهای سنگینی مانند ساختن سنگر و خالی کردن جعبه مهمات در خطوط مقدم را نیز به عهده گرفت.

پس از تغییر مدیریت قوه قضائیه، آیت الله یزدی با سفارش سید احمد خمینی، لاجوردی را به همکاری دعوت کرد و ریاست سازمان زندانها را به او سپرد؛ بدین گونه لاجوردی جایگزین مجید انصاری شد.

مخالفت جریان‌های چپ امام با لاجوردی

اداره دادستانی انقلاب تهران در زمانی که گروهک‌ها بخصوص منافقین با جمع‌آوری سلاح در خانه‌های تیمی بیش از چند هزار نفر از مردم تهران را به شهادت می‌رساندند و پایتخت هر روز شاهد درگیری‌های مسلحانه بین نیروهای امنیتی انقلاب و گروهک‌ها بود، بسیار دشوار بود. برخورد مقتدرانه لاجوردی با محاربین سبب شد تا نارضایتی کسانی که دوستان و یا اقوامشان در این برخوردها زندانی و یا اعدام می‌شدند، برانگیخته شود. بازداشت حسن لاهوتی، پدر دامادهای هاشمی رفسنجانی از جمله این برخوردها بود.

همچنین توصیه ناپذیری لاجوردی سبب نارضایتی شدید جناح چپ شده بود. بهزاد نبوی پس از گذشت نزدیک ۳۰ سال از اعدام محمدرضا سعادت، رهبر منافقین در زندان اوین هنوز نمی‌تواند عصبانیتش را پنهان کند.

بهزاد نبوی سال ۸۷ در گفت و گویی با ارگان داخلی سازمان مجاهدین انقلاب گفته بود بعد از دست به اسلحه بردن منافقین، شهید لاجوردی استدلال می‌کرد که کسانی که نگذاشتند منافقین را قبل از شروع عملیات مسلحانه بازداشت و مجازات کنیم، همدست آنان هستند و با این استدلال بعدها (نه در حیات رجایی، بهشتی و... بلکه پس از شهادت آن‌ها) ما را منافقین جدید می‌خواند. جالب اینکه

کسانی که شهید رجایی حاضر نبود یک روز با آنان همکاری کند خونخواه رجایی می شوند و خسرو تهرانی که شهید رجایی بارها می گفت من حتی از راه رفتن ایشان لذت می برم قاتل رجایی می شود!؟

این ادعا درباره شهید لاجوردی که رجایی حاضر به یک روز همکاری با وی نبوده در حالی مطرح می شود که شهید رجایی لاجوردی را به عنوان وزیر بازرگانی مطرح کرد و بنی صدر به دلیل مواضع روشن لاجوردی نپذیرفت و یکی از موارد اصلی درگیری شهید رجایی با بنی صدر در تنظیم کابینه بود که سبب شد تا شش ماه دولت رجایی بدون وزیر بازرگانی باشد.

اسدالله لاجوردی از اولین شخصیت هایی بود که بنای برخورد با باند مهدی هاشمی را داشت و این برخورد سبب فعالیت گسترده آیت الله منتظری علیه او شده بود. حتی گواهی محمد منتظری بر عدم برخورد های غیراسلامی در زندانها نیز آیت الله منتظری را ساکت نکرد و هیأت های تحقیق منتظری که برای مچگیری از لاجوردی تشکیل شده بود با حمایت محقق داماد، رئیس وقت سازمان بازرسی کشور، موسوی خوئینی ها، یوسف صانعی دادستان کل کشور مشغول بودند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینعلی نیری از قضات دادگاه های انقلاب در مورد فشار آقای منتظری بر شهید لاجوردی می گوید: منافقین در آن زمان با بیت آقای منتظری در ارتباط بودند و در آنجا بسیاری از مسائل را بزرگ نمایی می کردند و این موجب شد که آقای منتظری احساس کرد این مسائل واقعیت دارند، لذا به شورای قضایی آن زمان فشار آورد که آقای لاجوردی عزل شود و کس دیگری را بیاورند.

اما شاید مهمترین دلیل برکناری اسدالله لاجوردی از دادستانی انقلاب، پیگیری گسترده و بدون اغماض پرونده هشت شهریور بود که مستقیماً دفتراطلاعات نخست وزیر را هدف گرفته بود و برخی از گمانه زنی ها از این حکایت داشت و دارد که همین پرونده با ترور لاجوردی در سال ۷۷ بی ارتباط نبوده است.

اما اسرار برکناری اسدالله لاجوردی از دادستانی انقلاب تهران با حکم شورای عالی قضایی در آخرین سخنرانی او در ۲۹ دی ماه ۱۳۶۳ در تودیع صمیمانه با جمع همکارانش در دادستانی تهران عیان می شود.

لاجوردی در این سخنرانی ضمن تأکید بر ضرورت باقی ماندن آنها برای حفظ انقلاب، خبر می دهد که با تمام فشارهایی که به او آورده اند، تا آخرین نفس در برابر جریان نفاق ایستادگی کرده است تا عزلش کنند. او توضیح می دهد که اگر در پرونده ای عفو صورت گرفته است که ناحق بوده و او در کنار آن نوشته است که با نظر این دادستانی نبوده اما به آن عمل کرده است، بدان جهت است که امام به من گفتند که باش، دادستان باش، حرف شورا را هم گوش کن ... به امام عرض می کردم که شما به من بگوئید برو، چون من به اینها گفته بودم که من استعفا بده نیستم... برای اینکه در خیلی از مسائل من یقین دارم او در آن جلسه توضیح می دهد که بزرگ ترین مشکل او توصیه نپذیرش در برابر کسانی بوده است که بعدها در وصیت نامه آنها را منافقین انقلاب نامیده است و اعتراض به عدم اجرای عدالت از سوی کسانی که تحت تأثیر آنها قرار گرفته اند. از جلسه اش با شورای عالی قضایی در آخرین روز می گوید و اینکه به او پیشنهاد ارتقای سازمانی در قبال کنار گذاشته شدن از دادستانی انقلاب داده اند و او گفته است که شما مرا در اینجا تحمل نمی کنید، چگونه خواهید توانست در آنجا تحمل کنید.

از صدای رسایش در اعتراض به بی عدالتی و تاثیر پذیری از حامیان نفاق می گوید و از حال خود وقتی حکم آزادی یکی از سه نفر مرکزیت جناح انقلابی راه کارگر را بر اثر توصیه پذیری می بیند، تنها به دلیل آنکه پدر او پزشک منتظری بوده است.

در جریان این اعتراض ها موضوع نوشتن نفیسی را مطرح کردم. نوشتن نفیسی جزو یکی از سه نفر مرکزیت جناح انقلابی راه کارگر بود. وقتی چنین فردی را بیاورند آزاد کنند، من به آنها گفتم که وقتی [دستور] آزادی او را دیدم، از خدا مرگم را خواستم و در پرونده هم نوشتم. نوشتم خدایا تو شاهدی وقتی که این تبعیض را در جمهوری اسلامی دیدم از تو مرگم را خواستم...

گفتم نوشتن نفیسی را آزاد می کنید تا پدرش خوشش بیاید؛ اینکه مرکزیت و محور آزاد شود و زیرمجموعه آن اعدام، ظلم است. چرا ۵ ردیف زیر او اعدام بشود اما مرکزیت آزاد بشود؟ این ظلم است و اگر قرار است یک وقت خدای نکرده این نظام جمهوری اسلامی لطمه بخورد، از ناحیه این ظلم ها است. ظلم برای من قابل تحمل نیست. علیرضا تشید را باز مطرح کردم.

گفتم علیرضا تشید در تیرماه حکم اعدامش تأیید شده، اما شما تا حالا نمی گذارید اعدام بشود، در زندان ۱۵۰ نفر را کمونیست کرده و دنبال کارش هستید تا این را هم از مرگ نجات دهید. اینها برای من قابل تحمل نیست. به آنها گفتم در این رابطه بچه های شعبه ۶ یکجا همه استعفا دادند که گفتم نمی پذیرم ... این بچه ها همان هایی هستند که از خود شماها این مسائل مذهبی را یاد گرفته اند.

او به چندین مورد اعمال نفوذ برای رهایی چهره های شاخص نفاق اشاره می کند، توضیح می دهد که او را به خاطر انجام دستور امام مؤاخذه کرده اند و ... و تأکید می کند که با تمام این شرایط چون دستور امام بر ماندن بوده است، او تا زمانی که عزلش نکردند، در چارچوب قانون ایستادگی کرده است.

برادران در ماشین به من گفتند لاجوردی بماند هم کاری نمی تواند بکند، من به شما می گویم، شما هم می دانید، من آدمی نیستم که کوتاه بیایم. فقط یکجا کوتاه می آیم، این را هم بارها گفتم امام اگر به من بگوید برو در آتش - من دلم می خواهد یک دفعه امام این را امتحان کنند. اگر آتش روشن بکنند این وسط هم به من بگویند برو در آتش - بدون پروا می روم در آتش.

در ماه های ابتدایی سال ۷۷ پایمردی و اصرار لاجوردی بر اجرای قانون در سازمان زندان ها سبب می گردد که توسط برخی جریانها تحمل نشود و بر اساس یک پروژه زیرکانه و برخلاف نظر ریاست قوه قضائیه استعفای او به رسانه ها اعلام گردد؛ او در پاسخ به دعوت آیت الله یزدی با توجه به کسالت های جسمی حاصل از شکنجه های بسیار زندان از یک سو و عدم تحمل مرام پایمردی وی بر قانون توسط گروهی از جریانها از سوی دیگر، از پذیرش مسئولیت جدید خودداری کرد و بار دیگر به شغل آزاد روی آورد.

در طول سالهای پس از انقلاب منافقین بارها کمر به ترور و قتل او بستند ولی در هر بار ناکام بودند تا این که در اول شهریور ۱۳۷۷ شهید لاجوردی توسط علی اصغر غضنفرنژاد و علی اکبر اکبری ده بالایی از اعضای گروهک منافقین مورد سوء قصد قرار گرفت و به شهادت رسید.

در جریان ترور، دو تن از تروریست ها توسط وزارت اطلاعات دستگیر شدند. علی اکبر اکبری، در اثر شدت جراحات وارده در حین عملیات، در بیمارستان درگذشت و فرد دوم (که علی اصغر غضنفر نژاد- معروف به سیاوش) نام داشت به شرکت فعال خود در این جنایت تروریستی اعتراف کرد.

وی اقرار کرد که از سوی گروهک منافقین، جهت انجام این ترور آموزش دیده و به ایران عزیمت کرده بود و ترور لاجوردی برای سازمان بسیار حائز اهمیت بود. وی اعتراف کرد که دوره های مختلف تروریستی (از جمله نحوه ترور شهید لاجوردی) را در عراق و در مقر گروهک منافقین آموزش دیده است. این منافق تروریست، در یک برنامه تلویزیونی که چند هفته پس از ترور، از سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش گردید، تمام نکات مربوط به این ترور را فاش کرد.

در شب اجرای این ترور، گروهک منافقین، طی بیانیه ای، به صورت رسمی، مسئولیت ترور را پذیرفت. ساعاتی پس از شهادت اسدالله لاجوردی، خبرگزاری جمهوری اسلامی که زیر نظر فریدون وردی نژاد اداره می شد، حاضر نشد عنوان شهید را برای لاجوردی به کار گیرد و همین مساله در همان ایام هم جنجالی شد.

این مسئله حتی در سخنان رهبر معظم انقلاب در نماز جمعه ظهر روز عاشورای (۲۶ فروردین) سال ۷۹ نیز انعکاس یافت: من این درد درونی خودم را فراموش نمی کنم که در یک سال ونیم پیش، وقتی که شهید عالی مقام و سید عزیز و بزرگوار، شهید لاجوردی به شهادت رسید - کسی که چهره بسیار درخشانی بود و بسیار کسان از مجاهدات او در دوران مبارزات و در دوران اختناق خبر ندارند که این مرد چه کرد و کجاها بود و چگونه زندگی کرد؛ چه زندان هایی کشید و چه زحمتهایی متحمل شد. بعد از انقلاب نیز بی تظاهرترین کارها را که سخت ترین هم بود، بر دوش گرفت و آخر هم شهید شد - یکی از روزنامه ها نوشت ترور لاجوردی، ترور نیست! یعنی آنها عنوان ترور را هم عوض کردند.

شهادت اسدالله لاجوردی در زمانی که مسئولیتی رسمی بر عهده نداشت و همانند شهروندی عادی و بدون محافظ و با دو چرخه ای در محل کار آزاد خود حاضر می گشت خود پرونده ای است که نیاز به کارشناسی گسترده دارد.

بدون قضاوت درباره درستی یا نادرستی این تحلیل بد نیست به مطلبی که در یکی از رسانه های اینترنتی نوشته شده است اشاره ای شود: منافقین می توانستند با توجه به ریسک پذیری بالای این نوع اقدامات هدف بهتری را انتخاب کنند که دارای مناصب حکومتی بوده و ترور وی دال بر قدرت بالای عملیاتی گروهک منافقین باشد و اینکه ممکن است ادعا شود منافقین به خاطر کینه ای که از شهید لاجوردی داشتند او را به عنوان هدف انتخاب کردند اما این ادعا نیز منتفی می باشد به دلیل اینکه شهید لاجوردی مدت زیادی بود که از مسئولیت های خود کناره گرفته و با همان ساده زیستی همیشگی مشغول کسب و کار سنتی خود یعنی پارچه فروشی در بازار بود و منافقین خیلی پیش از آن می توانستند آن شهید بزرگوار را ترور کنند.

اما آنچه که موجب شد تا منافقین شهید لاجوردی را به عنوان هدف و آن مقطع را به عنوان زمان ترور انتخاب کنند تنها یک موضوع بود و آن هم چیزی نبود جز تلاش آن شهید در هفته های آخر عمر خود برای پیگیری مجدد پرونده منافقین انقلاب.

با شهادت لاجوردی دو بعد تازه از وی آشکار می گردد، بعد اول با انتشار وصیتنامه اش که نگرانی او از جریان منحرف سومی در انقلاب که آنها را منافقین انقلاب نامیده است، ژرف نگری وی آشکار می گردد، علی الخصوص که وی این وصیتنامه را در زمان حضورش در جبهه های دفاع مقدس در سال ۶۴ نگاشته بود و تا آن روز آن را همچنان به قوت خود باقی می دانست:

خدایا تو شاهدی چندین بار با عناوین مختلف خطر منافقین انقلاب را (همانها که التقاط به گونه منافقین خلق سراسر وجودشان را و همه ذهن و باورشان را گرفته و همانا ریاکارانه برای رسیدن به مقصودشان دستمال ابریشمی بسیار بزرگ به بزرگی مجمع الاضداد به دست گرفته اند، هم رجایی و باهنر را می کشند هم به سوگشان می نشینند، هم با منافقین خلق پیوند تشکیلاتی و سپس... برقرار می کنند، هم آنان را دستگیر می کنند و هم برای آزادیشان و اعطای مقام و مسئولیت بدانان تلاش می کنند و از افشای ماهیت کثیف آنان سخت بیمناک می شوند، هم در مبارزه علیه آنان (و در حقیقت برای جلب رضایت مسئولین و نجات بنیادی آنان خود را در صف منافق کشان می زنند و هم در حوزه های علمیه به فقه و فقاهت روی می آورند تا مسیر فقه را عوض کنند.) به مسئولین گوشزد کرده ام، گفته ام که خطر اینان به مراتب زیادتر از خطر منافقین خلق است چرا که علاوه بر همه شیوه های منافقانه منافقین، سالوسانه در صف حزب اللهیان قرار گرفته، صفوف مقدم را غاصبانه به تصرف خود درآورده اند به گونه ای که عملاً عقل و اراده منفصل برخی تصمیم گیرندگان قرار گرفتند.

با انتشار وصیت نامه اش که اثر بسیار جدی در میان موافقان و مخالفانش داشت، آیت الله یزدی خطیب جمعه آن هفته تهران، مطالعه این وصیتنامه امام گونه را پند آموز خواند و آن را به شدت مورد توصیه قرار داد. در پی این تأکید خطیب جمعه، نشریه عصر ما ارگان سازمان مجاهدین انقلاب که مخاطب وصیتنامه را خود تلقی کرده بود، در قالب نامه وارده نقدی تند بر آن منتشر ساخت. بعدها سعید حجاریان در مصاحبه معروفش با عمادالدین باقی در این باره چنین گفت: بچه ها از زندان با لاجوردی اختلاف داشتند... ما در عصر ما وصیتنامه لاجوردی را نقد کردیم (با اینکه تازه شهید شده بود) تحت عنوان دشمن شناسی وارونه!

کینه ورزی های منتقدین و مخالفین لاجوردی در همان ایام و پس از آن حکایت از این داشت که ترور لاجوردی اولاً از پیش برنامه ریزی شده بود و نمی توانست صرفاً یک اقدام ساده و تصادفی برای جبران کینه سابق سازمان مجاهدین خلق از لاجوردی باشد، مضاف بر اینکه لاجوردی در آن ایام هیچ سمت رسمی نداشت و سال ها بود به صورت کم خبر ظاهر شده بود و ترور وی در چنین شرایطی می توانست با مقدماتی برای تخریب چهره وی و دادستانی انقلاب و نهادهای انقلابی برای ناکارآمدن نشان دادن و تشویش فضای کشور باشد.

فصل دوم

آرامش پیش از طوفان

آرامش پیش از طوفان

پس از ترور لاجوردی، چند هفته ای کشور در آرامشی نسبی فرو رفت و مجددا فضای نقدهای سیاسی جاری بود، اما گویی روزهای پیش رو آستان حوادث مهمی و تاریخ ساز بود.

با شروع آذر ماه سال ۷۷ خبرهای قتل مشکوک برخی سیاسیون مخالف نظام جمهوری اسلامی و روشنفکران و نویسندگان سکولار در تهران، منتشر شد که سرشناس ترین آن ها داریوش فروهر و همسرش پروانه اسکندری بودند.

اگرچه فروهر و همسرش سال ها بود که به جرگه مخالفین و منتقدین نظام پیوسته بودند، اما همواره بی حاشیه و کم تحرک ظاهر شده بودند و به تعبیر آیت الله خامنه ای در نماز جمعه دی ماه سال ۷۷، فروهر پیش از انقلاب از دوستان انقلابیون بود و پس از انقلاب از همکاران آنها شد، اما پس از سال ۶۰ به جرگه مخالفین نظام پیوست، اما مخالف نجیب. مخالفی که همواره مخالفتش را ابراز می کرد اما نجیبانه بود و دست به اقداماتی سوء و خرابکارانه نمیزد. حالا ترور چنین کسی می توانست به نفع چه کسی باشد؟

داریوش فروهر، قربانی توطئه ای شوم

در شامگاه ۱ آذر ۱۳۷۷ هجری شمسی، داریوش فروهر رهبر حزب ملت ایران و همسرش پروانه مجد اسکندری در منزل مسکونی شان در خیابان هدایت تهران به قتل رسیدند. این آغاز یک طوفان بود که به اعتقاد برخی ها می رفت تا بنیان جمهوری اسلامی ایران را ویران کند.

اما داریوش که بود؟

داریوش فروهر در روز ۷ دی ماه ۱۳۰۷ در شهر اصفهان به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش گذراند و پس از آن به همراه خانواده اش به ارومیه رفت. در سال ۱۳۲۱ پدر فروهر به دلیل مبارزه با نیروهای اشغالگر خارجی، به اردوگاه اسیران جنگی در اراک فرستاده شد. فروهر در آذرماه ۱۳۲۷ و در سن ۲۰ سالگی به عضویت گروه مکتب درآمد، گروهی که هسته مرکزی یک سازمان سیاسی ملی گرا و مبارز بود. گروه مکتب سه سال بعد در یکم آبان ماه ۱۳۳۰ تبدیل به حزب ملت ایران شد و داریوش فروهر نیز به عضویت در کمیته موقت رهبری این حزب درآمد. او در هفدهم دی ماه همان سال و در سن ۲۳ سالگی به دبیری حزب ملت ایران انتخاب شد و به واسطه فعالیت های سیاسی اش پس از کودتای ۲۸ مرداد، برای دستگیری زنده و یا تحویل مرده اش جایزه تعیین شد. در سال ۱۳۳۸ نیز در حالی که در زندان به سر می برد ارتشبد هدایت که گویی حامل پیامی از سوی شاه بود، به او توصیه کرد تا برای همیشه از ایران برود. فروهر اما در پاسخ به او گفت که «زندان را به آزادی دور از وطن ترجیح می دهم.» وی پیش از انقلاب اسلامی ایران بیش از ده بار بازداشت و زندانی شد.

در سال ۱۳۳۹ و با تشکیل جبهه ملی دوم، داریوش فروهر اگرچه در زندان بود اما به عضویت در شورای مرکزی این جبهه انتخاب شد. او دو ماه پس از آزادی از زندان، از سوی جبهه ملی کاندیدای مجلس شد اما باز هم در ۱۷ دی ماه به زندان افتاده و تا ۲۵ فروردین ۱۳۴۰ در زندان باقی ماند. داریوش فروهر سوم اردیبهشت ۱۳۴۰ با یکی از همزمان خود به نام پروانه اسکندری که او نیز بارها به زندان افتاده بود، ازدواج کرد. پروانه اسکندری نیز از ارادتمندان راه مصدق بود و در حزب ملت ایران عضویت داشت. سی تیر همان سال او باز هم دستگیر شد و در بهمن ماه هم به دنبال هجوم نیروهای نظامی به دانشگاه در آستانه دستگیری قرار گرفت اما موفق به فرار شد.

نیمه اسفند ۱۳۴۱ بار دیگر به دلیل شرکت فعال در تظاهرات علیه انقلاب سفید شاه و مردم، به زندان افتاد و تا شهریور ۱۳۴۲ در زندان ماند. فروهر بلافاصله پس از آزادی طرحی به نام «ایستادگی و کوشش» ارائه کرد که در جریان آن با ارسال نامه‌هایی برای دکتر مصدق که در احمدآباد در تبعید بود، از او برای سازماندهی و چگونگی پیکارهای آینده گروه‌های ملی‌گرا راهنمایی می‌خواست.

فروهر سی شهریور باز هم به زندان افتاد و در آبان سال ۱۳۴۵ آزاد شد و در مراسم وفات دکتر مصدق حضوری فعال داشت و طی اطلاعیه‌ای از مردم خواست به مدت چهل روز عزاداری کنند. او حتی در دادگاه هم به تمجید از دکتر مصدق پرداخت و به دلیل اهانت رئیس دادگاه به دکتر مصدق، به همراه دیگر همفکرانش دادگاه را ترک کرده و از هر دفاعی خودداری کرد. تنها پس از پذیرفتن شرط عذرخواهی رسمی رئیس دادگاه و ثبت آن در صورتجلسه بود که فروهر و یارانش حاضر به بازگشت به دادگاه شدند.

سال ۱۳۴۹ در اعتراض به جدایی بحرین از ایران باز هم به زندان افتاد و دست به اعتصاب غذا زد و تا آستانه مرگ پیش رفت اما باز حدود سه سال در زندان ماند. از سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۵ ضمن تلاش برای نوسازی سازمان‌های مبارزاتی، به کار و کالت دادگستری هم مشغول بود و در سال ۱۳۵۶ به همراه بختیار و سنجایی طی یک نامه سرگشاده به شاه او را از ادامه سیاست‌هایش بر حذر داشته و درباره عواقب سیاست سرکوب به او هشدار داد.

او در آستانه انقلاب ایران نیز با حضور در صف مقدم راه‌پیمایی‌های اعتراضی، اراده خود برای تغییر نظام سلطنتی در ایران را به نمایش گذاشت. فروهر در نهم آبان ۱۳۵۷ و پس از آزادی آیت‌الله طالقانی از زندان، از مردم خواست تا دستور حکومت نظامی را بشکنند. بدین ترتیب بود که صف عظیمی از مردم در حالی که شاخه‌های گل به دست داشتند، فاصله بازار تا خانه طالقانی را پیاده پیمودند. داریوش فروهر در همان راه‌پیمایی طی سخنانی اعلام کرد که «نظام آینده ایران باید با همه‌پرسی تعیین شود.» پس از آن به زندان رفت و بعد از آزادی به عنوان سخنگوی جبهه ملی ایران انتخاب شد.

فروهر در ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ و همزمان با خروج شاه از ایران، برای ملاقات با امام خمینی عازم پاریس شد و ۱۶ روز بعد با پرواز انقلاب به کشور بازگشت. او بلافاصله پس از انقلاب، در ۲۴ بهمن ۱۳۵۷ در کابینه دولت موقت به ریاست مهدی بازرگان شرکت کرد و به عنوان وزیر کار مشغول به کار شد. او حقوقی بابت شغل وزارت دریافت نکرد و با استعفای دولت موقت نیز از فعالیت‌های اجرایی فاصله گرفت. فروهر در آغاز پاییز سال ۶۰ به زندان رفت که پنج ماه بطول انجامید و پس از آن به عنوان دبیر کل حزب ملت ایران به فعالیت‌های سیاسی خود ادامه داد.

پروانه مجد اسکندری همسر فروهر نیز از مبارزان قدیمی و از اعضای حزب ملت ایران بود. او در دوران نخست‌وزیری علی امینی یکی از ۴ دانشجوی منتحی بود که جهت اعلام اعتراض نمایندگان جنبش دانشجویی نسبت به رفتار غیرانسانی حکومت با مردم و دانشجویان

به دیدار وی رفت. در سال ۱۳۴۰ بود که به همراه هما دارابی به کنگره جبهه ملی دوم راه یافت. این نخستین بار بود که در میان احزاب ملی دو زن امکان آن را یافتند که در این سطح از مشارکت سیاسی حضور داشته باشند. حضور زنان در آن مقطع بسیار بحث‌برانگیز بود و با مخالفت برخی نمایندگان حوزه‌ها نیز مواجه شد. اما حمایت آیت‌الله طالقانی و دکتر غلامحسین صدیقی از ضرورت حضور زنان در تمامی مناسبات راه را بر اعتراضات بست.

عضویت در شورای تحریریه نشریات حزب ملت ایران و خبرنامه جبهه ملی به واسطه برخورداری از توانایی تحلیل‌گری، نوشتاری و سازماندهی از دیگر فعالیت‌های پروانه اسکندری در این مقطع است، آنچنان که نگارش بسیاری از اعلامیه‌ها و نامه‌های سرگشاده این مقطع از تاریخ جبهه ملی را به او نسبت داده‌اند.

پس از انقلاب ۵۷ و تشکیل دولت موقت که داریوش فروهر یکی از وزرایش بود، اسکندری همچنان در کنار اشتغال به شغل معلمی، به فعالیت حزبی ادامه داد و مسئولیت انتشار روزنامه جبهه ملی ایران را تا زمان توقیف برعهده گرفت. او همچنین در انتخابات دوره نخست مجلس شورای ملی پس از انقلاب کاندیدا شد اما نتوانست رای لازم را برای ورود به پارلمان به دست بیاورد. پس از آن هم تصفیه از شغل دبیری در آموزش و پرورش به دلیل فعالیت‌های سیاسی و بازنشستگی اجباری پس از چندسال او را از فضای کاری مورد علاقه‌اش دور کرد. در تمام سال‌های دهه ۶۰ و نیمه اول دهه ۷۰، پروانه اسکندری در کنار همسرش داریوش فروهر فعالیت‌هایشان را در قالب حزب ملت ایران ادامه دادند.

شامگاه اول آذرماه ۱۳۷۷ بود که فروهر و اسکندری در منزل مسکونی‌شان در تهران به طرز فجیعی به قتل رسیدند. قتل این دو نفر سرآغاز قتل گروهی دیگر از نویسندگان و روشنفکران ایرانی از جمله محمدجعفر پوینده، محمد مختاری و مجید شریف بود.

طوفان قتل زنجیره ای در تهران

روزنامه اطلاعات فردای آن روز با چاپ خبر قتل داریوش فروهر و همسرش نوشت: «داریوش فروهر و همسرش در منزل مسکونی خود در خیابان هدایت تهران به وسیله افراد ناشناسی با ضربات کارد به قتل رسیدند. به گزارش رسیده، بهمنش قاضی کشیک جنایی و ماموران انتظامی کشف جرم در خانه داریوش فروهر در حال بررسی و تحقیق درباره علت این جنایت هستند. این گزارش حاکیست شاهدان عینی معتقدند قاتل یا قاتلان آشنا بوده‌اند چرا که با جعبه شیرینی و دسته گل وارد خانه شده‌اند.

شاهدان عینی اظهار داشتند: راز قتل هنگامی فاش شد که عصر روز گذشته عده‌ای میهمان زنگ در خانه فروهر را به صدا درمی‌آوردند و چون در را باز نمی‌کنند مشکوک می‌شوند و یکی از میهمانان از دیوار خانه وارد حیاط می‌شود و در را باز می‌کند و هنگامی که میهمانان وارد خانه شدند با صحنه جنایت روبرو می‌شوند. این شاهدان افزودند: قاتل یا قاتلان داریوش فروهر را در دفتر کارش در طبقه بالای ساختمان با ۳ ضربه کارد و همسرش را در طبقه پایین با ۲ ضربه کارد بر سینه‌اش کشته‌اند... داریوش فروهر و همسرش در خانه تنها زندگی می‌کردند و احتمال می‌رود این جنایت بعد از ساعت ۱۹:۳۰ روی داده باشد، زیرا در این ساعت همسر فروهر با خواهرش تماس تلفنی داشته است...»

قتل داریوش و پروانه فروهر چند روز بعد با کشف اجساد محمدجعفر پوینده و محمد مختاری و مرگ مشکوک مجید شریف زلزله‌ای سیاسی به پا کرد. ۱۴ آذرماه بود که آیت‌الله خامنه‌ای، مقام معظم رهبری در دیدار گروهی از روحانیون و مبلغان دینی خواستار «پیگیری جدی قتل‌های اخیر توسط دولت و قوه قضاییه» شدند. سیدمحمد خاتمی رییس جمهوری وقت هم طی حکمی مسئولان وزارتخانه‌های کشور و اطلاعات را مامور بررسی این پرونده کرد و چند روز بعد در روز ۲۳ آذرماه ۷۷ کمیته‌ای با عنوان کمیته تحقیق قتل‌های مشکوک اخیر به دستور وی تشکیل شد. رهبری در خطبه‌های نماز جمعه روز ۲۰ دی ماه ۱۳۷۷ هم طی سخنانی بار دیگر بر ضرورت پیگیری و پیدا کردن سرنخ قتل‌ها توسط رییس جمهوری و مسئولان وزارت اطلاعات تاکید کردند. سه روز بعد کمیته تحقیق قتل‌ها در پی دیدار با رییس جمهوری با صدور اطلاعیه‌ای از شناسایی طراحان و عاملان قتل‌ها خبر داد.

همزمان احزاب مختلف، چهره‌های سیاسی و سایر مسئولان بلندپایه کشور نیز در سخنان جداگانه، قتل شهروندان را محکوم و آن را توطئه‌ای علیه کشور ارزیابی کردند. موج محکومیت‌ها همچنان ادامه داشت و اخبار رسمی و غیررسمی از دستگیری برخی عوامل این قتل‌ها از گوشه و کنار شنیده می‌شد. از سویی در این میان در برخی محافل از گروهی که خود را فداییان پیرو مصطفی نواب می‌خواندند، نام برده شد که در اطلاعیه‌ای مسئولیت این قتل‌ها را به عهده گرفته بود اما دیگر کسی از این گروه خبری نیافت.

بیانیه ای تاریخی

رفته رفته در محافل غیررسمی اخباری از عوامل این قتل‌ها به گوش می‌رسید که انگشت اتهام را به سوی برخی محافل و دستگاه‌های امنیتی داخلی چرخاند تا اینکه در تاریخ ۱۵ دی ماه، یعنی ۴۵ روز پس از اولین قتل، روابط عمومی وزارت اطلاعات با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرد که تعدادی از عوامل ارتکاب جنایت‌های اخیر از پرسنل «خودسر» این وزارتخانه بوده‌اند.

در این بیانیه آمده بود: «وقوع قتل‌های نفرت‌انگیز اخیر در تهران، نشان از فتنه‌ای دامن گیر و تهدیدی برای امنیت ملی داشته است. وزارت اطلاعات بنابه وظیفه قانونی و به دنبال دستورات صریح مقام معظم رهبری و ریاست جمهوری، کشف و ریشه‌کنی این پدیده شوم را در اولویت کاری خود قرار داد و با همکاری کمیته ویژه تحقیق رئیس‌جمهوری، موفق گردید شبکه مزبور را شناسایی، دستگیر و تحت تعقیب و پیگرد قانونی قرار دهد و با کمال تأسف، معدودی از همکاران مسئولیت‌ناشناس، کج‌اندیش و خودسر این وزارت که بی‌شک آلت دست عوامل پنهان قرار گرفته و در جهت مطامع بیگانگان دست به این اعمال جنایتکارانه زده‌اند، در میان آن‌ها وجود دارند. این اعمال جنایتکارانه نه تنها خیانت به سربازان گمنام امام زمان (عج) محسوب می‌شود، بلکه لطمه بزرگی به اعتبار نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران وارد آورده است. وزارت اطلاعات ضمن محکوم کردن هر جنایت علیه انسان‌ها و هر گونه تهدید امنیت شهروندان و درک عمیق از ابعاد فراملی این فاجعه، عزم قاطع خود را در ریشه‌کنی عوامل و محرکان خشونت سیاسی و تضمین امنیت اعلام داشته و به امت شریف ایران اطمینان می‌دهد همان‌گونه که در فراز و نشیب‌های انقلاب اسلامی، حافظ امنیت و استقلال کشور و حقوق شهروندان بوده است، این بار نیز با تمام توان و امکانات خود بقایای باندهای منحرف و قانون‌ستیز را مورد هجوم قرار داده و سایر سرنخ‌های داخلی و خارجی این پرونده پیچیده را برای دستیابی به دیگر عوامل این فتنه دنبال خواهد کرد.»

هر چند این اطلاعیه که برای اولین بار از اخبار ساعت ۱۴ پخش می‌شد، نقطه عطفی در تاریخ دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی ایران بود اما حتی روزهای پیش از مشخص شدن عوامل قتل‌ها، اعضای حزب مشارکت به همراه ملی-مذهبی‌ها و رادیه‌های بیگانه، انگشت اشاره خود را به سوی یک جناح سیاسی نشانه گرفته بودند. بعدها مشخص شد که اطلاعیه وزارت اطلاعات، بدون اطلاع دري نجف‌آبادی، وزیر وقت اطلاعات و در نهاد ریاست جمهوری توسط مشاوران امنیتی محمد خاتمی نوشته و منتشر شده است. صبح آن روز نیز روزنامه سلام در سرمقاله‌اش پیشاپیش به محورهای کلیدی این بیانیه پرداخت.

این، نقطه عطف ماجرا بود. **خاتمی که همواره پس از آن اطلاعیه از عوامل وقوع قتل‌های زنجیره‌ای در وزارت اطلاعات به عنوان یک «غده سرطانی» یاد می‌کرد، بلافاصله در سخنانی اطمینان داد که با عوامل و مجرمان این پرونده برخورد خواهد کرد. به دنبال صدور این اطلاعیه بود که قربانعلی دری نجف‌آبادی، وزیر وقت اطلاعات با توجه به حادثه قتل‌ها استعفا داد و رئیس‌جمهور هم در ۲۱ بهمن، استعفای وی را پذیرفت.**

عزت‌الله سبحانی رئیس طیف ملی - مذهبی‌ها در اولین اظهار نظر، انتساب قتل‌ها به جناحی را که وی "جناح انحصار" می‌خواند، غیرقابل انکار دانست و گفت: نظریه پردازها، مبلغ‌ها، مجوز شرعی صادرکن‌ها و فتوا بده‌ها، همه در این جناح مقابل قرار دارند.

این گونه اظهارات، در مقطع زمانی خاصی به صورت برنامه‌ریزی شده تعقیب می‌شد. اما زمانی که اطلاعات موثق و دقیقی از پرونده فاش و بر همه مسلم شد که عامل قتل‌ها از اصلاح‌طلبان است، مشارکتی‌ها تا حدودی عقب‌نشینی کردند. در این باره جلالی‌پور، عضو شاخص حزب مشارکت اذعان می‌کند که درست نیست همه وقایعی که در کشور اتفاق می‌افتد، به حساب جناح محافظه‌کار گذاشته شود.

دومین هدف رسانه‌ها و بلندگوهای تبلیغاتی جناح دوم خرداد برخی علما و روحانیون انقلابی بودند که پس از دوم خرداد مخالفت‌شان را با روند دولت خاتمی اعلام کرده بودند. در این راستا اکبر گنجی، این چنین روحانیون انقلابی را آماج حمله قرار می‌دهد: «یکی از پرسش‌ها این است که حکم شرعی این جنایات توسط چه کسانی صادر شده؟ در پاسخ به این اتهام، نیازی رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح وقت، طی مصاحبه‌ای قاطعانه اعلام کرد که تاکنون هیچ یک از متهمان ادعا نکرده‌اند که برای ارتکاب این قتل‌ها مجوز و حکم شرعی داشته‌اند.»

اما تکذیب نیازی پایان بخش ادعاهای مشارکتی‌ها نبود و تا چند سال هر عالم روحانی که کوچک‌ترین اعتراضی به دولت خاتمی می‌کرد، از سوی محافل وابسته به حزب مشارکت به فتواسازی در ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای محکوم می‌شد. با این حال فعالان اصلی جناح دوم خرداد مانند اکبر گنجی نمی‌توانستند از سوژه قتل‌های زنجیره‌ای چشم‌پوشند از نگاه آنان باید نگاه جامعه را همواره به نقطه‌ای دور خیره نگه‌داشت و سرابی را در ذهن‌ها به تصویر کشید تا با نزدیک شدن به واقعیت، دوباره در نقطه‌ای دورتر خود را نمایان سازد. در فتنه قتل‌های زنجیره‌ای، با وجود آن‌که عوامل اصلی قتل‌ها دستگیر شده بودند اما رسانه‌های وابسته به حزب مشارکت، به‌ویژه اکبر گنجی، سعی کردند تا با طرح سوژه‌های خیالی به خلق داستان‌پردازی بپردازند.

واژه‌هایی نظیر «عالیجنابان سرخ‌پوش و خاکستری» در این مقطع با هدفی مغرضانه خلق می‌شوند. در زمان‌های اکبر گنجی، هتک حرمت شخصیت‌های موجه، نهادهای انقلابی و مسئولان ارشد نظام دنبال می‌شد و این ترور شخصیت‌ها را گنجی آن‌چنان رندانه انجام می‌داد که بتواند از عواقب حقوقی آنها فرار کرده و خود را در ساحلی امن قرار دهد.

علوی تبار، از تئوریسین‌های حزب مشارکت در رابطه با اتهام‌زنی قتل‌ها اذعان می‌کند:

«ما برای بخش عمده‌ای از این ادعاهایی که در مطبوعات نوشته می‌شود، سند دادگاه‌پسند نداریم و قبول داریم که درست است، اما در هیچ دادگاهی قادر به اثبات این مطلب نیستیم. وی در ادامه، هدف اصلی اتهام‌زنی‌ها را کاربرد اهرم فشار در مقابل نظام می‌داند: ما در واقع به عنوان یک اهرم فشار از آنها استفاده می‌کنیم و الا اینها تحلیلی است و یا براساس اطلاعات شفاهی است و این حربه‌ای است که اگر از ما گرفته شود و یا به دادگاه کشیده شود، دیگر قادر به اثباتش نیستیم.»

فعالان دوم خردادی همچنین با عطش خاصی به «مقتول‌سازی» پرداختند. طبق سناریو، هر فعال سیاسی که در سال‌های گذشته سگته کرده بود و یا در اثر تصادف جان باخته بود، باید به فهرست قتل‌های زنجیره‌ای افزوده می‌شد. عمادالدین باقی و اکبر گنجی این مأموریت را بر عهده داشتند. باقی در مورخه ۱۳۷۷/۱۰/۳۰ در مقاله‌ای که روزنامه خرداد آن را به چاپ رسانید از ۱۸ نفر به عنوان مقتولین نام برد و آنان را در کنار فروهر و همسرش، مختاری و پوینده ردیف کرد. اکبر گنجی، که رؤیای پرآزادتر از باقی بود، در روزنامه آفتاب امروز، ارگان حزب مشارکت، این رقم را تا ۱۲۰ نفر افزایش داد و طبق روال گذشته‌اش، نه نامی از مقتولین آورد و نه دلیلی بر ادعای خود ذکر کرد و نوشت که در ذیل پروژه قتل‌عام درمانی در دهه گذشته، به طور متوسط در هر ماه یک نفر به قتل رسیده است.

برنامه چراغ و تحلیل اولیه

اما در مقابل آتش توپخانه جناح دوم خرداد، روح الله حسینیان اولین شخصیتی بود که به میدان آمد و چند روز پس از اطلاعیه وزارت اطلاعات، در یک گفت‌وگوی زنده تلویزیونی به نام برنامه چراغ و مصاحبه با روزنامه کیهان به بیان تحلیلیش از فتنه قتل‌های زنجیره‌ای پرداخت.

حسینیان در ابتدای مصاحبه‌اش با روزنامه کیهان که در روز ۲۲ دی ماه ۱۳۷۷ منتشر شد، درباره جهت‌گیری فکری عناصر دستگیر شده گفت: نیروهایی که مرتکب چنین قتل‌هایی شدند، از لحاظ سیاسی از طرفداران جناح چپ استحال شده و از هواداران جدی آقای خاتمی بودند.

حسینیان همچنین چند تحلیل را درباره قتل‌های زنجیره‌ای مؤثر دانست و گفت: ممکن است که مرتکبین از روی اعتقادات مذهبی و احساسات دینی یا داشتن تحلیل خاصی به این نتیجه رسیده باشند، اما با توجه به این که مسئول و عامل اصلی این قتل‌ها از افراد چپ هوادار جریان دوم خرداد بودند، سؤال اساسی این است که افراد فوق چگونه به چنین تحلیلی رسیده‌اند، در حالی که این گونه اقدامات مخالف شعارهای آقای خاتمی است.

وی در ادامه از راز بزرگی نیز پرده برداشت و بیان داشت: افراد دستگیر شده در صحبت‌های اولیه خود گفته‌اند چون هماهنگی بین نیروهای ضدانقلاب و ضد دین را با جبهه دوم خرداد خطری برای انقلاب تشخیص دادند، دست به این اعمال زدند تا همبستگی جبهه حاکم و ضدانقلاب را که زیر نام آقای خاتمی لانه کرده‌اند، متلاشی سازند.

رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی تحلیل دوم از فتنه قتل‌های زنجیره‌ای را این گونه بیان کرد:

شاخه‌ای از جناح چپ اخیراً به طور علنی اعلام کردند که می‌خواهند کانون‌های قدرت نظام را سنگر به سنگر فتح کنند و ممکن است اینها برای اشغال وزارت اطلاعات توطئه‌ای طراحی کرده باشند. مدتی است نیروهای چپ فرصت‌طلب در حال تدوین سناریویی برای در دست گرفتن وزارت اطلاعات هستند. اینها از همان اول تحلیل می‌کردند، چون وزیر اطلاعات آدم ساده‌ای است لذا با استفاده از او می‌توان تمام نیروهای چپ فرصت‌طلب را حاکم کرده و نیروهای مذهبی و مخلص وزارت اطلاعات را قلع و قمع کرد و در این راه چند معاون و مسئول را به آقای دری‌نجف آبادی تحمیل کردند اما وزیر اطلاعات تعادل را حفظ کرده و زیر بار در خواست‌های اضافی آنها نرفت. درست زمانی که این افراد چپ‌گرا خود را شکست خورده یافتند، خبرهایی می‌رسید مبنی بر این که این افراد در حال طرح‌ریزی یک سناریو جهت حذف وزیر اطلاعات هستند لذا احتمال زیادی وجود دارد که با این دیدگاه انحرافی و قدرت طلبانه، آنها فریب خورده و به آلت دست برای توطئه‌های اخیر تبدیل شده باشند. آنها در برنامه پیش‌بینی شده خود بر آن بودند تا شعار تبلیغاتی علیه رقبای سیاسی خود به راه بیندازند که دیدیم چنین کردند و بعد می‌خواستند زمینه را برای بسیج روزنامه‌های وابسته به خود جهت وادار کردن وزیر اطلاعات به استعفا و یا عزل وی آماده کنند که در این جهت هم پیش رفتند.

سپس قرارشان این بود که در دوره فترت یکی از همان نیروهای چپ استحاله شده را به عنوان قائم مقام به وزارت اطلاعات تحمیل کنند و پس از قلع و قمع نیروهای مذهبی و وفادار به اصول و آرمان‌های امام و انقلاب، نیروهای فرصت‌طلب را جایگزین کنند و سپس با توافق دو جناح، دست به انتخاب وزیر جدید با یک وزارت‌خانه متلاشی روبه‌رو بوده و هیچ کاری هم از او ساخته نخواهد بود.

حسینیان در انتهای سخنانش تأکید کرده که وزیر اطلاعات بدون هیچ تعارفی مسائل درون وزارتخانه را باید برای مردم توضیح دهد و مطمئن باشد مردم برای حفظ انقلاب از هیچ چیز دریغ نخواهند کرد. اما دری‌نجف آبادی وزیر اطلاعات چند روز بعد همانگونه که حسینیان پیش‌بینی کرده بود، استعفا داد و علی یونسی رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح که از قدیم روابطی با نیروهای چپ داشت، با بیش از ۲۰۰ رأی وزیر اطلاعات شد.

هیأت بررسی

محمد خاتمی هم در فتنه قتل‌های زنجیره‌ای پس از چند سخنرانی آتشین گروهی سه نفره را مأمور پیگیری ماجرا کرد. علی ربیعی مشاور امنیتی خاتمی، علی یونسی رئیس وقت سازمان قضایی نیروهای مسلح و ناصر سرمدی معاون وقت امنیت داخلی وزارت اطلاعات اعضای این کمیته سه نفره بودند که گفته می‌شود، سعید حجاریان آنها را به محمد خاتمی پیشنهاد کرده بود.

علی ربیعی بعدها در تنها مصاحبه‌اش درباره قتل‌های زنجیره‌ای درباره چگونگی دستگیری متهمان می‌گوید: ما به افراد عمده این گروه یعنی عالی‌خان‌ی و اسلامی، بدون تردید شک داشتیم و حدس قوی می‌زدیم که قتل‌ها کار آنها است. لذا یک برنامه‌ای در جلسه‌ای ریخته شد که من یقین داشتم که به گوش اسلامی می‌رسد. در آن جلسه گفتیم که قرار است در چند روز آینده این افراد دستگیر شوند و اتفاقاً با آقای یونسی نیز هم نظر بودیم. بحث بازداشت، به ضعیف‌ترین حلقه این گروه، فشار وارد کرد و به نظر من موسوی حلقه ضعیف آنها بود. اینها می‌خواستند مسئله را سریع‌تر بگویند که بله این کار را که کردیم تشکیلاتی بود و این، آنها را شکست. ساعت حدود ۱۲ شب بود که بنده در منزل بودم و کسی زنگ زد و گفتند که با شما کار دارند. رفتم دم در دیدم که بله! یکی از همین متهمان به در منزل آمده

است. با وی قرار گذاشتیم که فردا به اداره بیاید و بعد با هم صحبت کنیم. او صبح به اداره آمد و ماجرای قتل‌ها را به من گفت. حدود سه ساعت از ۹ صبح تا یک بعد از ظهر بخشی از این مسائل را این فرد گفت. من همان جا به آقای خاتمی تلفن زدم که به نظر من قصه روشن و باز شده است. حداقل این است که بخش‌های عمده‌ای از حدسیات ما درست بوده و می‌توان آن را پیگیری قضایی کرد.

روز بیست و سوم دی ماه، روزنامه صبح امروز متعلق به سعید حجاریان، اولین بیانیه کمیته تحقیق قتل‌های مشکوک را منتشر کرد. اعضای این کمیته صبح همان روز با محمد خاتمی دیدار کرده بودند. در این بیانیه آمده بود: «به اطلاع می‌رساند: [۱۰۰] -۱ تعدادی از عناصر مؤثر در سطح اول عملیاتی باند مورد نظر تاکنون بازداشت و تحت بازجویی قرار گرفته‌اند. ۲- تعدادی دیگر، پس از شناسایی مستند و مستدرک، در حال حاضر تحت کنترل اطلاعاتی قرار دارند. ۳- طراحان و عاملین فاز عملیاتی و اقدام، شناسایی شده‌اند. ۴- پس از کشف و شناسایی طراحان و قاتلین، تحقیقات وسیعی برای شناسایی سرخ‌های بیرونی و مسبب اصلی قتل‌های مشکوک انجام گرفته است. ۵- به اطلاع هم میهنان و امت آگاه می‌رساند، اطلاعات فراوانی در خصوص این جریان در پی تحقیقات انجام شده به دست آمده است، اما با توجه به اینکه مطرح کردن و افشای این اطلاعات می‌تواند به روند و نتیجه تحقیقات جاری لطمه وارد کند، فعلاً از ارائه بخشی از آن معذوریم اما ان شاء الله به محض حصول شرایط مساعد و نتیجه نهایی، این اطلاعات را عرضه خواهیم کرد. ۶- به دنبال تحقیقات به نتیجه رسیده تاکنون ۱۰ نفر بازداشت شده و یا مورد بازجویی قرار گرفتند.»

این پرونده از اواخر دی‌ماه ۱۳۷۷، بالاخره به سازمان قضایی نیروهای مسلح که ریاست آن را محمد نیازی بر عهده داشت، واگذار شد. او نیز در اولین گفت‌وگوی خود خبر داد که در این پرونده تنها به چهار فقره قتل مربوط به داریوش فروهر و همسرش، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده رسیدگی خواهد شد. محمد نیازی دادستان نظامی تهران که چند روز بعد به ریاست سازمان قضایی نیروهای مسلح برگزیده شد، در همان گفت‌وگوی مطبوعاتی خود تأکید کرد: تا کنون هیچ یک از متهمان ادعا نکرده‌اند که برای ارتکاب این قتل‌ها مجوز و حکم شرعی داشته‌اند و در این زمینه هیچ حکم شرعی و قضایی صادر نشده است، چرا که در حکومت اسلامی که اسلام حاکمیت دارد و ولی فقیه مبدسوط الید است، هیچ کس نمی‌تواند حکمی خارج از سیستم قضایی و شرع و قانون صادر کند. «نیازی در خصوص اهداف متهمان از ارتکاب این جنایات نیز گفت: «متهمان این پرونده ادعاهایی در مورد مقتولان پرونده دارند که مورد قبول این دادسرا نیست و متهمان طبعاً از خودشان دفاع خواهند کرد.»

علی ربیعی مدعی است که کمیته تحقیق خاتمی، پس از کشف عاملان حادثه، کار خود را متوقف کرد، لیکن این خبر به صورت رسمی اعلام نشد. در شهریور ۷۹، علی ربیعی، از اعضای کمیته تحقیق گفت: «در همان زمان جناب آقای نیازی با بنده صحبت کردند و ایشان فرمودند که اگر کمیته اعلام انحلال نماید، ما را با مشکل مواجه می‌کند. مردم تصور می‌کنند که رئیس جمهور پشت این پرونده نیست و با این جوی که در جامعه است، کار ما با مشکل مواجه می‌شود. شما این را اعلام نکنید. من نظر آقای نیازی را خدمت آقای رئیس جمهوری عرض کردم و در واقع آقای رئیس جمهوری هم متقاعد شدند که انحلال کمیته اعلام نشود، اما شواهد مانند انتخاب بازجویان سعید امامی و همسرش از سوی سعید حجاریان نشان می‌دهد که این کمیته تا مدت نامعلومی به کارش ادامه می‌داده است.

روح الله حسینیان درباره سرنوشت کمیته تحقیق خاتمی می‌گوید:

«بعد از یک سال از رسیدگی به این پرونده خود آقای خاتمی به این نتیجه رسید که آن گروه، جریان رسیدگی را منحرف کردند و گروه جدیدی را انتخاب کردند که اگر چه از نیروهای چپ وزارت اطلاعات بودند اما متدین بودند؛ گروه جدید دستور آزادی افراد بی گناه را صادر کرد و کیفرخواست جدیدی را ارائه داد و دادگاه هم حکم را در مورد موسوی و همکارانش اعمال کرد. پس از کشف این موضوع که گروه بازجویی اول انحرافی عمل کرده است، یونسی وزیر اطلاعات وقت در جلسه‌ای از طرف آقای خاتمی پیام آورد که این مسئله در هیأت دولت مطرح شده است اما ما جواب حسینیان را چه بدهیم و خاتمی خواهش کرده بود که من دیگر موضوع را پیگیری نکنم تا به آن رسیدگی شود. من هم در پاسخ به خاتمی پیغام فرستادم که ما هم به دنبال بحران نبودیم اما دوستان شما کاری کردند که انحراف پیش آمد و بدانید که من ساکت می‌شوم اما شما نمی‌توانید دوستان خود را ساکت کنید.»

ورود تمام قامت حسینیان

با ادامه بازداشت‌های گسترده مأموران اطلاعاتی توسط کمیته تحقیق خاتمی و شکنجه آن‌ها، روح الله حسینیان از مدیران دادستانی به صورت صریح تر به میدان آمد و در سخنانی به افشاگری درباره فتنه قتل‌های زنجیره‌ای پرداخت.

روح الله حسینیان از ابتدای دهه ۶۰ وارد دستگاه قضایی جمهوری اسلامی شد و در سال ۱۳۶۲ به سمت قائم مقامی دادستانی انقلاب اسلامی مشهد منصوب شد. جانشینی دادستانی تهران و سیستان و بلوچستان از دیگر پست‌های وی بوده است. دادستان دادگاه ویژه روحانیت تهران، رئیس شعبه ۴ دادگاه ویژه روحانیت، رئیس یکی از دادگاه‌های عمومی تهران، جانشین نماینده دادگاه انقلاب در وزارت اطلاعات از دیگر پست‌های وی در دستگاه قضایی - اطلاعاتی جمهوری اسلامی است. او در دوران وزارت ری شهری، قائم مقام دادستان انقلاب اسلامی در وزارت اطلاعات بود.

حسینیان اولین بار در ۱۳۷۷/۱۰/۲۲ به افشاگری درباره اصل ماجرای قتل‌ها پرداخت و در ابتدا اصل عمل قتل‌ها را محکوم کرد و گفت: «اصل عمل قتل‌های اخیر بر خلاف مصالح نظام اسلامی و محکوم بوده است.» وی همچنین اعلام پشت پرده ماجرای قتل‌ها را تنها راه ریشه کنی این گونه قضایا دانست و بیان داشت: «باید برای ریشه کنی این قضایا، جسارت اعلام واقعیت‌ها را داشته باشیم تا بتوانیم راه صحیح پیشگیری از آن را به دست آوریم.»

حسینیان می‌گوید که قبل از شروع قتل‌ها به دست مصطفی موسوی، وی طی ملاقاتی با محمد خاتمی رئیس‌جمهور وقت، از قتل‌های قریب‌الوقوعی خبر داد و آن را سناریویی برای سقوط دولت خاتمی دانست؛ اما پس از چندی که ماجرای قتل‌ها به اوج رسید، موسوی دوباره به دفتر خاتمی رفت و اعتراف کرد که قتل‌ها را خود او انجام داده است. حسینیان تأکید می‌کند: «در این ماجرا، مدتی قبل از این که این قتل‌ها شروع بشود، آقای موسوی خدمت آقای خاتمی می‌رسد، ناگفته نماند که برای معاونت امنیت هم از طرف ریاست جمهوری، آقای موسوی پیشنهاد شده بود به آقای دری که ایشان به عنوان معاون امنیت نصب شود اما به ادله مختلف پذیرفته نشد. اما به عنوان جانشین معاون امنیت منصوب شد. قبل از این که این قتل‌ها به وقوع بپیوندد، ایشان خدمت رئیس‌جمهوری می‌رسد و مطلبی را اعلام می‌کند و می‌گوید که در وزارت اطلاعات، سناریویی در حال تدوین است و می‌خواهند عده‌ای را به قتل برسانند تا باعث سقوط دولت شما بشود. هنوز از قتل‌ها خبری هم نبود و حتی با یکی از مشاورین ریاست جمهوری هم تماس تلفنی گرفته و این جریان را گفته که خوشبختانه نوارش موجود است و ضبط شده این مکالمه. بعد از مدتی قتل‌ها شروع شد. در قتل‌ها وقتی که فروهر و خانمش کشته شدند،

رئیس جمهور موضع گیری کرد، مسئولان دیگری موضع گیری کردند، خصوصاً ریاست جمهوری موضع تندی گرفت و هیأت هم از آن زمان شروع به کار کرد.

بلافاصله بعدش قتل های دیگری هم به وقوع پیوست که از همان اول این ماجرا را مشکوک می کرد که چرا واقعاً چنین اتفاقی دارد پشت سر هم به وجود می آید. بعد از این که ماجرای قتل ها به اوج خود رسید، خود آقای موسوی رفت به دفتر رئیس جمهوری و گفت که این قتل ها توسط من انجام شده و کشفی هم اصلاً در کار نبود. خود ایشان رفتند و گفتند. **حتی دو سه روز ایشان را تحویل نمی گرفتند و می گفتند دروغ است، مگر می شود آقای موسوی دوم خردادی طرفدار جبهه دوم خرداد چنین کاری را مرتکب شده باشد؟ نمی پذیرفتند و می گفتند باز این یک سناریو است تا بالاخره آن قدر اصرار کرد که پذیرفتند.** حسینیان می گوید که **مصطفی کاظمی (موسوی) در اعترافاتش برنامه ریزی، دستور و مدیریت پروژه قتل ها را می پذیرد و می گوید: «آقای موسوی همه جریان را پذیرفته، خودش دستور داده. برنامه ریخته و شخصاً مدیریت پروژه قتل ها را هم پذیرفته است.»**

سوابق مصطفی کاظمی

روح الله حسینیان اضافه می کند: «موسوی بچه استان فارس است. از همان زمانی که اطلاعات در سپاه تشکیل شد، در اطلاعات سپاه بود و از همان زمان متهم بود که با دستگاه آقای منتظری، سید هادی و مهدی هاشمی در ارتباط است. بعد از این که وزارت اطلاعات تشکیل شد و اداره کل اطلاعات هم در استان فارس تشکیل شد، وی به عنوان مسئول اداره کل اطلاعات فارس انتخاب شد که درگیری درونی از همان جا در استان فارس هم شروع شد. موسوی معروف بود در همان زمان از بچه های چپ استان فارس هست و به اصطلاح جزو بچه های مسجد "آتشی ها" بود. درگیری بین وی و امام جمعه شیراز به اوج خود رسید که ناچار شدند موسوی را از شیراز به تهران منتقل کنند و در وزارت هم که بود، معروف بود به چپ گرایی. در جریان انتخابات به شدت از جناب آقای خاتمی حمایت می کرد و این حمایت هم به قدری افراطی شده بود که حتی طرفداران خود آقای خاتمی هم ناراحت می شدند. بعدها مشخص شد که مصطفی کاظمی از دوستان نزدیک منتجب نیا نماینده شیراز در مجلس سوم و مشاور محمد خاتمی بوده است و از این طریق با خاتمی ارتباط داشته است. کاظمی در اعترافاتش گفته بود که منتجب نیا در جریان قتل ها قرار داشته است.»

حجت الاسلام دری نجف آبادی وزیر اسبق اطلاعات، از روابط نزدیک خاتمی با مصطفی موسوی بدین گونه پرده برمی دارد: در یک جلسه ای که مسئولان وزارت با آقای خاتمی داشتند، آقای موسوی را به ایشان معرفی کردم. آقای خاتمی سریع گفتند: من ایشان را می شناسم و از دوستان ماست و ایشان نیاز به معرفی ندارد.

انگیزه قتل های زنجیره ای

حسینیان معتقد است که کودتا علیه مقام معظم رهبری، هدف و انگیزه از انجام قتل های زنجیره ای بوده است. حجت الاسلام حسینیان از زبان مصطفی کاظمی نقل می کند که **"تحلیل ما از اوضاع جاری روز این بود که آقای خامنه ای غیر از امام است و آقای خاتمی هم به دلیل این که ۲۰ میلیون رأی آورده و ۲۰ میلیون پشتیبان دارد، قدرتش بیش از بنی صدر است و ما این قتل ها را مرتکب می شویم و به گردن آقای خامنه ای می اندازیم."**

همین سخن را حسینیان دو هفته پس از دستگیری موسوی، زمانی که به دفتر رئیس جمهوری (خاتمی) می‌رود، ناباورانه از زبان محمد علی ابطحی رئیس وقت دفتر خاتمی نیز می‌شنود: «درست ۱۵ یا ۱۶ روز بعد از دستگیری آقای موسوی، بنده برای اتمام حجت رفتم دفتر آقای خاتمی که با ایشان ملاقات کنم، آقای ابطحی بدون کم و کاست تحلیلش از اوضاع همین بود و با صراحت به ما اعلام کرد و گفت: «فلانی بین، آقای خامنه‌ای غیر از امام است و آقای خاتمی ۲۰ میلیون نفر پشت سر دارد، آقای خامنه‌ای هشت میلیون رأی آورد و اگر درگیری به وجود بیاید، شما مطمئن باشید که آقای خامنه‌ای پیروز خواهد شد.»

اما قتل‌های زنجیره‌ای چه هدفی را دنبال می‌کرد؟

با بررسی پرونده قتل‌های زنجیره‌ای در نیمه دوم سال ۷۷، می‌توان به سناریوهای مختلفی رسید و با دید بهتر هدف آن را بررسی کرد.

الف) متلاشی کردن وزارت اطلاعات

«... چون وزارت اطلاعات به هر حال وزارتی است که بدنه آن با رهبری است، می‌خواهند این وزارت اطلاعات را متلاشی کنند.» حسینیان بر این نکته تأکید می‌کند که در پروژه قتل‌ها، مشارکتی‌ها تا حدود زیادی وزارت اطلاعات را متلاشی ساختند. وی می‌گوید:

«اگر این بلایی را که جبهه دوم خرداد، از جریان قتل‌ها و توطئه‌ای که علیه وزارت اطلاعات کردند، هر وزارتخانه دیگری بود، به کلی متلاشی شده بود. خیلی به وزارت اطلاعات ضربه زدند. وزارتخانه‌ای که بچه‌های آن بر مبنای انگیزه دینی کار می‌کردند، یک مرتبه به یک جنایت متهم شده که از بیرون هدایت می‌کردند و به نام وزیر اطلاعات علیه وزارت اطلاعات اطلاعیه نوشته می‌شود و بدون این که وزیر خبر داشته باشد، در تلویزیون می‌خوانند.»

بهترین افرادش دستگیر می‌شوند و یک‌سال و نیم تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار می‌گیرند و در اصل، روحیه این بچه‌ها را متلاشی می‌کنند و دنبال همین موضوع هم بودند.

عباس عبدی حرف خوبی زد. در جایی گفت: ما ترجیح می‌دهیم وزارت اطلاعات ضعیفی داشته باشیم و در تهران منافقین در مقر حکومت خمپاره بزنند. عبدی که دلش برای مردم نسوخته، او می‌خواسته که وزارتخانه‌ای موجود نباشد که اگر با امریکا رابطه‌ای برقرار می‌کند، کشف شود. آنها دنبال این بودند و موفق هم شدند. بنابراین نباید بیش از این توقع داشت. ولی امیدوار هستیم که بازسازی روحی بشوند و ان‌شاءالله با روحیه قوی از انقلاب حمایت کنند.»

ب) متهم کردن سپاه

حسینیان می‌افزاید: «آنان با اتهام زنی و به گردن سپاه انداختن قتل‌ها، در صدد القای آن بودند که مقام معظم رهبری چنین دستوری را صادر کرده‌اند، بعد پیگیری کردم که خب حالا چطوری می‌خواستند این ماجرا را گردن مقام معظم رهبری بیندازند. قتل‌ها را مرتکب شدند. خب قطعاً نمی‌گویند که خود آقا آمده و کشته. آقای موسوی در بازجویی می‌گوید که قرار بود ما این قتل‌ها را به گردن سپاه بیندازیم و بگوییم سپاه این کار را کرده و معلوم هم بود که سپاه زیر نظر فرماندهی کل قواست و وقتی که به گردن سپاه بیفتد، معنایش این است که آقای خامنه‌ای چنین چیزی را دستور داده. تهیه و پخش نامه معمول منسوب به مقام معظم رهبری در مسجد حسین آباد آیت‌الله طاهری،

دقیقاً در همین راستا انجام شد تا قتل دگراندیشان را به رهبری نسبت دهند. در مسجد حسین آباد آیت‌الله طاهری اصفهانی، اطلاعیه‌ای منتشر شد که در آن اطلاعیه با قلم و امضای جعل شده مقام معظم رهبری خطاب به فرمانده سپاه سردار صفوی آمده بود که مضمونش چنین بود:

"آقای سردار صفوی این نویسندگان دگراندیش مرتد هستند و باید به جزای اعمالشان برسند"، منتهی چون ناشی بودند از نظر خط و امضا با این که تلاش کرده بودند نامه جعلی باشد ولی مهری که از لحاظ طبقه‌بندی زده بودند، مهری بود که در طبقه‌بندی جمهوری اسلامی، آن مهر موجود نیست. این اطلاعیه در همان دو سه شبی که از همین جناح دوم خرداد آقایان نوری، کدیور و منتجب‌نیا برای سخنرانی می‌رفتند، پخش شد. سپس اطلاعاتی را از داخل زندان به دست آوردیم و فهمیدیم آقای موسوی (مصطفی کاظمی) مطرح کرده است که ما خواستیم به واسطه این قتل‌ها بین رهبری و آقای خاتمی اختلاف بیندازیم و این کار را به رهبری نسبت بدهیم."

انحراف پرونده قتل‌ها

حسینیان همچنین می‌گوید: «پرونده قتل‌های زنجیره‌ای در مسیر انحرافی و غیرطبیعی قرار گرفت و بازجوهای پرونده توسط علی ربیعی (عباد) به سازمان قضایی نیروهای مسلح تحویل شدند. همه کارها را آقای علی ربیعی (عباد) مشاور امنیتی رئیس‌جمهور انجام می‌دادند، حتی جناب آقای یونسی هم که وزیر اطلاعات بودند، از این ماجرا خبر نداشتند که این بازجوها را گذاشتند. بعداً که رفتند و شروع به کار کردند، فهمیدند که این بازجوها را از بالا گفتند که بگذارید برای رسیدگی به این پرونده.»

حسینیان در افشاگری دیگری فاش می‌سازد که انتخاب بازجوها در اصل، کار سعید حجاریان بوده است و بازجوها از دوستان نزدیک وی بوده‌اند. وی می‌گوید: «بازجوهایی که از طرف دولت تعیین شده‌اند از جانب سعید حجاریان هستند و قتل‌ها یک توطئه است و جریان رسیدگی، یک توطئه است. شش هفت ماه قبل از کشف ماجرا این خبر را در مشهد اعلام کردم.» حسینیان همچنین اظهار می‌دارد که در ملاقاتی با نیازی، رئیس سازمان قضایی وقت، ماهیت قضیه را برای وی فاش ساخته و از دوستی بازجوهای پرونده با سعید حجاریان و انتخاب بازجوها توسط شخص وی پرده برداشته است و گفته که سپردن چنین پرونده حساسی به سربازان سعید حجاریان، اشتباه محض است. وی تأکید می‌کند: «نیازی، متأسفانه گوش نکرد به حرف من، الآن گرفتار شده است. به او گفتم اینها آدم‌های خطرناکی هستند. گفتم (که) آقای نیازی، اینها با سعید حجاریان ارتباط دارند، اینها از دوستان آنها هستند. مگر می‌شود پرونده‌ای را که خود آنها متهم هستند، رسیدگی را به عهده آنها گذاشت. نکن چنین کاری را!»

حسینیان درباره سوابق این بازجوها می‌گوید: «دو نفر از بچه‌های چپ وزارت اطلاعات، من حالا کاری ندارم به سابقه اینها. من خوب می‌شناسم این دو نفر را؛ یک نفر به نام مجتبی و یک نفر به نام مهدی. این دو نفر بازجوهای هستند که هر پرونده‌ای که دست‌شان بود، زمانی که من مسئول رسیدگی به پرونده‌های وزارت اطلاعات بودم، وقتی که پرونده‌هایی که اینها بازبینی کرده بودند، می‌گفتم از اول بازجویی بکنید. اینها اول سوژه را پدرش را درمی‌آوردند یا وادارش می‌کردند به خودکشی، دو سه نفر از متهمین خودکشی کردند. یا خودکشی می‌کند یا آبرویش را می‌برند. می‌گویند مسئله اخلاقی داشته یا جاسوس بوده، آخر سر هم هیچ چیزی از آن در نمی‌آوردند.»

یونسی: سعید امامی خودکشی کرد

در آخرین روزهای خرداد ماه ۱۳۷۸ خبر خودکشی سعید امامی، متهم قتل‌های پائیز ۱۳۷۷، منتشر و گفته شد که وی روز ۲۹ خرداد ۱۳۷۸ هنگام استحمام در بازداشتگاه با خوردن داروی نظافت خودکشی کرده است! و بلافاصله به بیمارستان (لقمان) منتقل شده که تلاش‌های پزشکی برای نجات سعید امامی به شکست انجامیده است.

محمد نیازی در گفت‌وگویی رسانه‌ای سعید امامی، مصطفی کاظمی، مهرداد عالی‌خانی و خسرو براتی را به عنوان عاملان اصلی قتل‌ها معرفی کرد.

وی گفت: «برخی از افراد بازداشت شده از نیروهای اطلاعاتی و بعضی نیز دارای شغل آزاد هستند.» او اعلام کرد: «با وجود مراقبت‌های ویژه‌ای که از سعید امامی یکی از عوامل اصلی و محوری این قتل‌ها به عمل می‌آمد، وی روز شنبه ۲۹ خرداد در زمان استحمام در بازداشتگاه با خوردن داروی نظافت خودکشی کرد. وی پس از اقدام به خودکشی، بلافاصله به بیمارستان تخصصی منتقل شد ولی تلاش‌های پزشکی برای نجات وی مؤثر واقع نشد.

وی افزود: با توجه به مدارک موجود و اعترافات صریح سعید امامی، وی هیچ‌گونه راه فراری نداشت و اگر با این اتهامات، به دادگاه می‌رفت حکم او اعدام بود! نیازی همچنین اظهار داشت: تاکنون تعداد ۲۳ نفر به عنوان متهم در این پرونده تحت تعقیب قرار گرفته‌اند که بعد از تحقیقات لازم، برخی از آنان با سپردن وثیقه آزاد شدند، ۳۳۰ نفر نیز به عنوان مطلع و گواه در این پرونده مطرح هستند.»

نیازی اعلام کرد: «در جریان تحقیقات، سه نفر دیگر نیز اخیراً دستگیر شده‌اند که نتیجه، متعاقباً اعلام خواهد شد. یکی از آن سه نفری که در آن زمان دستگیر شدند، همسر سعید امامی بود. روز بعد، اظهارات وزیر اطلاعات دولت خاتمی منتشر شد که در بخشی از سخنانش به پرونده قتل‌ها نیز پرداخت و با اشاره به خودکشی سعید امامی مشهور به سعید اسلامی از متهمان اصلی پرونده در موقع استحمام تأکید کرد: وزارت اطلاعات به محض اطلاع از خودکشی وی، گروهی را مأمور به رسیدگی و مشخص کردن علت و انگیزه خودکشی کرد که بر اساس گزارش این گروه، پرونده بالینی بیمارستان و تحقیقات سایر کارشناسان، سعید امامی در یک لحظه فرصت پیش آمده در موقع استحمام، خودکشی کرده است. خودکشی سعید امامی اگرچه برای بسیاری از اطلاعات پرونده قتل‌های اخیر یک ضربه بود ولی به مسیر رسیدگی و تحقیقات پرونده آسیبی وارد نخواهد کرد. وزیر اطلاعات گفت: فرد خودکشی کرده و سایر متهمان، اطلاعات زیادی را ارائه کردند که در زمان لازم قاضی مربوط در مرجع قضایی به اطلاع عموم خواهد رساند. یونسی با اشاره به اقدام‌ها و همکاری وزارت اطلاعات برای شناسایی، دستگیری و معرفی عاملان قتل‌ها به دستگاه قضایی یادآور شد: احتمال مسامحه مأمور مراقبت از سعید امامی قابل پیگیری و تحقیق و برای تکمیل پرونده دستورهای لازم صادر شده است.»

مراسم ختم سعید امامی و بیانیه روح الله حسینیان

چند روز بعد، حجت‌الاسلام حسینیان در حالی که مجلس ختم سعید امامی به سوژه رسانه‌های دوم خردادی تبدیل شده بود، به مراسم شب هفتم رفت تا بر بی‌گناهی امامی تأکید داشته باشد. این حرکت کافی بود تا روزنامه‌هایی چون نشاط، صبح امروز، سلام، خرداد و عصر آزادگان فعال شوند و به تخریب و ترور شخصیت حسینیان بپردازند.

اما در مقابل هجمه تبلیغاتی مشارکتی‌ها، حسینیان "توضیح نامه" ای نوشت و در آن، از تحریف سخنانش به دست غوغاسالاران خبر داد. او در این توضیح نامه بر تحلیل قبلی خود مبنی بر اینکه مصطفی موسوی (کاظمی) اصلاح طلب را متهم شماره یک دانسته بود، تأکید کرده و فاش ساخت که معرفی سعید امامی به عنوان متهم اصلی از سوی غوغاسالاران در راستای سناریوی از پیش نوشته آنها و با هدف انحراف مسیر پرونده و اذهان مردم از موسوی، متهم شماره یک قتل‌های زنجیره‌ای، صورت گرفته بود.

حسینیان نوشت: «روزنامه‌های وابسته به جناح حاکم تلاش می‌کنند تا با یک مغالطه آشکار، "مجرم اصلی" را فردی جلوه دهند که الآن دستش از دنیا کوتاه است و قادر به دفاع از خود نیست.»

حسینیان، همچنین این تصور مشارکتی‌ها را که بتوانند وی را با ترور شخصیت از میدان بیرون کنند، اشتباه محض آنها دانست و افزود: «غوغاییان سخت در اشتباه‌اند، اگر می‌پندارند با دروغ و تخریب و ناجوانمردی می‌توانند امثال حسینیان را از صحنه خارج کنند و صدای او را در گلو خفه کنند. این روشی را که جبهه دوم خرداد در پیش گرفته است روش قابل دوامی نیست. تجربه نشان داده است که انحصار، شکست خوردنی است ... شما آن قدر ضعیف و ترسو هستید که حتی توان تحمل یک صدای مخالف را ندارید. همه سنگرها را به گفته خود فتح کردید. دولتی مقتدر با پشتوانه‌ای قوی، مجلس را نیز با اکثریتی قاطع به آن افزودید... همه را مرعوب فضای خفقان خویش کرده‌اید تا همه تن به سازش با شما داده‌اند اما آن قدر خود را در موضع شکنندگی می‌بینید که اجازه اظهار نظر حتی به یک مخالف هم نمی‌دهید.»

در مورد قتل‌های مصطفی کاظمی هر چه خواستید، گفتید و با هر کس دشمنی داشتید، بر او تاختید، اما یک تحلیل مخالف تمام رشته اعصاب شما را به هم ریخت و هنوز بر خود می‌پیچید و تیر در تاریکی رها می‌سازید. راستی در برنامه چراغ چه مطلبی را گفتیم که این چنین برآشتید و این چنین زبان به ناسزا گشودید؟... اما می‌دانستم شما پریشان از ناتمام ماندن سناریویی بودید که برای تان نگاشته بودند و من خوشحالم از بر هم زدن صف حمله شما. در دل به شما حق می‌دادم که فریاد بزنید و سر بر دیوار بکوبید.»

وی ادامه داد: «باند شما با دست پنهانش جریان رسیدگی به پرونده را منحرف کرد و با دست آشکارش، فضا را آلوده ساخت. آنچه پس از یک سال و اندی رسیدگی اتفاق افتاد، همان چیزی بود که من در یک جلسه خصوصی در مشهد پیش‌بینی کردم و شما از آن یک بحران ساختید. اگر یک روز دست‌اندرکاران رسیدگی و اعمالی که به وقوع پیوست، برای مردم آشکار شود، آنچه اکثر مسئولان در نهان گفتند که "حق با حسینیان بود" آشکارا خواهند گفت.»

آن روز را خواهید دید که همه کسانی که افتخار دخالت در رسیدگی را داشتند و آشکارا مسئولیت رسیدگی را می‌پذیرفتند و از ادامه رسیدگی اعلام رضایت می‌کردند، همه چیز را انکار خواهند کرد و من مطمئنم آه مظلوم چنان خاندان برانداز است که هیچ کس را توان گریز از آن نباشد. و آن روز فرا خواهد رسید... با صدای رسا اعلام می‌کنم من عقیده‌ام راجع به سعید (حجاریان) هیچ تغییری نکرده‌است. اگر تمام مسئولان نظام او را فرشته بدانند و او را پیام‌آور آزادی بخوانند، در عقیده بنده سر سوزنی تغییر نسبت به برداشت خودم از او به وجود نخواهد آمد، مگر این که قطع برخلاف پیدا کنم و مطمئن شوم در مقدمات برداشتم اشتباه کرده‌ام. آن وقت خودم با پای برهنه در خانه و در گاهش خواهم ماند تا از او رضایت بطلبم.

...وقتی به شعارهای ضدخشونت شما می‌اندیشم و سابقه شغلی شما را به یاد می‌آورم غرق در تعجب می‌شوم؟ **وقتی جناب آقای موسوی تبریزی و آقای وردی‌نژاد و عباد و آیت‌الله خلخالی می‌شوند ضد خشونت و آیت‌الله جنتی و مصباح می‌شوند چهره‌های خشن، نمی‌دانم دم خروس را باور کنم یا قسم حضرت عباس را؟ شما به من حق بدهید که نسبت به همه شعارهای تان به دیده شک و تردید بنگرم، بیایید برای بررسی ریشه‌های خشونت یک مرتبه این سؤال را مطرح کنیم:** "چه کسانی و چه جناحی در این کشور خشونت را پایه‌ریزی کردند؟ **عجبا! یک روز آیت‌الله مهدوی به خاطر منتقد بودن به رفتار خشن، می‌شود سازش کار و به جرم سازش کاری باید منزوی شود و یک روز به جرم خشونت باید منزوی شود و آیات عذاب در شأن او نازل شود و معاویه دغل‌باز، عابد و زاهد قلمداد گردد؟** آن وقت نباید تعجب کرد از کسانی که ملت ایران را یکپارچه ممنوع‌الخروج اعلام کردند. اگر امروز از غم امت سر در جیب تفکر فرو برند و کسانی که سفارتی را در منظر عام به تسخیر درآوردند و امروز شعار تنش‌زدایی سر دهند و گناه تنش‌ها را به گردن دیگران بیندازند، البته به این هنرمندی باید آفرین گفت که چگونه آسمان و ریسمان می‌کنند و ریسمان را مار و صد البته باید به هنرمندانی که طبق مقتضای زمان، روزی از دیوار سفارت بالا می‌روند و روزی به پای دیوار سر می‌سایند، آفرین گفت؛ به امید روزی که نفاق، نقاب از رخ برکشد».

تردید در خودکشی

حسینیان همچین با قوت، مسئله خودکشی سعید امامی را رد کرد و گفت: «اما مسئله خودکشی را اصلاً اعتقاد ندارم. مطمئن هستم سعید امامی را همان دست‌های ناپاک که قتل‌های زنجیره‌ای را به وجود آوردند، همان دست‌های ناپاک که جریان رسیدگی را منحرف کرد، سعید امامی را به قتل رساند و مظلومانه پیش از کشتن، آبروی او را بردند. من قبل از این جریان به آقای ربیعی یک نامه‌هایی نوشتم. وقتی که دستم از همه جا کوتاه بود، گفتم مظلومیت این بچه‌ها دامن شما را خواهد گرفت.» دلایل حسینیان برای خودکشی نکردن امامی به این شرح بود: «یک استکان داروی نظافت کسی را نمی‌کشد؛ من گواهی فوت ایشان را دارم و پزشک قانونی هیچ گزارشی راجع به مرگ ایشان ننوشتند و نوشتند علت مرگ نامعلوم (است). آقای سعید امامی تا چهار روز در بیمارستان بود، زنده بود و بعد از چهار روز فوت کرده است. معلوم است که دارو این قدر مؤثر نبوده، همان لحظات ایشان را از بین ببرد و حتی خبر دادند که ایشان خوب شده بیایید ببریدش».

حسینیان قتل سعید امامی را به آن دلیل محتمل‌تر می‌دانند که پزشکان علت مرگ وی را (دو ساعت قبل از مرخصی) ایست قلبی دانسته‌اند و از طرفی دیگر، ایست قلبی با آمپول هواست. حسینیان ناگفته دیگری را نیز فاش می‌کنند و می‌گویند: «چند وقت پیش خدمت آقای ری شهری بودم ایشان فرمودند که یک نوار شکنجه آورده‌اند اینجا، من دیده‌ام حالم به هم خورده است دو دقیقه‌اش را دیده‌ام و مطمئن شدم که سعید امامی خودکشی نکرده، بلکه او را کشته‌اند من همین جور پیگیر بودم، بینم این نوار چیست که آقای ری شهری از این جریان چنین استنباط کرده است؟ بالاخره از دوستانی که نوار را دیده بودند، سؤال کردم. دیدم که یکی از همین متهمین را دارند با شلاق می‌زنند و بازجوها می‌گویند که دو قاشق بخور.»

شکنجه همسر سعید امامی تا پای مرگ

حسینیان در ادامه افشاگری‌هایش از شکنجه همسر سعید امامی توسط بازجوهای که از سوی سعید حجاریان بودند، سخن می‌گوید و بر اطلاع خاتمی از جریان شکنجه، قبل از کشف آن، تأکید می‌کند:

«در مورد جریان شکنجه این‌گونه نبود که آقای خاتمی خبر نداشته باشد. متأسفم که آقای خاتمی انکار می‌کند. بنده به یکی از وزرا بارها گفتم که چرا جریان شکنجه را به آقای خاتمی نمی‌گویید؟ گفت گفته‌ام. ماجرای کشف شدن جریان شکنجه در رمضان سال گذشته بود که یک نفر از پزشکان بیمارستان بقیه‌الله سپاه که خانم او هم در وزارت اطلاعات بوده‌است، برای آقای یونسی خبر آورد که یک خانم و یک آقای از متهمین پرونده در حال مرگ هستند و خیلی التماس می‌کنند که یک نفر با اینها صحبت کند. آقای یونسی نماینده‌ای فرستاد که او را راه ندادند تا این که جریان به دفتر مقام معظم رهبری رسید. از طرف دفتر با آقای هاشمی‌شاهرودی تماس گرفتند و ایشان آقای مروی را فرستاد برای تحقیق و دیدند که یکی از آنها همسر سعید امامی است. اینها در حال مرگ بودند و کلیه‌هایشان از شدت شکنجه از کار افتاده بود. آقای مروی می‌گفت استخوان کف پاهای همسر سعید امامی بیرون زده بود یعنی شکنجه چیزی نبوده است که آقای خاتمی بخواهد انکار کند. این جریان کشانده شد به هیأت سه نفری که رفتند پرونده را رسیدگی کردند و مشخص شد همه چیز دروغ بوده‌است. در سؤال‌هایی که از متهمین می‌کردند، دنبال قتل‌ها نبودند بلکه دنبال چیز دیگری بوده‌اند.»

پیام خاتمی

پس از آن که انحراف هدف‌دار در مسیر پرونده قتل‌های زنجیره‌ای به دست بازجوهای انتخاب شده از سوی سعید حجاریان کشف می‌شود، خاتمی از طریق یکی از وزرایش برای حسینیان پیام می‌فرستد و از او تمنا می‌کند که از ماجرای کشف شده سخن نگوید و به افشاگری نپردازد.

حسینیان با نقل این ماجرا، می‌افزاید: «مهم‌تر از اینها پیامی بود که ایشان (خاتمی) پس از کشف شدن جریان شکنجه در حضور ۳۰ نفر برای من فرستاد. از جمله شاهدان این جلسه آقای زرگر، آقای رامندیها از قضات دیوان عالی کشور، آقای راجی از قضات دادگاه تجدیدنظر بودند. در آن جلسه، وزیری آمد و از قول آقای خاتمی گفت:

"آقای خاتمی به شما سلام رسانده و از شما خواهش کرده است که در مورد این جریان شما مصاحبه نکنید. من هم از طرف مقابل، از روزنامه‌ها می‌خواهم فتیله را پایین بکشند، خودم پرونده را جمع و جور می‌کنم"، اگر آقای خاتمی کاره‌ای نبود چطور می‌توانست پرونده را جمع و جور کند؟ اگر واقعاً ایشان نقش نداشتند، چرا پیغام دادند؟ به همین خاطر است که اینها جرأت نمی‌کنند با من مناظره کنند.

با کشف انحراف در مسیر رسیدگی به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، خاتمی رئیس‌جمهور وقت، در معرض یک رسوایی مفتضحانه قرار گرفت و چاره‌ای جز تکذیب نقش خود در پرونده ندید.

این حرکت سبب شد که سازمان قضایی نیروهای مسلح بیانیه افشاگرانه و سرگشاده‌ای در همین باره صادر کند و مسائل مربوط به انحراف پرونده را فاش سازد: «آقای خاتمی در امر پی‌گیری پرونده قتل‌های زنجیره‌ای نقش اساسی ایفا نموده و در آن دخالت داشته‌اند... اصل دخالت قابل انکار نیست و باید مسئولیت این دخالت نیز پذیرفته شود.» در بیانیه مذکور با تأکید بر این که رئیس‌جمهور وقت اختیارات فراوانی در پرونده قتل‌ها داشته، آمده است:

«بر اساس اعلام مورخ ۲۴/۹/۱۳۷۷ دفتر رئیس محترم جمهوری، کمیته ویژه یک کمیته قضایی - امنیتی بوده است. لذا علی‌الاصول می‌بایست عضوی از قوه قضائیه و عضوی از قوه مجریه در آن شرکت داشته باشند و قاعدتاً عنصر قضایی این کمیته می‌بایست از سوی رئیس قوه قضائیه معرفی می‌شد. در حالی که عضو قضایی این کمیته (آقای یونسی) نیز از سوی آقای رئیس‌جمهور معرفی شده است و رئیس وقت قوه قضائیه هیچ‌گونه اطلاعی از موضوع نداشته است... ورود یک گروه خاص در پرونده امنیتی خاص، عملاً کار تحقیق را مختل می‌کند. به خصوص اگر انگیزه‌های خاصی وجود داشته باشد که چنین نیز شد و ورود این گروه، سرنوشت پرونده را عوض کرد... بنابراین واقعیت آن است که تشکیل این گروه و ورود آنها به پرونده با اصرار و ابلاغ آقای خاتمی صورت گرفته، در حالی که برخلاف نظر مقام قضایی پرونده بوده است... اگر ایشان (خاتمی) نتایج بازجویی‌ها را بررسی نمی‌کرده، پس گروه بازخوانی را برای چه تشکیل داده‌اند?... در این پرونده جناب آقای خاتمی اختیارات بالایی را اعمال نموده‌اند که از آن جمله می‌توان به تعویض مقام قضایی پرونده اشاره نمود که چنین امری مسبوق به سابقه نیست... اگر این امر اعمال مسئولیت و اختیار در رسیدگی به پرونده نیست، پس اسم آن چیست؟»

پرونده قتل‌ها ابتدا به سازمان قضایی نیروهای مسلح سپرده شد. ۳۱ خرداد ۷۸ بود که حجت‌الاسلام نیازی رییس این سازمان همزمان با اعلام اسامی چهار تن از عاملان اصلی قتل‌ها به نام‌های مصطفی کاظمی، مهرداد عالیخانی، خسرو براتی و سعید امامی از خودکشی منجر به مرگ سعید امامی یا همان سعید اسلامی معاون پیشین وزارت اطلاعات و از عاملان اصلی قتل‌ها خبر داد. پس از کش و قوس‌های فراوان، پرونده از سازمان قضایی نیروهای مسلح گرفته شد و برای رسیدگی به دادرسی نظامی تهران انتقال یافت. در پی تشکیل پرونده ناصر زرافشان وکیل خانواده محمدجعفر پوینده، احمد بشیری وکیل خانواده محمد مختاری و شیرین عبادی وکیل فروهرها شدند تا پرونده قتل‌ها را پیگیری کنند.

دادگاه دو سال پس از قتل‌ها در سال ۱۳۷۹ تشکیل شد و پس از دوازده جلسه غیرعلنی به ریاست قاضی عقیقی رییس شعبه یک دادگاه نظامی تهران، دادگاه در دی ماه همان سال حکم ۱۸ متهم این پرونده را صادر کرد. بر اساس این حکم چند تن از متهمان به قصاص، برخی به حبس ابد و دیگران به حبس‌هایی از دو تا ده سال حبس محکوم شدند. در تاریخ ۰۸/۱۱/۱۳۸۱ روابط عمومی سازمان قضایی نیروهای مسلح اعلام کرد: حکم محکومیت ۱۱ نفر از متهمان پرونده معروف به قتل‌های زنجیره‌ای از جمله مجازات متهمان اصلی پرونده که آمریت در این جنایات را بر عهده داشته‌اند به تایید دیوان عالی کشور رسیده است.

اطلاعیه سازمان قضایی نیروهای مسلح

در اطلاعیه سازمان قضایی نیروهای مسلح آمده بود:

«بر اساس رای صادره از سوی شعبه ۳۴ دیوان عالی کشور، حکم صادره از سوی شعبه پنجم دادگاه نظامی یک تهران در خصوص محکومیت متهم ردیف اول سیدمصطفی کاظمی و متهم ردیف دوم مهرداد عالیخانی به جرم آمریت در قتل‌ها به تحمل چهار بار حبس ابد، متهم ردیف چهارم محمود جعفرزاده و متهم ردیف پنجم علی محسنی به جرم مباشرت در قتل با توجه به گذشت اولیاء دم به لحاظ جنبه عمومی جرم، هر کدام به تحمل ده سال حبس، متهم ردیف دهم ابوالفضل مسلمی و متهم ردیف پانزدهم مصطفی هاشمی به جرم معاونت در قتل با توجه به گذشت اولیاء دم به لحاظ جنبه عمومی جرم، هر کدام به تحمل چهار سال حبس، متهم ردیف یازدهم محمدحسین اثنی عشر و متهم ردیف دوازدهم علی صفایی پور به جرم معاونت در قتل با توجه به گذشت اولیاء دم به لحاظ جنبه عمومی جرم هر کدام به تحمل سه سال حبس، متهم ردیف شانزدهم علی ناظری به جرم معاونت در قتل به تحمل دو سال و نیم حبس، متهم ردیف هفدهم اصغر سیاح به جرم معاونت در قتل به تحمل شش سال حبس و متهم ردیف هجدهم خسرو براتی به جرم معاونت در قتل به تحمل ده سال حبس، مورد تایید و ابرام قرار گرفته است. ضمناً رای صادره در خصوص محکومیت متهم ردیف سوم علی روشنی به استناد اینکه مشمول ذیل ماده ۵۷ قانون مجازات اسلامی می‌باشد و محکومیت متهمان ردیف‌های ششم حمید رسولی، هشتم محمد عزیزی و چهاردهم مرتضی فلاح به استناد اینکه عنوان اتهامی آن‌ها معاونت در جرم است و نه آمریت، نقض شده و می‌بایست مورد رسیدگی مجدد قرار گیرد. با توجه به رای صادره از سوی دیوان عالی کشور، حکم محکومینی که مجازات آن‌ها مورد تایید قرار گرفته است قطعی و لازم‌الاجرا می‌باشد.»

خانواده داریوش و پروانه فروهر پس از اعلام حکم اعلام کرد که بنا بر احترام به عقاید عزیزان از دست رفته‌شان نمی‌توانند تقاضای مجازات اعدام داشته باشند. پرستو فروهر، فرزند فروهرها یادآور شد که مساله آن‌ها دادرسی عادلانه این پرونده و افشای تمام حقایق و اجرای عدالت است.

فصل سوم
معمای سعید امامی

اما سعید امامی که بود و سرمنشا قتل های زنجیره ای به کجا می رسید؟

سعید امامی همواره در طی این سالها به عنوان یک راز در تاریخ سیاسی انقلاب اسلامی باقی مانده است. برخی ها وی را جاسوسی وابسته به اسرائیل و سرویس های غرب معرفی می کنند که توانسته بود تا بالاترین رده ها در وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به عنوان رفیع ترین مرکز اطلاعاتی ایران نفوذ کند و برخی قرائتی ۱۸۰ درجه متفاوت دارند و وی را قربانی سیاست های چپ های خط امام و دوره اصلاحات می دانند که با وی به عنوان یکی از جدی ترین منتقدان اصلاحات مخالف بودند و او را قربانی کردند و سعی داشتند وزارت اطلاعات را از سر راه خود بردارند و نظام را زمین گیر کنند.

قرائت اول قرائتی نزدیک به رهبری انقلاب و برخی از پژوهشگران همانند دکتر عبدالله شهبازی و همچنین برخی سیاسیون همانند دکتر ابراهیم یزدی است که بر پروژه نفوذ تاکید دارند و قرائت دوم قرائت افرادی همانند حجت الاسلام روح الله حسینیان و دوستان سعید امامی می باشد که در طی این سال ها همواره تلاش نموده اند از سعید امامی چهره ای مظلوم که قربانی توطئه ای شوم شده بود ترسیم کنند.

اما حقیقتا سعید امامی که بود و چرا تا بدین حد جنجالی و خبر ساز شد؟

سعید امامی متولد ۱۳۳۶ در شیراز، از دانشجویان ایرانی مقیم امریکا در سالهای پایانی دوران پهلوی بود که به نوشته روزنامه کیهان با استفاده از نفوذ دایی اش که از مقام های ارتش شاهنشاهی بود با کسب بورسیه برای ادامه تحصیل به امریکا رفته بود. وی در رشته مهندسی هوا و فضا در آمریکا مشغول به تحصیل بود و در دوره دانشجویی چندی در کنفدراسیون دانشجویان فعالیت می کرد اما پس از آن به انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در امریکا پیوست .

سعید حجاریان در گفتگویی با عمادالدین باقی که در کتاب برای تاریخ منتشر شده است از ارتباط سعید امامی در ابتدای تشکیل وزارت اطلاعات با این وزارتخانه سخن گفته است.

حجاریان که مسئولیت مصاحبه و گزینش سعید امامی در زمان سفر او به تهران به وی سپرده شد بود گفته است که پس از مصاحبه با سعید امامی به این نتیجه رسیده که وزارت اطلاعات باید از سعید امامی تنها به عنوان منبع یک طرفه استفاده کند و او را نباید به سمت های حساس در این وزارتخانه منصوب کنند .

سعید امامی در دوره وزارت محمد محمدی ری شهری در وزارت اطلاعات رشد کرد و به عنوان یکی از مدیران کل اطلاعات خارجی منصوب شد. با آغاز دوره وزارت علی فلاحیان، سعید امامی ۳۰ ساله معاون امنیت وزارت اطلاعات منصوب شد .

روح الله حسینیان از سعید امامی به عنوان یک نابغه امنیتی یاد کرده و گفته است "سعید امامی یک شخصیت مقتدر و قوی اطلاعاتی بود ."

سعید امامی به گفته روح الله حسینیان "اعتقاد داشت که مخالفان جمهوری اسلامی را باید از دم تیغ گذراند".

سخنرانی سال ۷۴ امامی در دانشگاه بوعلی سینا همدان نیز این اظهارات را تأیید می کند. امامی در این سخنرانی گفته بود "آنها می خواهند ریشه آخوند را بزنند. تفکر لائیسزم می خواهد بنیان فکری ما را به هم بزند".

سعید امامی شانزدهم مهر ۷۷ کمتر از یک ماه و نیم قبل از قتل های زنجیره ای پاییز ۷۷ در نامه ای به "مقام محترم وزارت" که بعدها در روزنامه سلام منتشر شد از محمد مختاری که کمتر از دو ماه بعد بدر جریان قتل های زنجیره ای کشته شد، نام برد و خطاب به دري نجف آبادی نوشت "فعالیت گسترده عناصری نظیر گلشیری، چهل تن، دولت آبادی، مختاری ... برای مطرح نمودن کانون [نویسندگان] و ایجاد وجهه و پشتیبانی جهانی برای آن، مشکلات امنیتی را برای جمهوری اسلامی ایران و بخصوص وزارت به دنبال خواهد داشت".

این نامه ای وقتی ۱۵ تیر ۷۸ در روزنامه "سلام" منتشر شد واکنش تند نهادهای قضایی را به دنبال داشت و دادگاه ویژه روحانیت که غلامحسین محسنی اژه ای (معاون اول و سخنگوی فعلی قوه قضائیه) در آن زمان ریاستش را بر عهده داشت روزنامه "سلام" را به اتهام انتشار نامه محرمانه وزارت اطلاعات توقیف کرد.

حذف سعید امامی از پرونده قتلها

یکی از ابهام های اصلی که منصور سلطانی راد وکیل مصطفی کاظمی و مهرداد عالیخانی و ناصر زرافشان وکیل خانواده مقتولان پس از برگزاری دادگاه به نحوه رسیدگی قضائی وارد کردند "حذف کلیه اوراق باجوئی از سعید امامی" و "حذف اوراق مربوط به نقش امامی" در قتل هاست .

ناصر زرافشان در سال ۷۹ گفته بود:

"حذف اقرار و اظهارات متهم اصلی این پرونده که ریاست سازمان قضائی نیروهای مسلح یعنی کسی که رسماً مسئولیت رسیدگی به این پرونده را داشته است بارها در مصاحبه های خود او را "طراح اصلی" قتل ها معرفی کرده است چه معنایی غیر از پنهان کردن حساس ترین بخش پرونده دارد؟"

مرتضی علیزاده طباطبائی وکیل ۱۶ نفر از عاملان قتل های زنجیره ای، از سعید امامی به عنوان "پمپاژ" و "چاشنی وزیر" نام برده اما گفته که سعید امامی "در این ۴ قتل دخالت مستقیم نداشته است".

منصور سلطانی وکیل مصطفی کاظمی و مهرداد عالیخانی اما گفته است "در این که سعید امامی نفر اول در این داستان است هیچ کس شبهه ای ندارد".

او درباره حذف اقراریر و اعترافات سعید امامی از پرونده قتل‌های زنجیره ای گفته است "من از آقای قاضی درباره اظهارات سعید امامی جويا شدم ایشان هم فرمود که شخصا اظهارات امامی را مطالعه کرده است که بیشتر در مورد خود او بوده است و از نظر جناب قاضی هم ضرورتی ندارد که این مسائل پر و بال داده شود".

روابط با مقامات عالی رتبه

سال ۸۷ با گذشت ده سال از افشای قتل‌های زنجیره ای بخش‌هایی از مصاحبه فهیمه دری گورانی همسر سعید امامی با مرکز اسناد انقلاب اسلامی در سایت مرکز اسناد و سایت‌های نزدیک به محمود احمدی نژاد با عنوان "مصاحبه همسر شهید امامی" منتشر شد که از روابط نزدیک سعید امامی با بیت آیت الله خامنه ای یاد شده بود و در همان ایام جنجال‌های فراوانی را به راه انداخت و به سرعت حذف شد.

همسر سعید امامی در این مصاحبه ادعا کرد که در اواخر سال ۶۹ "سعید خانواده آقای خامنه ای را برای کاری برده بود لندن و دو ماه تمام با این خانواده زندگی کرد".

علاوه بر این همسر امامی از علاقه مجتبی خامنه ای به سعید امامی یاد کرد و گفت که "خود آقا مجتبی پسر آقا (داماد آقای حدادعادل) و مادر خانمشان شیفته اخلاق سعید شده بودند که حتی تا قبل از دستگیری سعید هم مرتباً خود آقا مجتبی زنگ می زد به سعید که چرا نمی آیی و با ما رفت و آمد نمی کنی؟"

همسر سعید امامی در گفتگو با مرکز اسناد انقلاب اسلامی ارتباط سعید امامی با اعضای بیت آیت الله خامنه ای را نشانه تائید او ارزیابی کرده و گفته است "اگر مسأله داشت، اگر لغزشی داشت بالأخره اینها می فهمیدند. خانواده آقا شیفته تدین و و اخلاقی بودند."

داستان دو سعید در وزارت اطلاعات

حسین قاسمی پژوهشگر تاریخ انقلاب در اسفندماه ۱۳۹۴ در مطلبی که در سایت پارسینه منتشر شد پیرامون سابقه سعید حجاریان و سعید امامی به عنوان دو سعید در وزارت اطلاعات نوشته بود:

سعید حجاریان و سعید امامی مدتها جزو معاونین و مدیران اصلی و متنفذ وزارت اطلاعات و اطلاعات نخست وزیری و... بوده اند. یکی از آنها به جناح چپ بودن و دیگری به جناح راست بودن از نظر سیاسی مشهور و معروف هستند.

در طول این سالها به عنوان رقیب و مخالف همدیگر تعریف شده اند. فارغ از تمام این مسائل، از منظر تبارشناسی قابل توجه و بررسی هستند.

۱ - سعید حجاریان در گفتگویی که در دیماه ۱۳۷۸ انجام شده بود، مادر تاریخ ۱۳/۱/۷۹ در روزنامه فتح منتشر شده، به نحوه گزینش و جذب سعید امامی در اطلاعات نخست وزیری پرداخته است. اومی گوید:

"[سعید حجاریان]: مسئله گزینش سعید اسلامی به سال ۵۸ برمی گردد. من او را در سال ۵۸ یا شاید هم ۵۹ (شک دارم، چون خیلی گذشته) گزینش کردم... آن موقع رابطه ما با امریکا قطع شده بود و لانه جاسوسی هم اشغال شده بود. ماعلا دفتر حفاظت منافع پیدا کردیم و سطح روابطمان تا آن حد تقلیل پیدا کرد.

در آن زمان این ضرورت پیش آمد که مامورینی در امریکا اطلاعاتی را برای ما جمع اوری کنند و بفرستند. در همان مقطع بود که سعید اسلامی [امامی] را پیشنهاد کردند که به درد این کاری خورد. گزینش او را هم به عهده من گذاشتند.

مورد او تحقیقات محلی فوق العاده ای در داخل کشور نداشت، چون از جوانی به آمریکا رفته بود. تحقیقات محلی در مورد او عمدتاً بایستی در امریکا صورت می گرفت، که کار مشکلی بود.

فکرمی کنم حتی دیپلمش را هم در امریکا گرفته بود، یعنی مثلاً نوجوان بوده که به آمریکا رفته بود. سابقه ممتد طولانی اقامت در امریکا داشت و گمان می کنم شاید به دلیل سابقه طولانی در آمریکا گرین کارت هم داشته است.

او را به من معرفی کردند که گزینش کنم. می دانید که گزینش هم مراحل دارد، هم تحقیقات محلی دارد، هم مصاحبه دارد، هم رجوع به سوابق. سوابق که چیزی نداشت. تحقیقات محلی او را هم بایستی در آمریکا صورت می دادیم، چون معرف های نسبتاً معتبری هم داشت (از بچه های انجمن های اسلامی که در امریکا بودند او را معرفی کرده بودند).

تحقیقات محلی هم در مورد او به واسطه دانشجویهایی که آنجا بودند یا فارغ التحصیل شده بودند و به ایران برگشته بودند یا در زمان انقلاب درس را نیمه کاره رها کرده و برگشته بودند، صورت گرفت. بعد هم او را برای مصاحبه دعوت کردیم که آمد و من شخصاً یکی دو جلسه او را مصاحبه کردم.

از مجموعه اطلاعاتی که ما برای قضاوت به دست آوردیم، معلوم شد که او آدم زرنگی هست و سرش برای این گونه امور درد می کند. بچه های انجمن اسلامی هم او را توثیق می کردند. این قدر که من به یاد دارم در تحقیقات محلی در مورد او اطلاعات فوق العاده ای به دست نیامد، مگر این که مثلاً آن حوزه های انجمن اسلامی که او در آنها فعالیت می کرده حوزه هایی بودند با گرایش های لیبرالی. شاید مثلاً در بین آنها عناصری با گرایشات انجمن حجتیه هم بوده است مثلاً حوزه (steel water).

در مورد مصاحبه هم چون من خودم با ایشان مصاحبه کردم تا آنجا که به یاد می آورم نتیجه این بود که خیلی ریشه عمیق مذهبی نداشت و فکرمی کنم در یک دوره ای همکاری هایی جانبی با کنفدراسیون دانشجویان ایرانی که این اوخرازم پاشیده شده بود یا (CIS) داشت.

کنفدراسیون هم ترکیب درهمی بود که همه تپی در آن فعالیت می کردند. ازچی ها وعناصر مذهبی ومائوئیست وتروتسکیست وغیره. یک پیش زمینه این طوری در او بود سرجمع این که بنیادهای خیلی مذهبی نداشت. البته آدم زیر ورنگی بود. مجموعه نکاتی که من یادم هست ودرمورد ایشان به آن رسیدم اینها بود.

مثلا یکی از سوال هایی که به یادم هست از او پرسیدم در مورد ماکولات بود تا بدانم که تاچه حدازماکولاتی که ممکن بود در آنها از چربی گوشت خوک استفاده شود پرهیز می کند.

یک لفظ فرنگی برای این معناداریم (Lard) که آن را روی بسته های موادخوراکی می نویسند. طبیعتا یک فرد مذهبی وقتی می خواهد غذا تهیه کند به محتویات بسته ها توجه می کند. این شاخصی است برای این که معلوم شود یک نفر تاچه حد تعهد مذهبی دارد.

فکر می کنم وقتی از او در این مورد پرسیدم احساس کردم در این حد مقید است، یعنی در اینگونه امور لاابالی نبود. اما خوب، مجموعا) چه به دلیل ضعف امکانات ما برای جمع اوری اطلاعات محلی در مورد ایشان وچه دلیل اینکه ضرورت داشت ان کار انجام شود او مشغول به کار شود) من در این حد گزینش کردم که بنا را بر این بگذاریم که او ممکن است از نظر سیاسی یا اطلاعاتی ادم ناسالمی هم باشد، اما چون بنا بود معلوماتی را یکطرفه به این طرف بفرستد واز این طرف اطلاعاتی در اختیار او گذاشته نمی شود.

قرار بود در انجا (آمریکا) اطلاعاتی را جمع اوری کند و برای ما بفرستد. من صلاحیت او را در این حد ارزیابی کردم که بنا را بر این بگذاریم که حتی مسئله دار هم باشد، ولی بخاطر این که اطلاعات را یکطرفه می فرستد مهم نیست، اما از این طرف اطلاعاتی به او داده نشود و احیانا اگر یک موقع خواستند در داخل از او استفاده کنند باید گزینش مجدد دقیق در مورد او صورت بگیرد و در امور امنیتی هم مطلقا از او استفاده نشود. آن قدر که یادم هست اینها را قید کردم

[مصاحبه کننده]: یعنی شما بنا داشتید در حد منبع از او استفاده کنید؟

[سعید حجاریان]: منبع دو جانبه. یعنی منبعی که شما مظنون یا مطمئن هستید که با طرف مقابلتان هم کار میکند. لفظ استخدام را نباید در مورد او به کار برد. یک وقت است که شما کسی را به عنوان پرسنل یک دستگاه استخدام می کنید، ویک وقت است که یک منبع را استخدام می کنید. اینها فرق دارند.

شما به دلایلی ممکن است از وجود فردی استفاده کنید که حتی به او مظنون هستید که ممکن است با حریف همکاری کند، اما به دلایل ویژه ای می گویند با علم به این موضوع من می خواهم از او استفاده کنم که مثلاً فقط اطلاعاتی را که آن طرف جمع می کند بفرستد و خودتان قدرت ارزیابی اطلاعاتش را دارید".

سعید امامی سال ۱۳۵۵ و پس از اخذ مدرک دیپلم، عازم آمریکا شده است و تا سال ۱۳۶۴ که در وزارت اطلاعات به کارگیری شده است در آمریکا بوده است.

معرف ایشان نیز که آقای حجاریان معرفی می کند گویا فردی بنام سعید پروین معروف به سعید طلبه بوده است.

سعید فرزند علی اکبر و همارخ اعتماد بوده است. علی اکبر مدتی معاون مدیرکل آموزش و پرورش کردستان در دوران شاه بوده است. مدتی نیز شهرداریاسوج بوده است. علی اکبر امامی منبع کددار و حقوق بگیر ساواک بوده است.

در پی درخواستی که وی برای همکاری با ساواک داده است، کارشناس مربوطه نظر داده است که نامبرده به منظور پرستیژ میخواهد ساواکی شود.

همارخ اعتماد (متوفی ۱۳۶۶) همانند برادرش محمود اعتماد، سابقه عضویت در حزب توده داشته است.

همسر سعید امامی درباره خانواده همسرش می گوید:

"خانواده سعید یک خانواده خیلی مذهبی نیست و نبودند، البته اجدادشان از خانواده های مذهبی منطقه خودشان بودند ... علی رغم اینکه ظاهراً مذهبی نبودند ولی یکسری خصوصیات داشتند که معمولاً همیشه از شون به خوبی یاد می شود و همه خاطره خوب از ایشون دارند بخصوص مادرشان (خانم همارخ اعتماد) ... علی رغم اینکه می گویم اعتقادات مذهبی نداشتند ولی خوب خیلی دست به خیر و خیر بودند. نداشتند ولی خوب خیلی دست به خیر و خیر بودند.

همشون هم می گفتند که اصلاً سعید اخلاق و رفتارش جدای بقیه بود... شاید وضع خانواده اش دختر عموها پسرعموها و دیگران را الان بعنوان یک نقطه ضعف سعید الان دارند مطرح می کنند... .

بدلیل وضع خانوادگی، اطرافیان پوشش قبل از انقلاب و بچه ها و خواهر و برادرها و ... من نمی توانم بپذیرم که "سعید" را الان مورد

سرزنش قرار بدهند بگویند خانواده ات اینطور بوده پس تو ریشه ی اعتقادات قوی نداشتی یا نمی دانم فساد اخلاق داشتی" ...

وی درباره محجبه بودن خود نیز می گوید:

آشنایی ما با "سعید" بیشتر شد. مسأله ی خواستگاری او پیش آمد... . عرض کردم من تنها خانم با حجاب توی "تالسا" بودم. بین دخترهای دانشجوی دیگر خیلی هم سعی می کردم حالت خشکی داشته باشم که معمولاً دخترها دارند تا کسی فکری به ذهنش نزنند."

وی ادامه می دهد:

"برای سعید البته خانواده اش اون تپیی را که می پسندیدند کاملاً" فرق داشت. ولی خوب خود "سعید" سفت و سخت ایستاد که من می خواهم ازدواج کنم و من باید بیسندم" ...

وی همچنین درباره دایی سعید امامی نیز می گوید: بعد از اینکه سعید دیلم می گیرد، برای تحصیلات به آمریکا می فرستندش و اصلاً هم کاری به دایی ایشان که در سفارت ایران کار می کرد نداشت، چون اصلاً وقتی "سعید" رفته دایی سعید ایران بودند و کاری به سعید نداشتند...

تا جایی که یادم هستم حدود دو سال قبل از اینکه "سعید" به آمریکا برود، دایی ایشان برگشته بودند ایران... آدم فوق العاده مسنی هستند الان هم."

البته برخلاف آنچه همسر سعید امامی ذکر کرده است، دایی سعید تا ماههای نزدیک به انقلاب هم در آمریکا بوده است.

سرهنگ سلطان محمد اعتماد عنصر مهم این خاندان و دایی سعید، سالها وابسته نظامی حکومت پهلوی در آمریکا بوده است. او تا ماههای نزدیک به انقلاب در این سمت بوده است که بخاطر شرایط ویژه و مقابله با انقلاب، به ایران فراخوان می شود و سرپرست "گروه جنگ روانی" رادیو را در دولت نظامی ارتشبد از هاری بر عهده میگیرد.

مسئولیت و پست "وابسته نظامی حکومت پهلوی در آمریکا" به هر کسی داده نمی شد. به دلایل متعدد خصوصاً خریدهای نظامی از آمریکا، پیمان های نظامی میان شاه و آمریکا، حضور دهها هزار مستشار آمریکایی در ایران و... فردی که به این مقام منصوب می شد، دارای شرایط ویژه ای باید می بود.

پس از تسخیر لانه جاسوسی و کشف اسناد، سلطان محمد اعتماد به اتهام ارتباط و عامل سیا بودن خصوصا وصل بودن با "توماپ پاور" چندماه بازداشت و تحت بازجویی قرار گرفت.

بهرام اعتماد فرزند سلطان محمد نیز منبع اطلاعاتی (DIA) پنتاگون بوده است.

دکتر بهمن اعتماد پسر خاله سعید امامی نیز عضو شورای مرکزی ملی مقاومت (سازمان منافقین) و نماینده شورا در انگلستان بوده است. گیتی (خاله زاده سعید) نیز به دلیل وابستگی به سازمان چریکهای فدایی خلق از دانشگاه شهید بهشتی در اوایل انقلاب اخراج شد.

نکته ای که قابل تامل و بررسی می باشد این است در مقطعی که سعید امامی توسط سعید حجاریان برای دفتراطلاعات و تحقیقات نخست وزیری گزینش می شده، دایی اوسر هنگ سلطان محمد اعتماد بازداشت و تحت بازجویی بوده است.

آیا آقای حجاریان از این موضوع مطلع بوده است و اقدام به جذب وی نموده است؟

۲- سعید حجاریان در گفتگو با اندیشه پویا (شماره ۲، تیر - مرداد ۱۳۹۱، ص ۳۷-۴۵) به برخی سوابق پدر خود اشاره می کند که قابل تامل و توجه هست:

"پدرم گرایش های سیاسی متفاوتی داشت و به جلسات گروه های مختلف می رفت. اوایل سراغ دار و دسته منشی زاده و حزب "سومکا" رفته بود که گرایشات ناسیونالیستی تند داشتند.

یک مدت هم رفت سراغ "باهاماد آزادگان" که دار و دسته کسروی بودند. البته پدرم حسابی مذهبی بود و بعدا هم مصدقی شد...

برگردم به مواضع پدرم بله، پدرم طرفدار مصدق شد در خانه هم کتابخانه خوبی داشت اهل مطالعه بود و کتاب زیاد داشت."

بررسی دو گروهی که پدر سعید حجاریان در آنها عضویت داشته حائز اهمیت است. یکی از این گروه ها "باهاماد آزادگان" بوده است.

گروه "باهاماد آزادگان" نام گروهی از هواداران احمد کسروی است که در حیات او و پس از آن در راه اشاعه اندیشه های اجتماعی و سکولار احمد کسروی موسوم به «پاک دینی» فعالیت می کردند.

در دوران پس از شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی، احمد کسروی جمعیت «باهماد آزادگان» را راه اندازی کرد. انجمن باهماد آزادگان خواستار حقوق بیشتری، از جمله «کشف حجاب و حق طلاق» برای زنان ایرانی بود.

احمد کسروی و پیروانش در انجمن باهماد آزادگان، در چله زمستان (اول دی ماه) مراسمی را تحت عنوان «جشن کتاب سوزان» راه می انداختند. کسروی و برخی از پیروان و هم باوران "پاکدین" وی دور هم جمع می شدند و کتاب هایی که به نظرشان باعث عقب افتادگی ایران از کشورهای پیشرفته آن زمان بود (آثار مولوی، حافظ، سنایی، عطار، امام محمد غزالی، رازی، ابولخیر، سهروردی و ...) و یا کتب دعا و کتاب هایی که به گمان آنها به خرافات دامن می زد (مفاتیح الجنان و جامع الدعوات و ...) را در آتش می انداختند و این مراسم سوزاندن کتابها را جشن کتاب سوزان می گفتند.

کسروی خود در این باره می گوید: "چون دیدیم سرچشمه گمراهی ها و نادانی ها کتاب است، این است که داستان کتاب سوزان پیش آمده است. جشن کتابسوزان در یکم دی ماه است و یک دسته سوزاندن مفاتیح الجنان و جامع الدعوات و مانند اینها را دستاویز گرفته و هوجبگری راه انداختند. قرآن هر زمان که دستاویز بدآموزان و گمراه کنندگان گردید، باید از هر راهی قرآن را از دست آنان گرفت، گرچه به ناپود گردانیدن آن باشد." سوزاندن قرآن توسط این انجمن انجام می شده است.

گروه دیگری که پدر حجاریان در آن عضویت و فعالیت داشته است حزب "سومکا" به رهبری "داوود منشی زاده" بوده است.

تمامی این سوابق نشان می دهد که خانواده های دو سعید مشهور وزارت اطلاعات (سعید امامی و سعید حجاریان) نه تنها خانواده های مذهبی نبودند، بلکه هر دو نیز عقاید غیر مذهبی و انحرافی داشتند و سازگاری نیز میان آنها با انقلاب اسلامی وجود نداشته است و همواره علاوه بر آنکه سعید حجاریان، سعید امامی را متهم به روابط مبهم و مشکوک خانوادگی با سرویس های بیگانه و رژیم شاه می کند، خانواده نیز پیش از انقلاب روابط مشکوک و قابل تاملی را داشته اند.

سعید امامی از نگاهی دیگر

بهار سال ۱۳۸۷، جنجالی قلمی میان دکتر عبدالله شهبازی نویسنده و تاریخ پژوه مشهور با حجت الاسلام روح الله حسینیان رئیس مرکز اسناد انقلاب سلامی و از دوستان سعید امامی در گرفت. دکتر عبدالله شهبازی مطالبی پیرامون سابقه حجت الاسلام روح الله حسینیان منتشر کرد که با برخورد تند حسینیان و دفتر وی مواجه شد.

در این جنجال قلمی به ماجرای سعید امامی و سابقه وی و روح الله حسینیان نیز اشاره شده بود، که آن ماجرا از قول سایت فردا نیوز (به تاریخ خرداد ماه ۱۳۸۷) نقل می شود:

آن چه درباره سعید امامی نوشتم، یا خواهم نوشت، مستند و متکی بر پژوهش شخصی من است. دانسته‌های من از سعید امامی بیش از آن است که نگاهشتم. تردید ندارم که امامی عامل «نفوذی» در دستگاه اطلاعاتی کشور بود. این نظر را چرا باید به تضعیف دستگاه اطلاعاتی کشور تأویل کرد؟ مگر پیش از آن نفوذی‌هایی چون محمدرضا کلاهی (جوانی بیست ساله، عامل انفجار ساختمان مرکزی حزب جمهوری اسلامی در ۷ تیر ۱۳۶۰ و شهادت آیت‌الله بهشتی و دیگران) و مسعود کشمیری (دبیر شورای عالی امنیت ملی و عامل انفجار ساختمان نخست‌وزیری در زمان اجلاس شورای امنیت ملی در ۸ شهریور ۱۳۶۰ و شهادت شهید رجایی، رئیس‌جمهور، و شهید باهنر، نخست‌وزیر، و دیگران) و ناخدا بهرام افضلی (فرمانده نیروی دریایی جمهوری اسلامی) و دیگران در عالی‌ترین سطوح نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی نبودند؟

آیا افشای آنان تضعیف دستگاه اطلاعاتی یا نظامی یا اهانت به این نهادها بود؟ کشمیری چنان مورد اعتماد شهید رجایی بود که گاه به اصرار رجایی پیشنهاد می‌شد و رجایی و دیگران در پشت سرش نماز می‌خواندند. سعید امامی هر چند متظاهری بزرگ بود ولی هیچگاه در این زمینه به پای کشمیری نرسید.

شهرت آقای حسینیان از سال ۱۳۷۷ است که با برنامه تلویزیونی «چراغ» جنجال آفرینی علیه پرونده قتل‌های زنجیره‌ای را آغاز کرد و، چنان که خواهم گفت، در برابر تحلیل و نظر رهبری انقلاب ایستاد.

پدیده‌ای که با نام «قتل‌های زنجیره‌ای» در تاریخنگاری معاصر ایران به ثبت رسید، با قتل مجید شریف در ۲۷ آبان ۱۳۷۷ آغاز شد. در نیمه شب جمعه ۲۹ آبان ۱۳۷۷ اتوبوس حامل گروهی از بازرگانان آمریکایی مورد حمله قرار گرفت. این همان ماجرای است که به عنوان نقطه عطف در فعالیت گسترده کمپانی‌های انگلیسی-صهیونیستی در ایران و آغاز شکل‌گیری «مافیای نفت و گاز ایران» شناخته می‌شود.

روز بعد، ساعت یازده شب شنبه ۳۰ آبان ۱۳۷۷، داریوش فروهر و همسرش، پروانه اسکندری، در خانه‌شان به شکلی فجیع به قتل رسیدند. یکشنبه اول آذر ۱۳۷۷ اعلامیه گروهی به نام «فدائیان اسلام ناب محمدی مصطفی نواب» منتشر شد که مسئولیت حمله به اتوبوس بازرگانان آمریکایی را به عهده گرفت.

امروزه ما آمران و گردانندگان این حادثه مشکوک را، که از جایگاه تعیین‌کننده در نفوذ بعدی کمپانی‌های صهیونیستی در ایران برخوردار است، با اسم و رسم می‌شناسیم. فرماندهی تیم عملیاتی فوق را فردی شیرازی به نام آقای ج. و. به دست داشت.

پنجشنبه ۱۲ آذر محمد مختاری، عضو کانون نویسندگان، ناپدید و روز بعد جسد او در پشت کارخانه سیمان شهر ری پیدا شد.

۱۸ آذر محمد جعفر پوینده، عضو دیگر کانون نویسندگان، مفقود و شنبه ۲۱ آذر جسد وی در پل بادامک شهریار پیدا شد. در همین روز، رئیس‌جمهور وقت، آقای خاتمی، کمیته ویژه‌ای را برای تحقیق درباره «قتل‌های زنجیره‌ای» تشکیل داد. دوشنبه ۲۳ آذر ۱۳۷۷ مقام معظم رهبری در دیدار عمومی قتل‌های فوق را محکوم کردند.

در ۲۹ آذر دومین اعلامیه گروه مجهول «فدائیان اسلام ناب محمدی مصطفی نواب» منتشر شد که طی آن «اعدام انقلابی» داریوش فروهر، پروانه اسکندری، محمد مختاری، محمد جعفر پوینده را به عهده گرفته بود.

این گروه، که بعدها چند اعلامیه مشابه منتشر کرد، و می‌کوشید خویشتن را «عاشق ولایت و رهبری» نشان دهد، هیچگاه به‌طور رسمی شناخته نشد.

شنبه ۱۲ دی سید مصطفی کاظمی (موسوی) و مهرداد عالیخانی (صادق)، دو تن از مقامات وزارت اطلاعات، به اتهام هدایت این قتل‌ها دستگیر شدند.

چهارشنبه ۱۶ دی وزارت اطلاعات با صدور اطلاعیه‌ای قتل‌های فوق را به عنوان کار محفلی خودسر در این وزارتخانه اعلام کرد. سه‌شنبه ۲۲ دی ۱۳۷۷ آقای حسینیان در برنامه‌ای به نام «چراغ»، که به‌طور مستقیم از تلویزیون پخش شد، مقتولین را «ناصبی» و «مرتد» خواند. این سخنان او، که موضع‌گیری صریح در مقابل دیدگاه مقام معظم رهبری بود، جنجالی بزرگ به پا کرد. در نتیجه، رهبری در خطبه نماز جمعه ۲۵ دی به صراحت بار دیگر قتل‌ها را محکوم کرد و آن را، بر اساس تحلیل و شواهد و قرائن، به سرویس‌های توطئه‌گر خارجی منتسب نمود. رهبری انقلاب بعدها نیز، چنان‌که خواهیم دید، بر این نظر استوار ماند.

دوشنبه ۵ بهمن، سعید امامی (اسلامی)، معاون پیشین امنیت وزارت اطلاعات و مشاور وقت وزیر اطلاعات، دستگیر شد. سه‌شنبه ۲۰ بهمن ۱۳۷۷ آیت‌الله دری نجف‌آبادی، وزیر اطلاعات، استعفا داد. چهارشنبه ۲۶ خرداد ۱۷/۱۳۷۸ ژوئن ۱۹۹۹ در ساعت ۹:۱۵ صبح سعید امامی با خوردن داروی نظافت در حمام بازداشتگاه اقدام به خودکشی کرد. او را به بیمارستان لقمان منتقل کردند. شنبه ۲۹ خرداد ۱۹/۱۳۷۸ ژوئن ۱۹۹۹، ساعت ۹:۴۰ صبح سعید امامی در بیمارستان درگذشت در حالی که میزان مسمومیت وی در حدی نبود که مرگش را سبب شود. بعدها، بسیاری از تحلیل‌گران مرگ سعید امامی را «مشکوک» ارزیابی کردند. دیدگاه مقام معظم رهبری نیز همین بود.

شنبه اول تیر ۱۳۷۸، پس از اقامه نماز جماعت، از ساعت ۲۱:۳۰ تا ۲۴:۱۵، جلسه سران سه قوه (آقایان خاتمی و ناطق نوری و محمد یزدی) و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی (رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام)، با حضور آقایان یونسی (وزیر اطلاعات) و نیازی (رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح) و سه تن مسئولان پرونده، در حضور مقام معظم رهبری تشکیل شد. در این جلسه رهبری برخی رهنمودهای مهم در زمینه رسیدگی به این پرونده ارائه دادند. بخشی از بیانات ایشان و آقای خاتمی، رئیس‌جمهور، به شرح زیر است:

«مقام معظم رهبری: من یک مقدمه‌ای عرض کنم. الان از لحاظ اطلاعاتی و فعالیت و جهاد اطلاعاتی کشور در یک وضعیت بسیار حساسی است. اگر آن را تشبیه به یک مسئله محسوس کنیم باید گفت قطار اطلاعات که خیلی هم مهم است از پیچ و گردنه سخت و حساسی در حال عبور است. اگر انشاءالله به فضل الهی، همچنان‌که شواهد و قرائن تأیید می‌کند، با مهارت و خوبی از این گردنه عبور کنیم توفیقات خوبی خداوند متعال نصیب می‌کند. مسئولین کشور، رؤسای محترم قوا و آقایان که هستند خوب است که در جریان مسائل لازم این قضیه قرار گیرند. حل این قضیه را فراتر از یک مسئله اطلاعاتی که به آن مبتلا شده‌ایم می‌دانم. مسئله خیلی مهم‌تر است. دشمنان ما برای ما برنامه‌ریزی کرده‌اند. زودتر و تهاجمی وارد شده‌اند. موضع ما تدافعی است. مسئله بسیار مهم است. پیچیده و عمیق و وسیع است. اما این که به فضل پروردگار و هدایت اطلاعاتی دستگاه اطلاعات توفیق پیدا کرد که وارد آن بشود جزو مصادیقی است که امام رضوان الله تعالی علیه می‌فرمودند: "من دست قدرت الهی را می‌بینم در مسائل..." به آقای خاتمی گفتم شما آقایان را دعوت کنید. امروز به دلم شور افتاد که نکنم دیر بشود. چون قضیه مهم است....»

ببینید، قباى دشمن لای در گیر کرده، گوشه‌ای از دزد در دست ماست و او دارد جنجال می‌کند تا ما ره‌ایش کنیم. هنر اطلاعاتی این است که نگذارید و مسئله را ثابت کنید. شبهه آقای هاشمی که چطور ممکن است سه چهار نفر بتوانند براندازی کنند دو جور قابل فرض است:

یکی این که چند نفر در اطلاعات نشست‌اند تا اطلاعات را سرنگون کنند. یک فرض دیگر این است که یک سرویس اطلاعاتی و مغز متفکری دارد طراحی می‌کند برای براندازی. سه عنصر را پیدا کرده یا دوانده است. اگر این باشد همه این‌ها قابل فهم است.

من برایم مسئله حل شده است. البته چیزهایی هست که ممکن است محکمه‌پسند نباشد. یک محکمه داخل دل آدم است که آدم استفتا می‌کند. این یک قضیه کوچک و عادی نیست. شما کشف کنید یا نکنید، کسی را دستگیر کنید یا نکنید، مسئله برای من قطعی است. لکن، برای دستگاه اطلاعاتی این مهم است که این بخش را در بیاورد.

... به نظرم می‌رسد تمام نیرو را باید روی صادق [مهرداد عالیخانی] متمرکز کنیم. موسوی [سید مصطفی کاظمی] را جذب کرده‌اند. اما صادق نفوذ کرده است. این نفوذی است. یکی از سررشته‌هایی که می‌توانید جلو بروید این آقا است و خیلی مهم است. این تیپ کار که انجام داده، جمع‌آوری کرده، خانه امن و تشکیل نیرو در آلمان داده، این کار یک سرویس است. برای ما که این کارها را نکرده. پس برای یک سرویس کرده که باید بگردید دنبال آن...

آقای خاتمی: همان‌طور که جنابعالی فرمودید، این از الطاف خفیه الهی بود. اگر عنایت خود رهبری هم نبود این پیگیری به نتیجه نمی‌رسید و جدیت شما حاصل اصرار و پیگیری شماست. باید قدردان بود. من هم مطمئن هستم که به نتیجه خوبی می‌رسد. پرونده قتل‌ها را می‌توان زود به نتیجه رساند و پرونده اطلاعاتی را که مهم‌تر است وزارت اطلاعات دنبال کند. هم بذرهایی که پاشیده‌اند و شبکه مرتب‌ترین این‌ها شناسایی شوند. البته یک پیشنهاد فوری برای افکار عمومی دارم چون همه دوستان و آقایان سئوالاتی می‌کنند، می‌گویند نکند او را کشته باشند.

مقام معظم رهبری: احتمال دارد به او برسانند که خودت خودکشی کن تا تو را به بیمارستان برسانند و ما ترتیب نجات تو را می‌دهیم بعد آنجا او را بکشند. این احتمال را اگر ضعیف هم باشد نباید نادیده بگیرند.

آقای خاتمی: افکار عمومی مهم است و عده‌ای دامن می‌زنند. خارجی‌ها هم روی مسئله کار می‌کنند و بعضی روزنامه‌ها هم می‌گویند. تردید هم هست. من نگرانم که نظام آسیب ببیند. خط قرمز ما شما (مقام معظم رهبری) هستید از افکار عمومی که باید مصون بماند...»

حدود بیست روز پس از مرگ مشکوک سعید امامی و در اوج تنش ناشی از جنجال قتل‌های زنجیره‌ای، در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ درگیری کوی دانشگاه و غائله‌ای جدید آفریده شد.

در ۲ مرداد ۱۳۷۸ سوّمین اعلامیه «فدائیان اسلام ناب محمدی» منتشر شد. محورهای اصلی این اعلامیه چنین بود: ۱- انتساب حادثه کوی دانشگاه به جناح چپ، ۲- تهدید دفتر تحکیم وحدت، نهضت آزادی، دکتر پیمان و مطبوعات «دو خردادی»، ۳- گرامیداشت «اربعین شهادت حاج سعید اسلامی»، ۴- سعید امامی (اسلامی) در بازداشتگاه به وسیله غذای مسموم به شهادت رسیده تا پرونده مختومه و موسوی

و عالیخانی (منتسب به جناح دو خرداد) تبرئه شوند. مضمون این اعلامیه منطبق با همان خطی است که آقای حسینیان از آن زمان تا به امروز دنبال می‌کند.

آقای حسینیان در میان متهمان قتل‌های زنجیره‌ای یک چهره اصلی را مسکوت می‌گذارد تا تصویر «جناحی» را که از پرونده ساخته فرونریزد. مهرداد عالیخانی (صادق) یکی از سه چهره مؤثر، و مؤثرترین فرد در اجرای قتل‌های زنجیره‌ای، بود و تمامی قتل‌ها با مشارکت و هدایت و حضور مستقیم فیزیکی او انجام شد. تحلیل‌های ارائه شده از سوی «صادق» نقش اصلی در انتخاب سوژه‌های قتل‌ها داشت و رهبری و هدایت عملیات نیز با شخص او بود. او همان کسی است که رهبری در جلسه سران سه قوه (اول تیر ۱۳۷۸) وی را عنصر مهم در کشف ارتباطات خارجی پرونده قتل‌ها می‌خواند.

صادق (مهرداد عالیخانی) به جناح راست منتسب بود و نزدیک‌ترین روابط را با سعید امامی داشت حتی در زمانی که سعید امامی در مقام مشاور وزیر از مسئولیت‌های اجرایی معاونت امنیت برکنار بود، صادق به خانواده عالیخانی تعلق داشت. پدرش، علی‌اصغر عالیخانی، پسرعمه دکتر علینقی امیرعالیخانی (معروف به دکتر عالیخانی) دولتمرد و وزیر سرشناس حکومت پهلوی دوم و دوست و معاون امیر اسدالله علم، نخست‌وزیر و وزیر دربار و نفر دوم حکومت پهلوی دوم، بود.

علینقی عالیخانی و برادرانش، مسعود و محمدباقر، نزدیک‌ترین روابط را با سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و اسرائیل داشتند. برادر کوچک، مسعود امیرعالیخانی (عالیخانی)، تحصیلات خود را در رشته کشاورزی در اسرائیل به پایان برد و از آن پس چهره اصلی شبکه سرویس اطلاعاتی اسرائیل در ایران بود. درباره ارتباطات مسعود عالیخانی با «سرویس زیتون» (موساد) اسناد متعددی موجود است. آقای حسین شریعتمداری در سرمقاله ۸ بهمن ۱۳۸۱ روزنامه کیهان به خویشاوندی نزدیک مهرداد عالیخانی (صادق) با مسعود عالیخانی، عضو برجسته شبکه «زیتون» (موساد) در ایران، اشاره کرده است.

آقای حسینیان، ظاهراً، به حزب توده حساسیت خاص دارند و هر گونه گرایش هر کس در هر زمان، حتی در دوره نوجوانی، به مارکسیسم و حزب توده، از دید ایشان «ذنب لایغفر» است؛ حتی اگر این گونه افراد شخصیت‌هایی خدوم و فرهیخته چون زنده یادان احمد آرام یا کیومرث صابری فومنی (گل آقا) باشند. معهدا، ایشان کم‌ترین حساسیتی به پیشینه عضویت خانم همارخ اعتماد، مادر سعید امامی، و آقای محمود اعتماد، دایی سعید امامی، در حزب توده ندارند.

خانم همارخ اعتماد (متوفی ۱۳۶۶ در تهران)، که مقبره سعید در کنار آرامگاه اوست، در دوران پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ عضو رسمی حزب توده بود و آقای محمود اعتماد، برادر همارخ، نیز در حزب توده عضویت داشت. معهدا، محمود اعتماد در سال ۱۳۳۵ با بورسیه حکومت پهلوی برای تحصیل در رشته پزشکی به انگلستان رفت. پس از انقلاب خانم همارخ اعتماد نفوذ معنوی فراوان بر خواهرزاده‌هایش، خانم کیوان اعتماد (همسر استیو فریمن آمریکایی، پیمانکار ساختمانی خاندان فرمانفرما) و خانم گیتی اعتماد داشت.

خانم کیوان اعتماد هم‌اکنون ساکن نیویورک است. خانم گیتی اعتماد استاد معماری دانشگاه شهید بهشتی بود که به دلیل عضویت در سازمان چریک‌های فدائی خلق و اداره تظاهرات گروهی از بانوان علیه پوشش اسلامی (حجاب) در اوائل انقلاب از دانشگاه فوق‌العارج

شد. همسر خانم گیتی اعتماد، آقای معمارصادقی، نیز اهل شیراز و خویشاوند نزدیک دکتر جوان، مقام بلندپایه و رئیس ساواک در اروپا، بود. (جوان نیز همشهری ما و شیرازی بود!)

همان گونه که در یادداشت پیشین گفتم، دایی دیگر سعید، سرهنگ سلطان محمد اعتماد، در زمان شروع اقامت سعید در آمریکا وابسته نظامی سفارت ایران در واشنگتن بود. او در دولت نظامی ارتشبد ازهارای در مقام سرپرستی گروه جنگ روانی رادیو جای گرفت و پس از انقلاب به مدت هشت ماه توسط اداره اطلاعات نخست‌وزیری بازداشت و به اتهام ارتباط با افسران آمریکایی تحت بازجویی بود. یکی از پسرانش، به نام بهمن اعتماد که سعید در بدو اقامت در آمریکا (۱۳۵۵) مدتی در خانه او سکنی گزید، در سال‌های اخیر عضو «شورای ملی مقاومت» (وابسته به منافقین) در انگلستان بود. پسر دیگر به نام بهرام اعتماد نیز به عنوان منبع اطلاعاتی سرویس اطلاعات نظامی آمریکا شناخته می‌شود.

چرا آقای حسینیان به این سوابق حساس نیست؟ معهدا، برای افزایش دانش ایشان درباره حزب توده و پیوندهای آن با اتحاد شوروی سابق مطالعه کتب تألیف یا ویراسته خود را توصیه می‌کنم که جدی‌ترین مآخذ نگاشته شده پس از انقلاب در زمینه فوق به‌شمار می‌رود: کژراهه: خاطرات احسان طبری، خاطرات ایرج اسکندری، خاطرات نورالدین کیانوری (سه رهبر اصلی حزب توده که هر سه کتاب ویراسته من است)

جزوه ۱۲۰۰ صفحه‌ای که در هفته‌های اخیر (بهار سال ۱۳۸۷) توسط مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، با نام حزب توده: از شکل‌گیری تا فروپاشی، منتشر شده. همان گونه که پیش‌تر گفتم، این جزوه قریب به دو دهه در دانشکده اطلاعات تدریس می‌شد ولی به دلیل نیاز به اصلاح برای انتشار و بیماری و فقدان وقت کافی فرصت ویرایش و بازنویسی آن را نیافتم و به همان شکل ابتدایی، با درخواست من بدون ذکر نام مؤلف، منتشر شده است.

نگارش نامه عبدالله شهبازی خطاب به روح الله حسینیان و تحلیل‌های او نشان می‌دهد که سعید امامی به دلیل روابط خاص خانوادگی و وابستگی و رفاقت با برخی از جاسوس‌ها، فردی آلوده و به احتمال زیاد نفوذی بوده است.

این مساله آنجا مهم تر می‌شود که عده ای در آن زمان و سال‌های بعد تلاش داشتند با جنجال سازی تمامی سابقه و فعالیت‌های وی را سفید نشان دهند و وی را تبرئه کنند.

اما مساله آنجا مهم تر می‌شود که هم زمان با فوت مشکوک سعید امامی رد بیمارستان، حدود ۲ هفته بعد نامه محرمانه ای از وی در روزنامه سلام منتشر می‌شود و روزنامه سلام با شکایت وزارت اطلاعات به دلیل چاپ نامه ای محرمانه توقیف می‌شود و همین موضوع آغاز جنجال‌های کوی دانشگاه تهران را رقم می‌زند.

فصل چهارم

جنجال ۱۸ تیرماه کوی دانشگاه تهران

جنجال کوی دانشگاه تهران

هفدهم تیرماه ۷۸ همزمان با بررسی طرح اصلاح قانون مطبوعات در مجلس که با مخالفت اصحاب رسانه - که این طرح را در راستای تحدید مطبوعات ارزیابی می کردند - روبرو بود، روزنامه «سلام» با چاپ نامه‌ای محرمانه گزارش داد که پیشنهاد اصلاح قانون مطبوعات از سوی سعید اسلامی، معاون سابق وزارت اطلاعات و از عوامل اصلی قتل‌های سیاسی پاییز ۷۷ ارائه شده بود. در پی چاپ این نامه بحث‌ها پیرامون اصلاح قانون مطبوعات بالا گرفت و همزمان با افزایش انتقادات خبر توقیف روزنامه سلام منتشر شد.

توقیف روزنامه سلام گروهی از دانشجویان دانشگاه تهران را به برپایی تجمعی اعتراض آمیز در داخل محوطه کوی دانشگاه ترغیب کرد. با وجود اینکه این تجمع با شعارهای تندی همراه بود اما در ساعات پایانی شب به آرامی پایان یافت. با این حال بامداد روز ۱۸ تیر گروهی از نیروهای لباس شخصی با همراهی برخی ماموران متخلف، ضمن حمله به کوی دانشگاه، دانشجویان را مورد ضرب و جرح قرار داده، عده‌ای را بازداشت کردند و به تخریب اموال عمومی پرداختند. این حمله موجی از اعتراضات را در دانشگاه تهران و پس از آن تبریز، ایجاد کرد. ماجرا در روزهای بعد با خروج دانشجویان از محیط کوی به ناآرامی‌هایی در سطح پایتخت تبدیل شد و به دنبال ورود گروه‌های غیردانشجو به غائله، کار به درگیری کشید و طبق گزارش‌های رسمی دانشجویی به نام عزت ابراهیم‌نژاد در جریان درگیری‌ها کشته شد.

حمله شبانه به کوی دانشگاه با واکنش شدید مسئولان دستگاه‌های مختلف دولتی مواجه شد و از آن جمله وزیر فرهنگ و آموزش عالی بود که در واکنش به این تعرض از سمت خود استعفا داد.

روزنامه همشهری ۲۱ تیرماه ۷۸ در خبری نوشت: «در پی وقوع حوادث دلخراش و تأثربرانگیز شب جمعه کوی دانشگاه تهران که در آن دانشجویان مستقر در خوابگاه مورد تعرض قرار گرفتند، دکتر مصطفی معین وزیر فرهنگ و آموزش عالی در اعتراض به این عمل استعفای خود را به رییس جمهوری تقدیم کرد. رییس‌جمهور طی پاسخی به وزیر فرهنگ و آموزش عالی ضمن رد این استعفا از تلاش‌های آقای معین و سایر مسئولان در آرام کردن فضای متشنج کوی دانشگاه تقدیر کرد و با تأکید بر پرهیز از هرگونه خشونت و تشنج، آرامش را اساسی‌ترین نیاز کشور و لازمه مهم توسعه سیاسی دانست.

متن پاسخ رییس‌جمهور به استعفای وزیر آموزش عالی بدین شرح است:

ضمن ابراز تأسف فراوان و همدلی با جنابعالی و همه آنان که خود را در برابر امنیت، آزادی و استقلال کشور و شادابی و پیشرفت و سرزندگی دانشگاه‌ها و مراکز علمی میهن مسئول می‌دانند، در پاسخ به استعفای شما، من نیز حادثه زشت و تلخ کوی دانشگاه تهران را محکوم می‌کنم و ضمن عذرخواهی از این اهانت به ساحت علم و دانشگاه، اعلام می‌دارم به یاری حق تا کشف همه ابعاد قضیه و برخورد مناسب با آن، پیگیری امور را ادامه خواهم داد و همان طور که می‌دانید تصمیم‌های مناسبی در این باب اتخاذ شده که به اطلاع مردم و دانشگاهیان رسیده است و خواهد رسید. با قدردانی از دلسوزی و تدبیر شما و سایر همکاران عزیز، خصوصاً تلاش بی‌وقفه در آرام کردن فضای سنگین متشنج جمعه شب گذشته، از جنابعالی که همکار خوب دولت و خدمتگزار امین و دردآشنای انقلاب و کشور و یار و همراه صمیمی دانشگاهیان عزیز هستید، می‌خواهم که همچنان محکم و استوار مسئولیت خطیرتان را ادامه دهید و در همه حال و همه جا به لطف خداوند و پشتیبانی ملت شریف و دانشگاهیان و دانشجویان عزیز مستظهر باشید. همه باید بدانیم که در شرایط حساس کشور

آرامش و پرهیز از هرگونه خشونت و تشنج اساسی‌ترین نیاز کشور و لازمه مهم توسعه سیاسی است و موفقیت دولت مرهون این آرامش است و مطمئن هستم دانشگاهیان عزیز و همه مردم شریف کشور با سلاح منطق و خویشتن‌داری، دولت و مسئولان را جهت پیگیری همه جانبه قضیه و مایوس کردن کسانی که می‌کوشند تا از اوضاع به سود مقاصد سوء خود بهره‌برداری کنند، یاری خواهند کرد.

در پی صدور فرمان پیگیری واقعه کوی، کمیته‌ای ویژه در شورای عالی امنیت ملی ماموریت یافت تا ابعاد مختلف این موضوع را مورد بررسی قرار دهد. اعضای این کمیته شامل آقایان ابراهیم ریسی رییس سازمان بازرسی کل کشور، مرتضی رضایی رییس سازمان حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، عباسعلی فراتی دادستان دادرسی نظامی استان تهران، احمد وحیدی رییس اداره اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، غلامرضا ظریفیان نماینده وزیر فرهنگ و آموزش عالی، مصطفی تاج‌زاده و غلامحسین بلندیان از معاونان وزارت کشور و جمال شفیعی نماینده وزارت اطلاعات زیر نظر علی ربیعی عضو دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی در محل دبیرخانه مستقر شد تا مجموعه حوادث و عوامل موثر در واقعه کوی دانشگاه را در مقطع زمانی از ساعت ۲۱:۳۰ مورخ ۱۷/۴/۷۸ الی ۱۰ صبح روز جمعه ۱۸/۴/۷۸ مورد بررسی و تحقیق همه‌جانبه قرار دهد.

خاتمی ۲۲ تیرماه در پایان جلسه کمیته ویژه شورای عالی امنیت ملی کشور برای پیگیری حوادث کوی دانشگاه تهران در گفت‌وگو با خبرنگار تلویزیون گفت: «حادثه کوی دانشگاه فوق‌العاده تلخ بود. البته من نظر خود را پیش از این اعلام داشته‌ام. این حرکت و اهانت به دانشگاه و محیط علم و برخورد خشونت‌آمیز با دانشجویان برای همه ما غیرقابل تحمل بود و بدین جهت، بلافاصله کمیته ویژه‌ای از طرف دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی تشکیل شد و به تأیید رهبر معظم انقلاب رسید و کار خود را با جدیت ادامه داده و می‌دهد.»

وی تأکید کرد که «در برخورد با عوامل این حادثه جدیت دارم و امیدوارم در آینده بتوانم با تفصیل و تحلیل بیشتر در این باره صحبت کنم. حادثه‌ای که پنجشنبه شب رخ داد، بعد از یکی دو روز، جریان انحرافی در آن پیدا شد و به نظر من این جریان خیر کشور را نمی‌خواهد و هدفش لطمه زدن به اصل نظام و ایجاد آشوب و تشنج در جامعه است. خوشبختانه جامعه دانشجویی براثت خود را از این جریان اعلام کرد، زیرا رفتارهای انجام شده با هیچ یک از موازین سازگار نیست. علاوه بر آن مشخص شد که عده‌ای از دستگیرشدگان دانشجو نیستند و قطعاً سوءاستفاده‌ای از این جریان می‌شود. اصولاً جریان آشوب برخلاف مصالح نظام و ملت و شعارها و سیاست‌های دولت است. دولتی که شعارش مقابله با هرگونه خشونت و آشوب‌طلبی است. این جریانات در مقابل دولت و به خصوص شعار توسعه سیاسی دولت قرار دارد. کارهایی که آشوب‌طلبان انجام می‌دهند، خیری در آن نیست. باید در برابر کسانی که به اموال عمومی آسیب می‌رسانند و برای شهروندان مزاحمت ایجاد می‌کنند، ایستاد. به خاطر سیاست‌های دولت و مصالح نظام می‌کوشیم که با این خشونت‌ها با خشونت برخورد نشود و تلاش می‌شود که این اقدام با روش‌های قانونی صورت گیرد. ایجاد آشوب و اغتشاش کار دشواری نیست. می‌خواهیم یاد دهیم که با خشونت نیز می‌توان بدون خشونت برخورد کرد. مطالبی که مطرح می‌شود و شعارهای تحریک‌کننده علیه ارزش‌های نظام که همراه با شعارهای فریب‌دهنده در حمایت از دولت سر داده می‌شود، برای ایجاد تفرقه و زمینه آشوب در جامعه است. ملت شریف ایران گول نمی‌خورد. من از مردم که این روزها تا حدودی آرامششان در بعضی از نقاط تهران به هم خورد، معذرت می‌خواهم و اطمینان می‌دهم که این حرکت‌ها ادامه پیدا نکند و از ملت شریف ایران می‌خواهم که هرچه بیشتر از این جریانات دور باشند تا دولت راحت‌تر در این زمینه عمل کند و مطمئن باشند که این مسئله به لطف خدا خاتمه پیدا خواهد کرد.»

فردای آن روز رهبر انقلاب در جمع گروهی از دانشجویان درباره واقعه کوی سخنان مهمی را ایراد و با بیان اینکه حمله به محیط‌های دانشجویی به نام دفاع از دین و ولایت غلط و محکوم است، تشکیل کمیته ویژه تحقیق درباره واقعه کوی را تأیید کرد. آیت‌الله خامنه‌ای گفت:

«مطلبی که از نظر من مهم تر از همه است و ذهن من را مشغول کرده است، حمله به خوابگاه جوانان و دانشجویان است. این حادثه تلخ، قلب مرا جریحه‌دار کرد. حادثه غیرقابل قبولی در جمهوری اسلامی بود، حمله به منزل و مأوا و مسکن یک جمعی، به خصوص در شب یا در هنگام نماز جماعت، به هیچ وجه در نظام اسلامی قابل قبول نیست. جوانان این کشور - چه دانشجویان و چه غیر دانشجویان - فرزندان من هستند و هرگونه چیزی که برای این مجموعه‌ها مایه اضطراب و ناراحتی و اشتباه در فهم باشد، برای من بسیار سخت و سنگین است. هر کسی بوده، فرق نمی‌کند. چه در لباس نیروی انتظامی، چه در غیر آن. کسانی که در نظام جمهوری اسلامی تخلف می‌کنند، باید با آنان برخورد بشود، اما کسی که تخلفی نکرده است، کسی که در خانه خود در حال استراحت است، آن هم در محیط جوان دانشجویی، کار بسیار خطا و ناروایی نسبت به او انجام گرفته است. اینکه صد نفر یا دویست نفر از کوی دانشگاه خارج شدند و حرف‌هایی زدند و شعارهایی دادند، بهانه و مجوزی نمی‌شود برای اینکه کسانی، در هر لباس و با هر نامی وارد آن محیط بشوند و کارهای ناروایی انجام بدهند، به خصوص وقتی که نام مقدس نیروی انتظامی در میان می‌آید، عملی که موجب بشود نیروی انتظامی بدنام بشود، قضیه سخت‌تر می‌شود. شما می‌دانید که امروز نیروی انتظامی در اطراف کشور، در جاده‌ها، در مرزها، در برخورد با اشرار، چه جانفشانی‌هایی می‌کند و چه زحماتی می‌کشد، چه قدر از این‌ها برای حفظ امنیت ما، جان خود را از دست می‌دهند، با این حال، به وسیله چند نفر عملی انجام بشود که چهره این خدمتگزاران در نظر بعضی تیره بشود، آیا این انصاف است؟ یا آن طوری که نقل کرده‌اند، بعضی با آوردن نام مقدس «یا حسین» و «یا زهرا» وارد اتاق دانشجوی بسیجی یا دانشجوی جانباز بشوند و او را از خواب بیرون بیاورند، یا آن طور حوادثی را به وجود بیاورند. آیا این درست است؟ این‌ها قلب را می‌فشارد، این همه جوان مومن، عاشقان امام حسین (ع)، عاشقان فاطمه زهرا (س)، در همه جای کشور، در خدمت اسلام، در خدمت کشور، در طول دوران دفاع مقدس، در هر خطری که این کشور را تهدید کند، سینه سپر می‌کنند و وارد می‌شوند، اما بعد کسانی با استفاده از این نام‌ها حوادثی را به وجود بیاورند. برای من، حادثه خیلی تلخی بود. البته من تأکید کردم که اطراف این حادثه تحقیق بشود و برون‌داده را درست بسنجند. قرار شد رئیس‌جمهور محترم و مسئولان هیئت تحقیقی را تعیین کنند، من هم ممکن است خودم کسی را در این هیئت بگذارم.»^۴

جنجال‌های کوی دانشگاه تهران تنها ۳ هفته پس از فوت سعید امامی حکایت از آن داشت که ارتباطی تنگاتنگ و منطقی میان این حوادث برقرار است و نمی‌توان حوادث شهریور ماه ۱۳۷۷ تا تیرماه ۱۳۷۸ (در بازه ۱۰ ماهه) را جدای از یکدیگر ارزیابی کرد.

شروع ماجرای ترور سید اسدالله لاجوردی در ۱ شهریورماه ۱۳۷۷، و سپس قتل‌های زنجیره‌ای در پائیز ۱۳۷۷، جنجال‌سازی‌ها برای وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و پس از آن ترور علی صیاد شیرازی در فروردین ماه ۷۸ و پس از آن خودکشی مشکوک سعید امامی در خردادماه ۷۸ همگی نشان از طرحی داشت و دارد تا در تیرماه ۱۳۷۸ و با یک شک بزرگ و فراگیر همانند غائله

^۴ روزنامه همشهری ۲۱، ۲۲، ۲۳ تیر ۱۳۷۸

کوی دانشگاه تهران، با تضعیف نهادهای امنیتی نظام کار نظام جمهوری اسلامی برای همیشه تمام می شد و نظام اسلامی به آخر خط می رسید.

مصاحبه مسعود رجوی با شبکه ماهواره ای الجزیره در تیرماه ۷۸ و نوید دوره جدید در تاریخ ایران و ارتباط تنگاتنگ میان وی و دوستانش در تهران، هماهنگی کامل میان نیروهای داخل ایران با اروپا و آمریکا و همچنین ارتباطاتی که بعدها و با فرار افرادی همانند عباس فخرآور، علی افشاری و ... میان آنها و خارج آشکار شد شکی را باقی نمی گذاشت که پروژه قتل های زنجیره ای و حوادث کوی دانشگاه تهران در ارتباط نزدیک با یکدیگر بودند و سابقه چند سال برنامه ریزی برای ساقط کردن نظام اسلامی پشت سر آنها قرار داشته است.

پیوست

در تاریخ پر فراز و نشیب حداقل ۴۰ سال گذشته، نقش پررنگ سه سعید قابل توجه است که مروری بر آن، ابعادی را روشن می سازد. این تلاقی از آنجا جالب تر می شود که در کنار پرونده این سعیدها، به پرونده محمد رضا کلاهی صمدی (عامل انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی) و مسعود کشمیری نیز اشاره شود تا مشخص شود ارتباط هر کدام از این پرونده ها با یکدیگر چیست و نفوذ تا کجا در سیستم اطلاعاتی ایران پس از انقلاب اسلامی به پیش رفته بود.

متنی که در ادامه از نظر شما می گذرد، یادداشت حسین قاسمی پژوهشگر تاریخ انقلاب است که سال ۹۲ در سایت پارس نیوز منتشر شده بود و در آن به بازخوانی پرونده سعید شاهسوندی، سعید حجاریان و سعید امامی اشاره شده بود:

نیم نگاهی به سعید شاهسوندی

سعید شاهسوندی خود را اینگونه معرفی کرده است:

"متولد ۱۳۲۹ در شیراز که در سال ۱۳۴۸ به عضویت سازمان مجاهدین شاخه شیراز که آن موقع به صورت تشکیلاتی کاملاً مخفی اداره می شد درآمدم.

تا سال ۱۳۵۰ در همان شهر بودم. در شهریور ۱۳۵۰ هنگام برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی سازمان مجاهدین با هجوم سراسری ساواک روبرو شد و چارت های تشکیلاتی زیادی لو رفت. از جمله اسم من و تعدادی از دوستان که در شاخه شیراز فعالیت میکردیم. تعدادی دستگیر شدند و من هم از آن زمان متواری شدم.

۴ سال به صورت مخفی زندگی کردم در شهرهای اصفهان تهران، مشهد و جاهای مختلف به صورت مخفی به فعالیت ادامه دادم طبعاً در این سالها در تیمهای عملیاتی سازمان هم شرکت داشتم از جمله با کسانی که خاطره آنها همیشه با من هست، زنده یاد کاظم ذوالانوار است که سالها بعد همراه با زنده یاد بیژن جزنی و یاران در تپه های اوین بدست مأموران ساواک تیر باران شد. کاظم مدتی مسئول تشکیلاتی من بود.

با زنده یاد مجید شریف واقفی بودم. در ماجرای موسوم به تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین که به کشتار های درون سازمانی انجامید؛ من همراه با مرتضی صمدیه لباف و مجید شریف واقفی سه نفری بودیم که در مقابل جریان استالینیستی تقی شهرام و بهرام آرام مقاومت کردیم و بعنوان خائنین شماره ۱ و ۲ و ۳ در نشریه های آن روز سازمان معرفی شدیم.

خائینی که حکمشان در دادگاههای خلقی اعدام بود. مجید شریف واقفی در روز ۳شنبه ۱۶ اردیبهشت ساعت ۳ بعد از ظهر پس از آن که از هم خداحافظی کردیم تا فردا همدیگر را ببینیم در سر قرار نارفیقان ترور شد و جسدش را سوزاندند. مرتضی هم ساعت ۸ همان شب مورد حمله قرار گرفت که زخمی و سپس توسط ساواک دستگیر شد، خائن شماره ۳ من بودم که متوجه شدم و از دست نارفیقان فرار کردم ولی ۱۰ روز بعد در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۴ به دست مأموران ساواک افتادم. طبق معمول شلاق و شکنجه و ضرب و شتم ها را تحمل کردم در دادگاه اول محکوم به اعدام و در دادگاه دوم به حبس ابد با ۴۵ سال عامل مشدده محکوم شدم. در جریان انقلاب از زندان آزاد

شدم ۲۱ دی ماه ۱۳۵۷. در مقابل درب زندان قصر، به عنوان نماینده اعلامیه زندانیان سیاسی مجاهد را خواندم و از همان جا نیز بلافاصله فعالیت سیاسی ام را با سازمان مجاهدین آغاز کردم. تا انقلاب شد. بعد از انقلاب به شیراز رفته مسئولیت من راه اندازی شاخه استان فارس سازمان مجاهدین بود که آن موقع جنبش ملی مجاهدین خطابش می کردیم..."

شاهسوندی بعدها نیز مسولیت های متعددی در سازمان برعهده گرفت از جمله عضویت در شورای مرکزی سازمان. او در مرداد ۱۳۶۷ در عملیات فروغ جاویدان به دست نیروهای جمهوری اسلامی به اسارت درآمد و در سال ۱۳۷۱ از زندان آزاد و به المان فرستاده شد. شاهسوندی تنها یکبار ایشان به زندان رفته که آن نیز قصه خاصی دارد زیرا شاهسوندی شخصا خود را به ساواک تسلیم و معرفی نموده است. عزت الله عزت شاهی از زندانیان با سابقه و مطلع می گوید:

"مرتضی صمدیه لباف دوستی داشت به نام سعید شاهسوندی که مذهبی بود، بعد از قضیه مرتضی و شریف واقفی به و اخوردگی و پوچی رسیده بود، می ترسید که بیایند و او را هم بکشند، لذا به ساواک زنگ زده بود که بیایند و او را ببرند، به عبارتی پناهنده شده بود.

سعید شاهسوندی که خود با پای خود به زندان آمده از خود ضعف نشان داده بود و به خاطر زنش هم که چپ شده بود مسئله داشت، او بریده بود و تا سال ۵۷ خیلی ولنگار بود و لث بازی می کرد، تنها نقش سعید در زندان زدن ماست از شیرهای خریداری شده بود، لذا به سعید ماست بند معروف شد، به خاطر وضعی که او نشان داده بود تا پایان زندان کسی تحویلش نمی گرفت و کسی با وی ارتباط نداشت، تا این که آزاد شد".

عزت شاهی درجایی دیگر به همکاری شاهسوندی با ساواک می پردازد:

"در قبل از انقلاب امثال او، سعید شاهسوندی، مهدی تقوایی و صادق کاتوزیان مورد تنفر مجاهدین در زندان بودند و آنها را ساواکی و خائن می دانستند، حال پس از پیروزی انقلاب ورق برگشت و شدند از نفرات اصلی سازمان".

در مصاحبه با خبرگزاری فارس نیز می گوید:

"که انگار کتک نخورده، بازوها هم ملایم با او برخورد می کردند. شک داشتم که دستگیر شده و یا خودش را مثل سعید شاهسوندی معرفی کرده است. این اواخر اینها (مجاهدین) در بیرون به پوچی رسیده بودند. با مامورین همکاری می کردند، محل علامت سلامت و محل قرار را لو می دادند، با آنها سر قرار می رفتند، از همان اول که محسن را دیدمش حدس زدم که به محض دستگیری یا معرفی با مامورین همکاری کرده است".

سعید شاهسوندی و نفوذی ها

سعید شاهسوندی در گفتگو با مسعودبهنود در برنامه "نیم رخ" بی بی سی فارسی به اطلاع قبلی خود از انفجار حزب جمهوری اسلامی اشاره می کند:

"[بهنود]: در جریان ۷ تیر ۶۰ بودید؟"

[شاهسوندی]: بله. دقیقاً. من در جریان بودم. شب قبل از آن، ما منتظر این حادثه بود

یم. در خانه‌ی سازمانی ما، من بودم احمد شادبختی بود، که بعدها کشته شد، علی زرکش، محمد علی جابرزاده که هنوزم هست و تعدادی دیگر بودیم. علی زرکش آن موقع، عضو مرکزیت سازمان مجاهدین بود. ما منتظر حادثه‌ی آن شب بودیم. دستگاہ‌هایی داشتیم که بی‌سیم‌های کمیته‌ها را شنود می‌کرد. ما خبر داشتیم که امشب قرار است عملیاتی صورت بگیرد. یعنی انفجار ۷ تیر، ما از پیش منتظرش بودیم.

[بهنود]: ولی نه به عنوان کاری که در آن دخالت دارید.

[شاهسوندی]: ما کار خودمان می‌دانستیم. یعنی این برنامه، کار سازمان بود."

شاهسوندی درجایی دیگر افرادی را که آن شب عملیات انفجار ۷ تیر را فرماندهی می‌کردند چنین معرفی کرده است:

"من خودم به عنوان کسی که شاهد بسیاری از تحولات داخل سازمان بودم، بگویم که یک شب قبل از آن عملیات [۷ تیر] ما در خانه‌ای مخفی در نزدیک اتوبان عباس‌آباد بودیم، کسانی در آن خانه حضور داشتند شامل: علی زرکش، عضو کمیته مرکزی سازمان که بعد از مسعود رجوی و موسی خیابانی، نفر سوم سازمان بود؛ محمدعلی جابرزاده از مسئولین نشریه [مجاهد] و بخش تبلیغی سیاسی سازمان بود؛ من و خانم بودیم، محمدرضا شادبختی از نویسندگان عضو تحریریه نشریه مجاهد بود، علی‌رضا معدنچی، محمدعلی توحیدی هم که رئیس دفتر و مسئول دفتر مسعود رجوی بود؛"

کمترین شکی در این نیست که منزل سعید شاهسوندی، "ستاد فرماندهی عملیات ۷ تیر" بوده است که زرکش به عنوان نفر سوم سازمان، توحیدی رییس دفتر مسعود رجوی و... حضور پیدا کرده اند و این نشان دهنده اهمیت و جایگاه شاهسوندی نیز می‌باشد.

شاهسوندی در گفتگو با نشریه چشم انداز ایران به خروج خود از تهران فردای ۷ تیر پرداخته است:

"درست در فردای هفتم تیر، طبق برنامه از قبل آماده شده و در پی موافقت با دکتر عبدالرحمن قاسملو- دبیر کل وقت حزب دموکرات کردستان - من و سه نفر دیگر به عنوان گروه موسس رادیو مجاهد، همراه پیک اعزامی حزب، عازم مهاباد و کردستان شدیم. یکی دو ماه بعد، سازمان فردی را برای حفاظت به کردستان آورد، هویت او برای همه روشن نیست. آن شخص کسی نیست جز محمدرضا کلاهی. او مدت‌ها در کردستان در بخش رادیو بود. کارایی ویژه‌ای نداشت. برای حفاظت به منطقه منتقل شد و تهیه بولتن خبری رادیوهای مختلف از جمله کارهای او بود. بعدها چند بار او را در بغداد دیدم."

لذا اولین فردی که به کردستان می‌رود شاهسوندی و سه نفر دیگر بوده است. البته اسامی آن سه نفر را اعلام نمی‌کند.

علت رفتن و خارج کردن شاهسوندی بلافاصله پس از ۷ تیرچه بوده است؟ آن هم درحالی که افرادی مانند موسی خیابانی، علی زرکش و برخی اعضای مهم سازمان کماکان در تهران هستند.

در هر حال بنا به اظهار صریح شاهسوندی، بعد از چند روز کلاهی عامل انفجار جهت حفاظت در کردستان به او سپرده می شود.

سعید شاهسوندی در گفتگوباراديو صدای ایران (قسمت ۸۳) شادی و شعف پس از انفجار دفتر حزب و شهادت شهید بهشتی را چنین بیان نموده است:

"به گوش بودیم که آیا در مکالمات کمیته و سپاه و شهربانی و کلاً مکالماتی که در آن ایام صورت می گرفت آیا کشته شدن آقای بهشتی تأیید می شود یا نه! ساعت اولیه عملیات یک گیجی و هرج و مرج بر طرف مقابل یعنی سران حکومت حاکم بود، هیچ کس نمی دانست خبرها ضد و نقیض بود، گاهی می گفتند: آری، گاهی می گفتند: نه، تا این که قبل از نیمه های شب اگر اشتباه نکرده باشم چون بعد از این همه سال حافظه من هم کند شده، تأیید شد که آقای بهشتی هم جزو کشته شدگان است که آن موقع در همان خانه احساس شادی و شعف به وجود آمد".

شاهسوندی هم چنین درمطلبی که درسایت بی بی سی فارسی منتشر شد، به حفاظت و همکاری محمدرضا کلاهی بانام مستعار "کریم راديو" باخود اشاره می کند:

"چند هفته بعد، فردی به جمع ما پیوست. ظاهری نجیب و آرام و روحیه ای تشکیلاتی و اجرایی داشت. هویت او برای همه مشخص نبود. او با نام تشکیلاتی "کریم راديو" در بخش فنی راديو مجاهد سازماندهی شد. او کسی جز محمدرضا کلاهی، عامل انفجار ۷ تیر نبود".

شاهسوندی جایی دیگر درباره کلاهی گفته است:

"بعدها چند بار او را در بغداد دیدم..."

درباره مسعود کشمیری نفوذی سازمان و عامل انفجار هشت شهریور نیز سعید شاهسوندی در مصاحبه ای گفته است:

"ولی کشمیری را مدت کوتاهی در ترکیه در یک خانه سازمانی که من آنجا بودم و همسر من نیز بود، در حوالی خیابان فاتح استانبول ترکیه، کشمیری و همسرش مدتی آنجا بودند.

مکان این خانه پشت مسجد سلطان محمد فاتح بود که یکی از خلفاء و پادشاهان است. در آن حوالی ما یک خانه ای داشتیم و بعدها در منطقه شمالی استانبول بود و ما مدتی در این هر دو محل با کشمیری و خانمش و من و خانمم هم خانه بودیم و مدتی با هم بودیم. طبعاً ما زیاد درباره حادثه هایی که بر هر کدام از ما رفته صحبت نمی کردیم، این یکی از اصول سازمانی بود ولی به هر حال ایشان مدتی در ترکیه بود.

شاهسوندی درمطلب بالا گفته است که "در هر دو محل با کشمیری و خانمش و من و خانمم هم خانه بودیم و مدتی با هم بودیم".

یعنی مسعود کشمیری نفوذی سازمان درنخست وزیری و عامل شهادت شهیدان رجایی، باهنرو... نیز حفاظت و نگه داری آن برعهده شاهسوندی بوده است. که این نشان از جایگاه مهم شاهسوندی دارد.

نفوذی دیگری نیز در مقطعی به ایشان سپرده شده است سروان سرهنگ معزی بوده است.

سعید شاهسوندی در گفتگو با رادیو صدای ایران قسمت ۱۱۰ درباره سرهنگ معزی یکی دیگر از عوامل نفوذی سازمان و خلبان پرواز فراربنی صدر و رجوی می گوید:

" عرضم به حضور شما ، آقای جناب سرهنگ معزی را من مدت ها ، حتی در بغداد در خیلی سال های پیش هم خانه بودیم ، حالا وقتی می گویم هم خانه دوستان فکر می کنند خانه ای بود و ویلایی و مثلاً دیوار به دیوار بودیم و این جور چیزها .

حال آن که دو اتاقی بود در یک ساختمان چند طبقه که طبقات پایینی اش فرض کنید دفتر رادیو مجاهد یا نشریه مجاهد بود و در طبقات بالایی دو اتاق بود یکی مربوط به ایشان و خانم شان و یکی هم مربوط به بنده و خانمم . از این زاویه در واقع ما هم اتاق و همسایه بودیم . ولی این آقای معزی با اسم تشکیلاتی حمزه ، حمزه را هم به این خاطر گذاشتند که در واقع عمومی پیغمبر بود ، بسیار پیغمبر را کمک کرد و پشتوانه و پشت گرمی پیغمبر بود و اسم آقای سرهنگ معزی در سازمان برادر حمزه یا سرهنگ حمزه بود ، چون به هر حال نقش عمومی آقای مسعود رجوی را بازی می کرد و آقای مسعود رجوی هم خوب در همان نقش پیغمبر هست .

تا آنجا که من می دانم ایشان علی القاعده باید الان در خارج از عراق باشند ، (حالا که خاطر آمد ، ایشان صد در صد در خارج از عراق هستند) به این خاطر که در ماجرای حمله نیروهای امنیتی فرانسه به پایگاه های مجاهدین در چند سال پیش و دستگیری خانم عضدانلو ، ایشان هم تحت تعقیب بودند و حتی ممنوع الخروج بودند در فرانسه . بعدها شنیدم که ایشان به ایتالیا هم سفری داشته اند . ایشان باید در اروپا و جزء ارباب جمعیت های خانم مریم رجوی (عضدانلو) باشند".

این نفوذی مهم نیز در اختیار شاهسوندی قرار می گیرد. این نشان می دهد جایگاه شاهسوندی در سازمان و ساختار نفوذ سازمان بسیار بالا می باشد که علاوه بر اطلاع از عملیاتهای آنها، حفاظت و نگهداری از آنها نیز در حوزه ایشان بوده است.

البته نگهداری و حفاظت از نفوذی ها بسیار مهم است زیرا باعث می شود تا اعتبار سازمان بین نفوذی ها بالا برود و باعث ریزش و دلسردی و بریدگی آنها نشود.

شاهسوندی اولین سرسپرده حزب بعث

همانگونه که در بالا ذکر شد شاهسوندی اولین کسی بود که فردای ۷ تیر به کردستان می رود، در ادامه نیز "اولین مجاهدی" است که به عراق می رود. او در این زمینه می گوید:

"اولین سفری که خدمت تان عرض کردم ۶ اکتبر بود ، همراه با مرحوم صادق شرفکندی رفتیم به عراق ، یکی به نمایندگی از حزب دمکرات برای پیوستن به شورای ملی مقاومت و من هم که برای بردن گزارش کردستان به پاریس و فرانسه و هم حل مسئله فرستنده ها .

که این ماجرا در واقع سفر اولی است که من می روم به آنجا، رفتن من به عراق به عنوان رسمی عضو مجاهد نبود، (این تأکید می شود به خاطر این که قصدم این است که تا آنجا که امکان دارد واقعیت را گفت (بلکه من می رفتم که از راه عراق در واقع تردد کنیم به فرانسه تا بتوانیم مسئله فرستنده ها را حل کنیم. میزبان در این موقع حزب دمکرات بود که در واقع در عمل حزب دمکرات هم خود مهمان دولت عراق بود و دولت عراق هویت بنده را به عنوان فردی که عضو مجاهد هست می دانستند، اما هیچگاه مذاکرات رسمی به عنوان سازمان مجاهدین بین من و مقامات عراق صورت نگرفت، چون این دستور سازمانی بود که آن موقع ما هنوز طالب چنین رابطه ای نبودیم. ولی به هر حال سوای این مسئله من اولین مجاهدی بودم که به عراق رفتم و از آنجا داستان هایی دارد که رفتیم به فرانسه".

شاهسوندی در ادامه نیز اولین نفری است که به پاریس فرستاده می شود و عملاً سفیر سازمان در پاریس می شود.

شاهسوندی درباره این بحث گفته است:

"اعتراضات من از سال ۱۳۶۱ آغاز شد، زمانی که در کردستان بودم، از برخوردهای غیر دمکراتیک سازمان نسبت به حزب دمکرات و همین طور در درون روابط خودمان رنج می بردم و این ها را به صورت اعتراضات و گفتگوهای گاه و بیگاه با مسئولین محلی می گفتم ولی راه به جایی نمی برد. نارضایتی ها و اعتراضات من از نظر مسئولین تشکیلات خراب کاری در مناسبات تشکیلاتی بود و آنها این را نمی توانستند تحمل کنند. در نتیجه من را به ترکیه و سپس به پاریس اعزام کردند. سال های ۶۲ و ۶۳ با حفظ مواضع انتقادی در قسمت های تدارکات ویژه که بیشتر معطوف به تهیه دستگاه های رادیویی و مخابراتی و ارتباطی بود فعال بودم".

شاهسوندی و انقلاب ایدئولوژیک و فروغ جاویدان

شاهسوندی در گفتگو با رادیو صدای ایران قسمت (۱) درباره نقش خود در انقلاب ایدئولوژیک در سازمان می گوید:

"در ماجرای موسوم به انقلاب ایدئولوژیک در پایان سال ۱۳۶۳ و ابتدای ۱۳۶۴ تحت تاثیر فضای صمیمت کاذب و اولیه آن ماجرا مدتی اختلافات کم رنگ شد. در این زمان عنوان تشکیلاتی من عضو مرکزیت است".

و در ادامه می افزاید:

"بنده هم در جریان انقلاب ایدئولوژیک انقلاب کردم و به قول آن روزها بالا آوردم و در مقطعی طوق رهبری ایدئولوژیک مریم و مسعود را به گردن انداختم".

شاهسوندی می گوید "علی زرکش همراه شماره یک انقلاب ایدئولوژیک رجوی بوده است".

و به این نکته اشاره میکند که مهدی ابریشم چی و مریم عضدانلو نیز تحت تاثیر اندیشه و فکر علی زرکش انقلاب کرده اند و در واقع آنها خود را مدیون علی زرکش هستند:

"مریم و مهدی هر دو باید اول انقلاب بکنند تا راه انقلاب ایدئولوژیک باز شود. بدون علی زرکش این امکان پذیر نبود".

شاهسوندی یکی از دلایل اختلاف و محاکمه زرکش را در همین راستا یاد کرد و مدعی شد:

" تا قبل از انقلاب ایدئولوژیک علی زرکش بعد از رجوی نفر دوم سازمان مجاهدین معرفی شده بود. بعد از انقلاب مریم عضدانلو که قبل از آن زیر دست علی بوده به عنوان رهبر ایدئولوژیک علی مطرح می شود. کسی که طراح و بانی انقلاب ایدئولوژیک بوده و این را رجوی هم در سخنرانی روز ازدواجش مطرح کرده حالا باید مریم عضدانلو را که قبل از این ندیمه فیروزه بنی صدر بوده به عنوان رهبری بپذیرد".

سوالی که پیش می آید آن است که چرا باید زرکش چنین پیشنهاد و طرحی را بدهد که عملاً باعث ازدست رفتن جایگاه خود در سازمان شود؟ بعدها می بینیم زرکش محاکمه می شود و جالب اینجاست که شاهسوندی هم جز هیات محاکمه کننده او بوده است. این جلسه محاکمه شامل شاهسوندی، مریم رجوی و... بوده است.

به نظرمی رسد پشت قصه انقلاب ایدئولوژیک و پیشنهاد دهنده اصلی خود سعید شاهسوندی باشد ولی سعی می کند نقش اول خود را در پناه زرکش به نقش دوم تبدیل نماید.

سعید شاهسوندی هم چنین به نقش خود در تشویق رجوی به عملیات فروغ جاویدان و تهاجم به ایران می پردازد:

"ولی حادثه ای پیش آمد که این حادثه سرنوشت ساز بود و آن پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و اعلام آتش بس بود توسط جمهوری اسلامی بود و آقای خمینی با سخنرانی معروف به نوشیدن جام زهر، قطعنامه را پذیرفت.

فکر می کنم ۲۷ تیرماه بود. من گرچه با بیانیه جدائی در واقع دیگر مجاهد نبودم اما به دلیل سالهای طولانی عضویت (بیست سال) و اشتغال در بخش های سیاسی و تبلیغاتی سازمان همراه با تاثیرات عمیق عاطفی که یکشنبه و در کوتاه مدت زودده نمی شد، همانند سازمان مجاهدین با شرائط ویژه روبرو شدم.

من دیگر اعتقادات ایدئولوژیکی مجاهدین را نداشتم. من حتی مجاهد به مفهوم تشکیلاتی اش هم نبودم یعنی عضو تشکیلات هم نبودم و این را رسماً در آن بیانیه اعلام کرده بودم اما در عین حال خود را مبارز راه آزادی می دانستم. و این به خاطر آرمان هائی بود که به خاطر آن ها وارد سازمان مجاهدین شده بودم. من هنوز خود را مبارز می دانستم.

شاید فرهنگ ماجراجوئی، چریکی، شهادت طلبی و از این قبیل هم بر من بی تاثیر نبود. علاوه بر یاد و تأثیر عاطفی دوستان و یارانی که طی این سال ها کشته شده بودند و نسبت به آنها احساس دین و مسئولیت می کردم....

شما با وضعیتی روبرو بودید که می دیدید هر چه هست همین هست که هست رجوی است و سازمان او و اگر کسی بخواهد مبارزه بکند در حول و حوش همین سازمان باید کار کند .

...در چنین حالتی تحولات شدید می توانست من را این طرف و آن طرف بکشاند. این تحول شدید پذیرش قطعنامه توسط جمهوری اسلامی بود .

رجوی می‌گفت؛ جمهوری اسلامی در جنگ زنده‌است. من با این تحلیل مخالف بودم. من می‌گفتم این ما (سازمان مجاهدین) هستیم که در شکاف جنگ ایران و عراق زنده هستیم. من این نظر را به افراد بسیاری می‌گفتم .

یادم هست آخرین بار درست در روزهای بعد از پذیرش قطعنامه، در پایگاه شورای ملی مقاومت موسوم به "شکری"، این موضوع را به آقای مهدی سامع نیز گفتم .

ایشان رو کرد به من و نظر مرادر مورد پذیرش قطعنامه توسط جمهوری اسلامی پرسید. من دو دست خود را به صورت عدد ۷ فارسی در آوردم و گفتم؛ شکافی بود که ما در آن میان زندگی می‌کردیم. دستهایم را بستم و گفتم، این شکاف بسته شد. این تحلیل من بود. بر اساس همین تحلیل هم عمل کردم...

حال بعد از این توضیحات نسبتاً مفصل، آخرین نامه به رجوی را که سه روز بعد از اعلام قبول قطعنامه توسط آیت الله خمینی و پنج روز قبل از عملیات موسوم به فروغ جاویدان نوشته شده‌است را می‌آورم :

"مسعود سلام

انتخابات ویژه است انتخابات متعددی در پیش رو نیست. فکر می‌کنم فرصت چندانی هم برای تصمیم‌گیری نداشته باشیم به چراهای آن هم در حال حاضر کار ندارم چراهای به جا شرایط سخت است طبق معمول همیشه در چنین شرایطی من را با سازمان و با خود ببر این نامه را من از پاریس نوشتم بدون اطلاع از جلسات داخل سازمانی ولی به هر حال ذهنیت سازمانی است زیرا من ۲۰ سال در سازمان کار کردم اگر برنامه‌ای برای داخل رفتن در آینده نزدیک داشته باشید که فکر می‌کنم در شرایط کنونی بهترین کار ممکن است من با تمام توانایی‌هایم هستم هر کجا که مصلحت انقلاب مردم ایران در مقابل رژیم... ایجاب می‌کند به ویژه در صفوف نبرد . که فکر می‌کنم در ۴۰ سالگی هم هنوز بر آن مشتاق و توانا هستم. در شرایط استثنایی و ویژه کنونی کمک به سازمان و مقاومت برای سرنگونی دشمن... و خروج از تنگنا و گذر از سرپیچ خطرناک کنونی را وظیفه خود و هر انقلابی مبارز و دردمند و خواهان آزادی و عدالت اجتماعی می‌داند بعد از گذر از این سرپیچ و خروج مقاومت از تنگنایی که دشمن بر آن است بر ما تحمیل کند . اگر زنده ماندم. فرصت برای سؤال و اصرار بر پاسخ دادن به آنها هست ."

نقش شاهسوندی در عملیات فروغ جاویدان، فشار و تشویق رجوی به حمله به ایران است و رجوی نیز نظر ایشان را اعمال کرده است .

شاهسوندی در این عملیات شرکت کرد و تا آخرین گلوله اش جنگید و پس از مجروح شدن به اسارت درآمد .

نکته مهم و قابل توجه و تامل آن است که قبل از هردو موقعیت بالا، شاهسوندی در وضعیت گلایه یا قهر از سازمان بوده و انقلاب ایدئولوژیک و عملیات فروغ جاویدان باعث اشتی کنان او می‌شود .

شاهسوندی که اصرار بر عملیات فروغ جاویدان داشته، چندی پیش ازان به ادعای خودش حتی حاضر نمی‌شود در قبال پیشنهاد هر نوع مسولیتی از سوی رجوی به بغداد برود:

"باشناخت روانشناسی من و با استفاده از رابطه عاطفی بین ما [بین رجوی و شاهسوندی] که از سال ۱۳۵۵ در زندان اوین وجود داشت، تلاش می‌کند من را به بغداد بکشاند.

در سراسر نامه وی شماین دو محور را خواهید دید. در آن نامه بیش از ۵ بار دعوت می‌کند که من به بغداد بروم و حضوراً با خودش صحبت کنم و هر کجای سازمان را که خواستم ببینم با هر کسی که خواستم صحبت کنم. این تلاشی بود که من را به بغداد بکشاند. البته من پاسخ دوم را دادم و در آن زمان مشخص نتوانست موفق بشود ولی حادثه‌ای پیش آمد که این حادثه سرنوشت ساز بود و آن پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و اعلام آتش بس بود توسط جمهوری اسلامی بود و آقای خمینی با سخنرانی معروف به نوشیدن جام زهر، قطعنامه را پذیرفت. فکر می‌کنم ۲۷ تیرماه بود."

سعید شاهسوندی و سعید حجاریان

سعید شاهسوندی در مردادماه ۱۳۶۷ در حین عملیات فروغ جاویدان به اسارت درمی‌آید و چهار سال بعد ازاد می‌شود و به المان می‌رود.

او در گفتگو با رادیو صدای ایران قسمت (۹۰) به نقش سعید حجاریان و حلقه کیان در آزادی خود چنین اشاره کرده است:

"بنده بعد از چهار سال زندان در جمهوری اسلامی و محکوم شدن به اعدام، شکنجه شدن و خیلی داستان‌های دیگر، به دنبال اختلافاتی که با مسعود رجوی داشتم و فحش‌ها و حملاتی که از جانب سازمان از رادیوها و ارگان‌هایشان به من داده شد، بخشی از حکومت که در خفا بودند و بعدها به نام نیروهای اصلاح‌گر که طرفداران اصلاحات شناخته می‌شدند و چهره‌های شناخته شده و شاخص آن موقع که زمان ما شاخص نبودند از جمله آقای سعید حجاریان بود که آشنایی‌هایی از قبل با ما داشت و دوستان دیگری که واسطه این آشنایی بود اینها کمک کردند که من از موج اعدام‌های آن سال‌ها نجات پیدا کنم و بعدها به کمک همین افراد کشور را ترک کردم.

در شرایطی که جناح دیگر می‌خواست همان بلایی را سر من بیاورد که سر هزاران نفر دیگر در آورد، مقصودم از جناح دیگر در واقع چهره شاخص آن موقع فردی نظیر اسدالله لاجوردی است، دعوایی بود در آنجا که دادستانی انقلاب و دادسراهای انقلاب و شماری از حاکمان شرع مخالف بودند و گفته بودند اگر فلانی، یعنی من پایش به اوین برسد حکمش را اجرا خواهیم کرد.

ولی آن طرف هم دوستان آقای حجاریان و کسانی که در آن موقع در کیان فرهنگی و مجله کیان معروف شدند به حلقه کیان و به کمک اینها از اعدام نجات پیدا کردم و بعداً هم از کشور خارج شدم. این را گفتم که سؤال را بی‌پاسخ نگذاشته باشم."

شاهسوندی عامل آزادی خود را حجاریان و دوستانش معرفی می‌کند و در ادامه می‌گوید: "آقای سعید حجاریان بود که آشنایی‌هایی از قبل با ما داشت." این سوال پیش می‌آید که سابقه آشنایی قبلی این دو سعید کجا و چگونه بوده است؟ نقش و دلیل دخالت حلقه به اصطلاح فرهنگی کیان در این بحث امنیتی چه بوده است؟

آقای حجاریان نیز در گفتگو با اندیشه پویا (شماره دوم، تیر و مرداد ۱۳۹۱، صفحه ۴۵-۳۷) به نقش خود در آزادی شاهسوندی پرداخته است:

[سعید حجاریان]: فقط و فقط برای آزاد شدن شاهسوندی کار کردم درباره شاهسوندی حرفم این بود که او با ما نیست اما با سازمان بدتر است و بهتر است آزاد شود.

[اندیشه پویا]: شما در زمان بازداشت سعید شاهسوندی چه کاره بودید؟

[حجاریان]: من در بخش آموزش بودم.

[اندیشه پویا]: پس چه ربطی به شما داشته شاهسوندی؟

[حجاریان]: معاون امنیت از من خواست که نظر بدهم که با او چه باید کرد برای اظهار نظر سیاسی از من نظر مشورتی گرفتند من هم چند جلسه با او صحبت کردم.

گفتم که او با رجوی مشکل دارد و دشمن رجوی است با ما خوب نیست اما بی خطر است و می توان ول اش کرد برود.

شاهسوندی رده بالایی داشت می توانست در خارج فعالیت کند آدم عاقل و سالم و باشعوری بود مثل سعادت که فهمیده بود مبارزه مسلحانه جواب نمی دهد.

بنابراین به جای این که اعدام شود بهتر بود از او استفاده شود؛ بودن شاهسوندی بهتر از نبودنش بود عفو هم دست رهبری بود و عفو شد و رفت پی کارش بالاخره نجات زندگی یک آدم هم مهم بود".

در ضمن براساس نظر آقای سعید حجاریان در گفتگو با اندیشه پویا (شماره دوم، تیر و مرداد ۱۳۹۱، صفحه ۴۵-۳۷) میدانیم که ایشان بعد از آمدن آقای فلاحیان از وزارت اطلاعات رفته است:

"[حجاریان]: من از وزارت خارج شده بودم زمانی که آقای هاشمی دولت تشکیل داد، از وزارت اطلاعات برگشتم دولت.

از این به بعد هم من کاره ای نبودم اینها همه حرف مفت است که بگویند در وزارت

اطلاعات دو سعید بوده است.

[اندیشه پویا]: چرا از وزارت اطلاعات خارج شدید؟

[حجاریان]: آقای هاشمی رئیس جمهور شد و آقای فلاحیان را برای پست وزارت به مجلس معرفی کرد.

روز معرفی کابینه قرار بود ۲۸ مرداد باشد معروف شده بود که کابینه آقای هاشمی کابینه ۲۸ مردادی است.

امام فوت کرده بود و چپی‌ها ضعیف شده بودند پیش آقای هاشمی رفسنجانی و خواستم که آقای فلاحیان را معرفی نکنند ایشان معرفی کردند و من باز هم رفتم مجلس و تلاش کردم که آقای فلاحیان رأی نیاورد ولی او رأی آورد و من از اطلاعات خارج شدم.

[اندیشه پویا]: اخراج شدید یا خارج شدید یا استعفا دادید؟

[حجاریان]: من کارمند نهاد ریاست جمهوری بودم و چند سال رفته بودم وزارت اطلاعات و بعد دوباره برگشتم به دولت بعد از تشکیل کابینه نزد آقای هاشمی رفسنجانی و بهشان گفتم که دیگر نمی‌توانم در وزارت اطلاعات کار کنم.

ایشان نیز به آقای فلاحیان دستور دادند که فلانی به صورت نیمه وقت به مرکز تحقیقات استراتژیک برود منتها آقای فلاحیان از ما پرسید که آنجا با کی کار می‌کنی گفتم رئیس آقای خوئینی‌ها و مرئوسم بهزاد نبوی است.

وحشت کرد و گفت به کلی برو، نیمه وقت هم نمی‌خواهد اینجا باشی بنابراین لازم نبود استعفا دهم، همه دوستان ما هم آمدند بیرون و از سال ۶۸ کسی از دوستان ما در وزارت نبود حاضر نبودند با آقای فلاحیان کار کنند.

سعید شاهسوندی در مرداد ۱۳۶۷ در عملیات مرصاد دستگیر شده است، و پس از ۴ سال یعنی سال ۱۳۷۱ آزاد شده است. در این سال معاون امنیت وزارت اطلاعات سعید امامی بوده است.

یعنی سعید امامی بر اساس نظر سعید حجاریان، سعید شاهسوندی را آزاد کرده است؟

ان هم در حالی که آقای حجاریان مدعی است بخاطر اختلافات با فلاحیان و امامی از سال ۱۳۶۸ از وزارت اطلاعات رفته است. چه ارتباطات خاصی بین سعیدین (سعید امامی و سعید حجاریان) می‌توانسته وجود داشته باشد؟

شاهسوندی به نقش "نادر صدیقی از یاران سعید حجاریان" در آزادی و خروج خود از ایران نیز اشاره کرده است.

روزنامه جوان درباره صدیقی نوشته:

"نادر صدیقی از نیروهای اولیه اطلاعات نخست وزیری و معاون سعید حجاریان در زمان حضور وی در وزارت اطلاعات بوده است. وی مسول تهیه بولتن‌هایی در مورد منافقین بوده که برای مسولان ارسال می‌شده است."

به گفته‌ی شاهسوندی نیز نادر صدیقی یکی از معاونین حجاریان است که بولتن‌ها را تهیه می‌کرده و برای سران می‌فرستاد:

«فردی بود به نام نادر صدیقی. از دوستان و معاونین آقای سعید حجاریان. و این فرد دست اندر کار همان بولتنی بود که برای سران سه قوه می‌رفت. نادر صدیقی در زندان با من ملاقات می‌کرد. هیچ‌گاه من را مورد ضرب و شتم قرار نداد. هیچ‌گاه من را شکنجه نکرد. یک روز به او گفتم اگر یک سیلی به من زده بودی کمترین صحبت سیاسی با تو نمی‌کردم. و تنظیم رابطه من با تو تنظیم دیگری بود. تو میزدی و من می‌خوردم. چاره‌ای نبود. او می‌آمد با من صحبت می‌کرد و من با او صحبت می‌کردم. ما حاصل گفته‌ها را در آن بولتن می‌نوشت."

آقای سعید حجاریان سرباز جو در دو پرونده بسیار مهم بوده است. پرونده "کودتای نقاب" و پرونده جاسوسان نظامی مرتبط با سفارت آمریکا. در این یادداشت به دو متهم ایشان یعنی محمدباقر عالیخانی (فامیل صادق یا مهرداد عالیخانی) و سرهنگ سلطان محمد اعتماد(دایی سعید امامی) اشاره می شود.

سعید و باقر

۱- کودتای نقاب (مشهور به نوژه) دارای سه شاخه سیاسی، نظامی و تدارکات بود. اسامی روسای دو شاخه نظامی و تدارکات در تمامی منابع یکسان است. سرهنگ بنی عامری به عنوان رییس شاخه نظامی یا "عمل" و رییس شاخه تدارکات (تهیه پول، اسلحه، خانه، ماشین و دیگر لوازم مورد نیاز را برای انجام کودتا...) ذکر شده است.

اما درباره مسئول شاخه سیاسی اسامی متعددی ذکر گردیده است.

به عنوان مثال سعید حجاریان در گفتگو با ماهنامه اندیشه پویا (اندیشه پویا، سال اول، شماره دوم، تیرومرداد ۱۳۹۱، صفحه ۳۷-۴۵)، مسول شاخه سیاسی را نصرالله قادسی معرفی می کند:

"توده ای ها فقط از یک بخش کودتا که شاخه سیاسی اش بود و هدایت اش با نصرالله قادسی بود اطلاع داشتند".

در برخی منابع از عناوین و اسامی مختلفی برای قادسی استفاده شده مانند پرویز، نصرالله، مهندس، سرهنگ، دکتر و...

در جایی دیگر آقای ری شهری (جلد اول خاطرات خود) به نقل از (س-ح) که احتمالا سعید حجاریان می باشد مسول شاخه سیاسی را خادم معرفی کرده است:

"یکی از افراد مهم و حساسی که قبل از کودتا دستگیر شد، خادم (مسئول شاخه سیاسی کودتا) بود که اطلاعات فراوانی داشت ولی برخلاف انتظار تا روز کودتا حتی مدت ها بعد آن مقاومت کرده بود".

یعنی حداقل دو نفر متفاوت را آقای حجاریان نامبرده است.

تیمسار محققى در دادگاه، مسؤل شاخه سیاسى را فردى به نام "قربان سیاسى" معرفی می کند:

"ملاقات در منزل رکنى چقدر طول کشید؟"

فکر می کنم حدود یک ساعت. حداکثر یک ساعت.

در یک ساعت چیزهای زیادى می شود گفت؟

حداکثر یک ساعت بود. یعنی قرار بود ۴۵ دقیقه بیشتر نشود، منتها چون آقای یک مقدار دیر آمد. آن آقای سیاسى، اسمش را بلد نیستم (قربان سیاسى مسؤل شاخه سیاسى کودتا) و یکى - دو بارى هم آن خانم مسن آمد و چای آورد، مجبور شدند صحبت هایشان را قطع کنند."

حجت الاسلام ری شهرى ابوالقاسم خادم را مسؤل شاخه سیاسى کودتا معرفی کرده است:

"بدین ترتیب مسؤل شاخه سیاسى کودتا ابوالقاسم خادم بود."

در جای دیگر از جلد اول خاطرات آقای ری شهرى، از مرزبان به عنوان طراح سیاسى کودتا نامبرده می شود.

۲-وظیفه شاخه سیاسى تصرف قدرت سیاسى پس از کودتا و هموار کردن عملیات نظامى قبل و حین کودتا بود. لذا شاخه سیاسى مهمترین و شاخه اصلى در کودتا بوده است.

۳-براساس اطلاعاتى که تاکنون منتشر شده، سرهنگ بنى عامرى رهبر اصلى شبکه نقاب و مسؤل شاخه نظامى از طریق مرزیستان و بلوچستان، فرارى داده شد. منوچهر قربانیفر مسؤل شاخه تدارکات کودتا نیز از طریق مرزکردستان از کشور فرارى داده شد.

همین منابع هم از خروج رییس شاخه سیاسى روز قبل از کودتا از طریق شرکت هوايى "سوئیس ایر" خبر داده اند.

هر چند چرایی و چگونگی فرارى دادن سر شاخه های کودتا نکته مهمى است، ولی موضوع بحث این یادداشت نیست و به آن پرداخته نمى شود.

۴- ستوان ناصر رکنی، از عناصر اصلی کودتا که اوراق بازجویی‌اش حائز اهمیت فراوان است، در تک‌نگاری به صراحت از محمدباقر عالیخانی به عنوان «مسئول شاخه سیاسی» کودتا نام برده است.

باقر عالیخانی در جریان کودتای نافرجام نوژه دستگیر شد. او هشت ماه زندانی بود ولی به رغم تیرباران گردانندگان شبکه فوق به طرزی مرموز آزاد شد. اخبار حاکی از آن است که محمدباقر عالیخانی تا سالها بعد در ایران مانده و چند سال پیش در ایران فوت کرده است. به گفته افراد مطلع، تمامی پرونده‌های محمدباقر عالیخانی از بین رفته است.

۵- یکی از محققین سرشناس نکات مهم و قابل توجهی را درباره خاندان عالیخانی (پدر، برادران و خواهران محمدباقر عالیخانی) ذکر کرده است:

"عابدین پدر محمد باقر، در زمان کودتای ۱۲۹۹ درجه‌دار فوج قزاق، به فرماندهی میرپنج (سرتیپ) رضا خان، بود و به این دلیل در سال‌های ۱۳۱۵-۱۳۲۰ سرپرستی املاک رضا شاه در تاکستان قزوین و پس از شهریور ۱۳۲۰ سرپرستی املاک تاج‌الملوک پهلوی، مادر محمدرضا شاه، به وی محول شد.

علینقی عالیخانی از نزدیکترین کارگزاران سرشاپور ریپورتر و امیر اسدالله علم بود. او کارمند ساواک بود. [عضوبخش اطلاعات خارجی ساواک که روابط اقتصادی محرمانه بارژیم صهیونیستی توسط او انجام می شده است. قرارداد تحویل نفت ایران به رژیم صهیونیستی توسط او پیگیری می شد.] عالیخانی در سال ۱۳۴۱ در دولت امیر اسدالله علم وزیر اقتصاد شد. او تا سال ۱۳۴۸، در دولت‌های حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا وزیر بود و سپس تا سال ۱۳۵۰ ریاست دانشگاه تهران را به عهده داشت.

مسعود عالیخانی برادر علینقی در سال‌های ۱۳۴۵-۱۳۵۷ گرداننده واقعی شبکه‌های پنهان اسرائیل در ایران بود. با تجربه‌ترین و متخصص‌ترین کارشناسان اطلاعاتی ایران در حوزه اسرائیل جایگاه عالیخانی را در عملیات موساد در ایران مهم‌تر از یعقوب نیمرودی و یوری لوبرانی عنوان کرده‌اند. (به نحوی که اگر افسر اطلاعاتی سفارت اسرائیل در ایران، فردی را برای همکاری شکار می‌کرد، مرکزیت موساد در فلسطین اشغالی بدون تأیید مسعود عالیخانی این همکار معرفی شده را نمی‌پذیرفت).

مسعود عالیخانی از مهم‌ترین چهره‌های پنهان اطلاعاتی دوران متأخر پهلوی است که با شخصیت‌ها و کانون‌های عالی صهیونیستی در جهان غرب ارتباط نزدیک داشت و در بالاترین سطوح عمل می‌نمود. هر چند به دستور ارتشبد نعمت‌الله نصیری، رئیس وقت ساواک، پرونده‌های مرتبط با مسعود عالیخانی در بایگانی ساواک از میان رفته ولی هنوز اسنادی موجود است که نقش برجسته عالیخانی را ثابت می‌کند.

طبق مندرجات این اسناد، در سال ۱۳۵۴ رئیس ایستگاه موساد در تهران در پایان دوره مأموریتش به جانشین خود چنین توصیه می‌کند: «بدون کمک‌های مسعود کار ما در ایران پیش نمی‌رود». پیوند عمیق عالیخانی با خاندان‌های زرسالار صهیونیست او را از یهودیان نیز «یهودی‌تر» کرده بود تا بدان جا که در گفتگوی تلفنی با رئیس ایستگاه موساد در ایران درباره وضع یک یهودی ایرانی تحصیل کرده اسرائیل چنین اظهار نظر می‌کند: «از این آدم اسرائیلی در نمی‌آید!»

محمدتقی عالیخانی، برادر ارشد علینقی که جانشین پدر به شمار می‌رفت و سایر اعضای خانواده از او تبعیت می‌کردند. محمدتقی دارای ارتباطات گسترده و عمیق با اسرائیلی‌ها بود و برادران و خواهران از طریق وی با اسرائیلی‌ها مرتبط شدند.

محمدصفا حائری (متولد نجف) از روزنامه‌نگاران سرشناس دوران پهلوی است که هم‌اکنون در پاریس اقامت دارد. او شوهر نوش آذر عالیخانی، خواهر مسعود، است. همسر اول صفا حائری نیز پس از طلاق با محمدباقر عالیخانی ازدواج کرد. صفا حائری با مسعود عالیخانی رابطه صمیمانه داشته و از همکاران سرویس اطلاعاتی اسرائیل در ایران به شمار می‌رود.

طبق اسناد ساواک، زمانی که صفا حائری نمایندگی سازمان تلویزیون ایران در بیروت را به عهده داشت، چنان در دوستی با اسرائیلی‌ها بی‌پروا بود که سازمان فتح تهدید کرد، مرکز تلویزیون ایران در بیروت را منفجر خواهد کرد.

مینو عالیخانی، یکی از دو خواهر عالیخانی‌ها، عضو ساواک بود. او دوره آموزش اطلاعاتی و فراگیری زبان فرانسه را در اسرائیل گذرانید و پس از بازگشت به ایران در اداره کل هشتم ساواک (ضد جاسوسی)، به ریاست سرتیپ منوچهر هاشمی، در ارتباط با سرویس‌های بلوک شرق فعالیت می‌کرد. او با افسران اطلاعاتی سفارتخانه‌های کشورهای کمونیستی در تهران رابطه نزدیک و صمیمانه برقرار می‌کرد. بی‌پروایی او در این روابط تا بدان حد بود که سرتیپ هاشمی در زیر گزارش‌ش شود مکالمات مینو با یکی از افسران اطلاعاتی بلوک شرق چنین نوشت: «مینو زن است یا مرد؟»

۶- سعید حجاریان در گفتگو با اندیشه پویا (اندیشه پویا، سال اول، شماره دوم، تیر و مرداد ۱۳۹۱، صفحه ۳۷-۴۵) مسئولیت خود را مدیریت بازجویی‌ها (سربازجو) در کودتای نوژه عنوان کرده است. علاوه بر این‌ها بازجوی ستوان ناصر رکنی نیز بوده است:

«اندیشه پویا: بالاخره شما در این ماجرا مسئولیت داشتید، نمی‌شود یادتان نباشد، مسئولیت شما چه بود؟»

حجاریان: مدیریت بازجویی

اندیشه پویا: و خودتان هم بازجویی می‌کردید؟

حجاریان: من بازجوی ستوان ناصر رکنی بودم.

اندیشه پویا: چطور آدمی بود؟ پیچیده بود؟

حجاریان: شخصیت برجسته ای نداشت. کودتاچیان معمولاً بی جنبه و سست عنصر بودند. پیچیده نبودند."

۷- چرا با وجود آنکه آقای حجاریان سربازجو و علاوه بران بازجوی رکنی بوده، درباره محمدباقر عالیخانی و نقش او در کودتا سخن نمی گوید؟ آیا ایشان از ارتباط و نسبت فامیلی صادق (مهرداد عالیخانی) با محمدباقر عالیخانی مطلع بوده است؟

به نظر می رسد ارتباط میان این دوسعید، آن چیزی که روزنامه های اصلاح طلب و اصولگرا این سالها گفته اند و از آن ها یک دوقطبی ساخته اند، نباشد. باید منتظر ماند.

پورمحمدی و قتل های زنجیره ای

مصطفی پور محمد، معاون سابق برون مرزی وزارت اطلاعات در دوره علی فلاحیان که در جریان پرونده قتل های زنجیره ای و سعید امامی قرار داشته نیز در مصاحبه ای با سایت خبری مشرق نیوز در اردیبهشت ماه ۱۳۹۱ پیرامون آن پرونده می گوید:

این داستان جزء پروپاگانداها و جوسازی هایی است که جریان چپ در کشور راه انداخت؛ این جریان، وقتی می خواست کسی را بکوبد باید یک بهانه و اتهامی برایش مطرح می کرد. یک عده را می گفتند تندرو است، یک عده ای را هم گفتند چماق دار است و بعدش هم داستان قتل های زنجیره ای درست شد. کنار گذاشتن من هم همزمان شد با رفتن آقای دری نجف آبادی.

خب طبیعی بود که برای اینکه راحت بتوانند این قضیه را در افکار عمومی جا بیندازند استفاده از همزمانی و استفاده از قرینه زمانی بود تا به اهداف سیاسی و به اصطلاح خودشان حذف رقبای خودشان بپردازند در حالی که حوزه من حوزه خارجی بود و اصلاً ورودی به حوزه داخلی نداشتم.

وی ادامه داد: افراد اصلی ای که در این قتل ها مسؤول مستقیم بودند، مشهورترین نیروهای چپ وزارت اطلاعات بودند و آدم هایش هم موجودند. افرادی که اعتراف کردند چهره های مشهور چپ در وزارت اطلاعات بودند.

معاون اسبق وزارت اطلاعات افزود: چپی ها اگر از من و امثال من سندی داشتند آن را در بوق و کرنا می کردند و چیزهایی هم رویش

می گذاشتند اما نه تنها بنده، بلکه خیلی از چهره ها و شخصیت ها و علمای ما را هم به این قتل های زنجیره ای منسوب کردند. اینکه با اجازه چه کسی بوده، چه کسی هماهنگی ها را انجام می داده و سعی کردند یک سناریوی بسیار گسترده ای را بسازند.

پورمحمدی اضافه کرد: امروز هم متأسفانه باز یک عده دوستان اصول گرای ما همین رویه و روش های تخریب و حذف شخصیتی و وارد کردن نسبت های ناروا و ناصحیح را برای حذف رقیبان در پیش گرفتند که شاید موفقیت های لحظه ای هم داشته باشند، اما همان فرجامی که چپ ها داشتند برای آن ها متصور است.

معمای سید احمد خمینی و قتل های زنجیره ای

پس از علنی و جنجالی شدن پرونده قتل های زنجیره ای و نقش سعید امامی در این پرونده ها، برخی از افراد از جمله اکبر گنجی و عمادالدین باقی تلاش نمودند لیست قتل های زنجیره ای از چند نفر انگشت شمار به دهه ۶۰ نیز گسترش دهند و لیستی نزدیک به ۱۰۰ نفره را معرفی کردند که قربانیان قتل های زنجیره ای بودند.

اما در این میان عمادالدین باقی پرونده ای را گشود که همچنان پس از گذشت سال ها جنجالی است و گاه و بی گاه در رسانه های ارج از کشور مطرح می شود اما هیچگونه شاهد درست و سندی درباره آن ارائه نمی شود و صرفا در حد شایعه باقی مانده است.

عمادالدین باقی، نویسنده ای که در حوزه قتل های زنجیره ای در ایران تحقیق می کرد، پیش از این بیان کرده بود که سال ها پس از مرگ احمد خمینی، محمد نیازی، رئیس وقت سازمان قضایی نیروهای مسلح، به حسن خمینی، پسر او، گفته بود که سعید امامی، معاون سابق وزارت اطلاعات، علاوه بر قتل روشنفکران و نویسندگان، به قتل احمد خمینی نیز اعتراف کرده است.

دلیل قتل پسر نخستین رهبر جمهوری اسلامی توسط سعید امامی، اهانت های او به آیت الله خامنه ای و دیگر مسئولان ارشد حکومت در جلسات خصوص عنوان شد.

آقای نیازی، این سخنان عمادالدین باقی را تکذیب کرد. اما آقای باقی با ارسال نامه ای علنی به حسن خمینی از او خواست تا اصالت سخنانش را تایید کند و فرزند احمد خمینی نیز این اظهارات را تایید کرد.

در ۱۰ دی ۱۳۷۷ و همزمان با قتل های سیاسی در ایران، جمشید پرتوی، پزشک مخصوص احمد خمینی نیز در منزل اش به قتل می رسد.

با وجود این، بسیاری از ناظران معتقدند که چون اعترافات سعید امامی احتمالا زیر شکنجه اخذ شده، نمی توان به آنها سندیت داد. ضمن اینکه مصطفی خمینی، برادر بزرگتر احمد خمینی نیز در سنی تقریبا مشابه درگذشت و احمد خمینی نیز با چاقی مفروط و بیماری های مرتبط درگیر بود.

علیرضا نوری زاده که کتاب های متعددی را درباره قتل های زنجیره ای در ایران نوشته، می گوید که چون مرگ احمد خمینی با قتل روشنفکران و نویسندگان متفاوت بود، می توان اعترافات سعید امامی را در آن موثق دانست: «مسئله این است که این جریان اصلا مربوط به قتل های زنجیره ای نبود. اولاً سعید امامی زیاد شکنجه نشد، به جهت اینکه کارهایی که انجام می داد تماما با نظر وزیر اطلاعات بود، چه علی فلاحیان چه قربانعلی دری نجف آبادی. سعید امامی در بازجویی های خود هم می گوید که چرا برای اقدامات من از وزیر، از علی فلاحیان سوال نمی پرسید؟ من احمد خمینی را به دستور مستقیم ایشان و به فتوای آیت الله خوشوقت کشتم. مسئله اعتراف نیست، مسئله این است که سعید امامی انتظار دارد بابت خدماتش از او تقدیر شود نه بازخواست.»

آقای نوری زاده تاکید می کند که احمد خمینی به علت بیماری هایی که با آنها درگیر بود، داروهای زیادی مصرف می کرد که برخی از آن داروها از آلمان و توسط صادق طباطبایی، برادر همسرش، برایش ارسال می شد.

محمدعلی صدوقی، امام جمعه سابق و نماینده ولی فقیه در استان یزد که از نزدیکان خانواده آیت الله خمینی بود نیز در مصاحبه‌ای، مرگ احمد خمینی بر اثر یک «توطئه و مسمومیت» را رد نکرده است.

او گفته که «علت این واقعه چه بود، مسمومیتی بود، توطئه‌ای بود، طرحی بود، بینی و بین‌الله من به جایی نرسیدم که الان بخواهم قضاوتی روی این شایعاتی که مثلاً ایشان را مسموم کردند و یا گروه‌هایی دست داشتند، داشته باشم. حرف‌های مختلفی است.»

متنی که در ادامه از نظر شما می‌گذرد، در سال ۱۳۸۳ در سایت شخصی عمادالدین باقی منتشر شده بود که عیناً از نظر شما می‌گذرد:

بخش اول: چرا و چگونه با احمد خمینی مذاکره کردم؟

باوایل پائیز سال ۱۳۷۰ بود که طبق قرار قبلی به همراه سه نفر از همکارانم به جماران رفتم، اما هرچه منتظر ماندیم انصاری نیامد... پیش مسئول حفاظت جماران آقای صادق ترکشوند رفتم و ضمن بیانی خیرخواهانه، از او خواستم تا ترتیب ملاقات با احمد خمینی را بدهد... پس از دقایقی مسئول حفاظت جماران آمد و گفت: حاج آقا می‌گویند بیایند من آن‌ها را ببینم.

م. مهاجر

دوشنبه ۱۹ مرداد ۱۳۸۳ - ۹ اوت ۲۰۰۴

اشاره: گزارشی که در چند شماره در اخبار روز خواهد آمد، یادداشت‌ها و روایت‌های آقای مهاجر که خود را عضو بلندپایه سابق سپاه پاسداران معرفی کرده در مورد دلایل قتل احمد خمینی به دست تیم ترور قتل‌های زنجیره‌ای است. آن چه جامعه ما در مورد مرگ اسرارآمیز فرزند آیت الله خمینی شنیده است، آن است که مرگ وی توطئه‌ای از سوی حاکمان وقت در چارچوب جنگ قدرتی بود که با حذف آیت الله منتظری در زمان حیات آقای خمینی آغاز شد. مطلعین مختلفی در یادداشت‌ها و اظهارات خود به این موضوع اشاره داشته‌اند که سعید امامی معاون علی‌فلاحیان وزیر وقت اطلاعات، در اقرار خود در زندان به قتل احمد خمینی نیز اعتراف کرده است. این اظهارات به دلیل آن که بخش‌های مهمی از پرونده سعید امامی مفقود شد و در اختیار هیچ کس قرار نگرفت، در حالی که ابهام باقی ماند. اما مفقود شدن بخش‌های مذکور از پرونده وی، این گمانه را تقویت کرد که در آن اعترافات نکاتی بوده که افشای آن‌ها برای بقای حاکمیت اسلامی در ایران بسیار سنگین تمام می‌شده است.

آقای م. مهاجر نیز در یادداشت‌های خود همین فرضیه را مطرح کرده و علت آن را روی گردانی احمد خمینی از آیت الله خامنه‌ای و آغاز مخالفت وی با جانشین آیت الله خمینی دانسته است.

برای اخبار روز، امکان تایید مستقلانه اطلاعات ارایه شده در این گزارش وجود نداشته است و نویسنده مسئولیت تمام گفته های خویش را بر عهده گرفته است.

مقدمه: این جانب نگارنده مطالب زیر از سال ۱۳۶۱ به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمدم که بخشی از سوابق شغلی و مسئولیتی ام به شرح ذیل است:

- مربی عقیدتی سیاسی در مراکز آموزش تخصصی، رسته ای واحد آموزش نظامی ستاد مرکزی سپاه،

- فرماندهی آموزش سپاه و فرماندهی آموزش نیروی زمینی سپاه،

- مربی عقیدتی سیاسی در مرکز تداوم آموزش عقیدتی سیاسی افسران ارشد نیروی زمینی سپاه،

- استاد معارف اسلامی در دانشگاه علوم پزشکی بقیه الله سپاه

- جانشین معاونت فرهنگی فرماندهی آموزش سپاه

- جانشین معاونت عقیدتی سیاسی فرماندهی آموزش نیروی زمینی سپاه

- مسئول مرکز تداوم آموزش عقیدتی سیاسی نیروی زمینی سپاه

مسئول معاونت عقیدتی سیاسی فرماندهی آموزش نیروی زمینی سپاه

ذکر این عناوین و مشاغل برای شناخت خوانندگان محترم از خودم بود، اما همین مسئولیت ها و سابقه ی طولانی تدریس در سپاه حکایت از آن دارد که اینجانب در بخش های عمده ای از سپاه به ویژه در ستاد نیروی زمینی و بسیاری از رده های تابعه ی آن و در دانشگاه علوم پزشکی بقیه الله فرد شناخته شده ای بودم، فلذا حفظ موقعیت های شغلی مذکور اقتضاء می کرد که به هیچ وجه دنبال مسایل سیاسی نباشم، اما به خاطر آن که هیچ گاه به دنبال حفظ موقعیت شغلی و ارتقاء رتبه و درجه به هر قیمتی نبودم، و نمی خواستم حقیقت را فدای منافع شخصی و کسب موقعیت های زودگذر کنم، در جهت تبیین حقایق پشت پرده ی عزل آیت الله منتظری (ایشان در سپاه به عنوان مهم ترین خطر سیاسی معرفی و اصلی ترین سوژه سازمان حفاظت اطلاعات سپاه محسوب می شود که به تفصیل می توان شواهد و قرائنی برای آن ارایه داد، اما جای آن در این مجال نیست) از قائم مقام رهبری برآمدم که در این مسیر به صورت غیرمترقبه مذاکراتی با احمد

خمینی داشتیم که مواضع او در این مذاکرات که به صراحت علیه علی خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی و تا حدی به نفع آیت الله منتظری بود، پس از دستگیری ها و بازجویی هایی که از من صورت گرفت برای مسئولان جمهوری اسلامی به ویژه علی خامنه ای آشکار گردید، از این رو مجوز قتل احمد خمینی صادر و توسط سربازان گمنام وزارت اطلاعات به مرحله ی اجرا در آمد.

بخش اول:

چرا و چگونه با احمد خمینی مذاکره کردم؟

بعد از آن که توطئه ی برکناری آیت الله منتظری از قائم مقام رهبری در سال ۱۳۶۸ عملی گردید، همیشه ذهن من به این مساله مشغول بود. از این رو تلاش می کردم حتی الامکان حقایق پشت پرده ی آن را از لابلای گفتار و اعمال طراحان و مجریان غوغاسالار این توطئه به دست آورده و در حد امکان در اختیار افکار عمومی قرار دهم.

در شرایطی که ذکر نام یا داشتن رساله و یا عکس آیت الله منتظری جرم نابخشودنی محسوب می گردید و عواقب سنگین در برداشت، به چالش کشاندن طراحان این توطئه به ویژه احمد خمینی به صورت مستقیم غیرممکن بود، و نیز در شرایطی که طراحان توطئه، حقایق را مقلوب و عوام را مفتون و خواص را مرعوب و مخالفان را ملوکوک و مطرود و محبوس ساخته بودند، و تصور مناظره ی برابر و شنیدن حرف مخالفان برای آن ها مردود بود، در صدد برآمدم تا نه از موضع مخالف که حساسیت آن ها را برانگیزد، بلکه از موضع متعصبانه دفاع از اقدام خمینی علیه آقای منتظری که در نظر طراحان توطئه مقبول بود در این راه قدم بگذارم. این در حالی بود که از زمان برکناری آیت الله منتظری از قائم مقام رهبری تا آن زمان که من با احمد خمینی ملاقات کردم، مواضع من در سپاه در تایید اقدام خمینی در عزل آقای منتظری بود که همین امر باعث عدم حساسیت نسبت به من می گردید، در عین حال موقعیت شغلی من هم که در آن زمان مسئولیت معاونت عقیدتی سیاسی فرماندهی آموزش نیروی زمینی سپاه را بر عهده داشتم، زمینه هرگونه سوءظنی را از میان بر می داشت و اطمینان زا بود. البته این را هم می دانستم که به خاطر اتخاذ چنین تاکتیکی به زودی تاوان سنگینی خواهم پرداخت.

ورود به این عرصه با ایده ی مزبور خالی از اشکال راهبردی هم نبود، زیرا در چنین شرایطی فرد پرسش شونده کاملاً به چالش کشیده نمی شد، از این رو بخش عمده ای از حقایق همچنان مکتوم می ماند، اما نکته های مثبتی هم وجود داشت: از جمله آن که به حداقل هایی دست می یافتم که در آن وانفسا کم ارزش نبودند، همچنین این تجربه هم وجود داشت که چنین افرادی اگر کسی در مقابلشان قرار دارد، نه تنها مخالف خود نبینند بلکه هم فکر و مدافع اقداماتشان و حتی تندروتر از خودشان ببینند، آنگاه مافی ضمیر خود را بهتر بروز می دهند که من شاهد چنین قضیه ای در مذاکرات خودم با احمد خمینی بودم، زیرا او در این ملاقات ها مطالبی را گفت که هیچ گاه در مقام مباحثه با یک مدعی بر زبان نمی آورد.

وقتی که در ۶۸/۱/۸ پس از چند سال دسیسه ی سیاسی، آیت الله منتظری از قائم مقام رهبری برکنار شد، نه تنها به سوالات بی شماری

که در این زمینه وجود داشت پاسخ داده نشد، بلکه سعی شد تا با شانتاژ و تهدید و ارباب این اقدام خمینی به همگان قبولانده شود. علاوه بر وسایل ارتباط جمعی و تریبون های عمومی که هر چه خواستند نوشتند و گفتند، احمد خمینی نیز که در واقع تعزیه گردان و یکی از مجریان اصلی این توطئه بود با انتشار جزوه ای در توجیه اقدام پدرش هر چه خواست نوشت و از هر گونه هتاکی دریغ نکرد و بر آن نام «رنجامه» هم گذاشت

انتشار به اصطلاح «رنجامه» از سوی احمد خمینی بیش از هر چیز حکایت از آن داشت که او برای توجیه اقدام خودش (عزل آقای منتظری) این جزوه را نوشته، هر چند در ظاهر این کار توسط پدرش صورت گرفته بود.

رنجامه احمد خمینی بدون کسب مجوز قانونی و صرفاً به استظهار نویسنده ی آن و با حمایت ارگان ها و سازمان های دولتی و نظامی در تیراژی بسیار انبوده چاپ و به طور رایگان در اختیار مردم قرار می گرفت، این در حالی بود که اگر طرفداران آیت الله منتظری می خواستند کمترین پاسخی به آن همه سیل اتهامات بدهند با تهدید و ارباب و زندان رو به رو می شدند. علیرغم تمامی این فشارها پاسخ مستدل و منطقی به رنجامه ی احمد خمینی اجتناب ناپذیر بود چرا که رنجامه ی او با مظلوم نمایی و تحریک احساسات عمومی، مستند تمام جوسازی ها علیه ایت الله منتظری قرار گرفته بود.

مدتی پس از انتشار رنجامه، جزوه ای مفصل به نام «واقعیت ها و قضاوت ها» در رد رنجامه و شبهات مطروحه علیه آقای منتظری به صورت مخفیانه و بدون نام نویسنده ی آن منتشر شد.

استدلال های محکم و ارائه ی اسناد و مدارک روشن در جزوه ی «واقعیت ها و قضاوت ها» برای پاسخ به رنجامه و سایر شبهه های شایع علیه آقای منتظری کافی بود، اما مشکل اصلی این بود که تیراژ جزوه ی مذکور بسیار کم و انتشار و پخش آن نیز جرم سنگینی محسوب می شد و ریسک بالایی را طلب می کرد.

انتشار جزوه ی «واقعیت ها و قضاوت ها» فرصت مغتنمی بود، چرا که علیرغم تیراژ کم آن، قطعاً این جزوه به دست مسئولان جمهوری اسلامی به ویژه احمد خمینی رسیده بود و آن ها از محتوای آن اطلاع داشتند.

از این رو می توانستیم از آن به عنوان مستمسک بسیار خوبی (برای به چالش کشاندن طراحان توطئه ی عزل آقای منتظری، البته به صورت غیرمستقیم و در پوشش دفاع از خمینی) استفاده کنم.

از جزوه «واقعیت ها و قضاوت ها» حدود صد و بیست سوال اساسی استخراج کردم - متأسفانه در تفتیش خانه ی من هنگام دستگیری، سوالات مزبور به دست حفاظت اطلاعات سپاه افتاد - سپس از یکی از همکارانم در معاونت عقیدتی سیاسی فرماندهی آموزش نیروی زمینی سپاه که ارتباط زیادی با محمد علی انصاری (از اعضای دفتر خمینی و نیز رئیس موسسه ی تنظیم و نشر آثار خمینی) داشت،

درخواست کردم تا از او وقت ملاقات بگیرد که خوشبختانه این کار انجام گرفت و انصاری وقت ملاقات را مشخص کرد. دلیل انتخاب محمدعلی انصاری آن بود که با طرح سوال ها برای او و استنتاج وی، به بعضی از حقایق پشت پرده ی عزل آقای منتظری از قائم مقام رهبری دست یابم و در حد امکاناتم آن ها را در اختیار افکار عمومی قرار دهم. بدیهی است که من احتمال نمی دادم که بشود در این زمینه با احمد خمینی صحبت کرد، از این رو انصاری را حداقلی دست یافتنی تشخیص دادم، زیرا او علاوه بر اطلاعات لازم که در این ماجرا داشت، چه قبل و چه بعد از مرگ خمینی از نزدیکان احمد خمینی بود. از این رو می توانست تا حدی نظرات او را منعکس نماید، اما بر خلاف تصور من این مسیر به صحبت با احمد خمینی منجر گردید. اوایل پائیر سال ۱۳۷۰ بود که طبق قرار قبلی به همراه سه نفر از همکارانم (به دلیل شرایط مذکور و تاکتیکی که در پیش گرفته بودم آن ها نیز از اهداف من آگاهی نداشتند) به جماران رفتم، اما هرچه منتظر ماندیم انصاری نیامد. در نهایت یکی از همکارانش آمد و گفت که او امروز نمی تواند بیاید. این حادثه ی ناخواسته برای من فرصت مغتنمی بود تا توپ را در زمین حریف اصلی بیندازم. از این رو به همراهانم گفتم: اکنون که انصاری نیست باید ببینیم که آیا احمد خمینی هست؟ اگر او باشد و ما بتوانیم با او صحبت کنیم، دیگر واسطه ای در میان نخواهد بود لذا بهتر پاسخ خواهیم گرفت. پیش مسئول حفاظت جماران آقای صادق ترکشوند (از دوستان قدیمی اینجانب بود) رفتم و ضمن بیانی خیرخواهانه، از او خواستم تا ترتیب ملاقات با احمد خمینی را بدهد.

او گفت: بگذارید با احمد خمینی صحبت کنم، در صورتی که او قبول کرد، شما را برای ملاقات خواهیم فرستاد. ما منتظر ماندیم، پس از دقایقی مسئول حفاظت جماران آمد و گفت: حاج آقا می گوید بیایند من آن ها را ببینم.

چرا احمد خمینی توسط تیم ترور قتل های زنجیره ای وزارت اطلاعات کشته شد

بخش دوم: مشروح مذاکرات

احمد خمینی گفت: من چه خصومتی با آقای منتظری داشتم، من از قبل از انقلاب با ایشان ارتباط داشتم. علاوه بر این من رابطه ی نزدیکی با محمد منتظری داشتم. من از لحاظ فکری به آقای منتظری خیلی نزدیکتر از آقای خامنه ای هستم. آقای خامنه ای از جناح راست است ...
م. مهاجر

پنجشنبه ۲۲ مرداد ۱۳۸۳ - ۱۲ اوت ۲۰۰۴

بخش دوم: مشروح مذاکرات

پس از مقدمات مرسوم، به احمد خمینی گفتم: آیا شما می دانید که جزوه ای به نام «واقعیات ها و قضاوت ها» در تیراژ زیاد (به این دلیل کلمه «زیاد» را به کار بردم تا هم گستردگی فعالیت هواداران آیت الله منتظری را به رخ او بکشم و هم حساسیت او را برانگیزم) چاپ شده

و در آن (امام) خمینی زیر سوال رفته تا جایی که عزل آقای منتظری از قائم مقام رهبری توطئه ای از جانب شما قلمداد شده که (امام) خمینی به راحتی تحت تاثیر آن قرار گرفته و آن را به اجرا در آورده است؟

احمد خمینی بی تفاوتانه گفت که اطلاع دارد. او می خواست وانمود کند که این موضوع آن چنان هم واجد اهمیت نیست. در مقابل برخورد بی تفاوتانه ی او، من پس از یادآوری مسئولیتیم در سپاه، با لحنی متعصبانه گفتم: من اجازه نمی دهم که عده ای بیایند و هر چه می خواهند برای احیای مجدد منتظری بنویسند، من وظیفه ی خودم می دانم که از (امام) خمینی دفاع کنم. امروز من نمی دانم که در مملکت ما چه می گذرد، از یک سو در تلویزیون وقتی صحنه های عزاداری را پخش می کنند عکس منتظری را هم نشان می دهند (مدتی قبل از این جلسه، در یک مراسم نوحه خوانی آهنگران که از تلویزیون پخش شد صحنه ای را نشان داد که پشت سر مداح عکس بزرگی از آیت الله منتظری قرار داشت). و از سوی دیگر می شنویم که خانواده ی آقای رفسنجانی مقلد آقای منتظری هستند، اگر پشت پرده چیزی هست که ما نمی دانیم به ما هم بگوئید.

احمد خمینی گفت: خوب شما از من چه می خواهید و چه توقعی دارید؟

گفتم: در جزوه ی «واقعیت ها و قضاوت ها» مسائل زیادی علیه (امام) و شما مطرح شده که باید به آن ها پاسخ داده شود، مطالبی هم که تاکنون درباره ی تایید اقدام (امام) مثل رنجنامه منتشر شده (چون قبل از انتشار جزوه ی «واقعیت ها و قضاوت ها» بوده و «واقعیت ها و قضاوت ها» در رد رنجنامه نوشته شده) در حال حاضر جوابگو نمی باشد. لذا لازم است پاسخ های مستدل و محکم به شبهه های «واقعیت ها و قضاوت ها» داده شود. از این ور من تمام آن جزوه را در قالب سوالاتی در آورده ام که اگر شما به آن ها پاسخ دهید ابهامات رفع می شود و آن گاه من بر اساس آن پاسخ ها جزوه ای را در رد «واقعیت ها و قضاوت ها» منتشر می کنم. احمد خمینی گفت: من نمی توانم در این مسایل وارد شوم چون حساسیت ایجاد می کند.

گفتم: من هم چنین توقعی از شما ندارم که در این مساله وارد شوید، اگر شما صرفا به سوالاتی که من از جزوه ی «واقعیت ها و قضاوت ها» در آورده ام پاسخ دهید، آن گاه من بر اساس پاسخ های شما جزوه ای در رد «واقعیت ها و قضاوت ها» می نویسم و آن را با نام خودم منتشر می کنم.

احمد خمینی گفت: این طرح خوبی است.

سپس من به او اطمینان دادم که در این ماجرا هرگز پای شما به میان نخواهد آمد. احمد خمینی هم قبول کرد که پاسخ سوال ها را بنویسد. همان وقت من یک نسخه از سوالات را در اختیار احمد خمینی قرار دادم، او آن را ورق زد و نگاهی به سوال ها انداخت و گفت: پاسخ این سوال ها طول می کشد.

گفتم: عیبی ندارد، به هر حال آن چه مهم است پاسخ سوالات توسط شماست که برای من مهم است. علیرغم قول مساعد احمد خمینی،

من احتمال قوی می دادم که او به وعده ی خود عمل نکند و از پاسخ دادن به سوالات طفره برود و در حقیقت من را سر کار بگذارد و تلاش هایم به نتیجه ای که می خواستم نرسد. از این رو فرصت را مغتنم شمردم و بعضی از سوال های کلیدی را که در ماجرای برکناری آیت الله منتظری مهم می دانستم مطرح کردم تا اگر این کار ادامه پیدا نکرد و در همین مرحله خاتمه یافت، حداقل چند موضوع روشن شده باشد.

البته در چنین شرایطی من نمی توانستم سوالات زیادی را مطرح کنم چون اگر احمد خمینی مورد سوالات متعدد قرار می گرفت چه بسا به هدف من پی می برد و حتی به همین سوال های شفاهی نیز پاسخ نمی داد. از این رو چند مساله اساسی را در قالب سوالاتی از سر دلسوزی و علاقه به خمینی و فرزندش (!) مطرح کردم!!! البته همان طور که قبلا هم اشاره کردم این روش بر طبق تاکتیکی بود که در پیش گرفته بودم. از او پرسیدم که در جزوه ی «واقعیت ها و قضاوت ها» طراح توطئه برکناری آیت الله منتظری شما معرفی شده اید، آیا می توانید در این مورد توضیح دهید؟

احمد خمینی گفت: من چه خصومتی با آقای منتظری داشتم، من از قبل از انقلاب با ایشان ارتباط داشتم. علاوه بر این من رابطه ی نزدیکی با محمد منتظری داشتم. من از لحاظ فکری به آقای منتظری خیلی نزدیکتر از آقای خامنه ای هستم!!! آقای خامنه ای از جناح راست است!!! مگر شما فکر می کنید که امروز من دارای چه موقعیتی هستم؟!!! آقای خامنه ای من را با شیخ حسن روحانی یکی کرده و در شورای عالی امنیت ملی قرار داده!!! مگر من الان چه دارم؟!!! من هستم و همین جا (با دست به محیط جماران اشاره کرد)!!! پس همین اوضاع و احوال نشان می دهد که من در این ماجرا دخالتی نداشتم و نمی خواستم از برکناری آقای منتظری طرفی بیندم. این کار مربوط به امام بود و خود ایشان به این نتیجه رسید که آقای منتظری نباید به رهبری برسد.

سپس پرسیدم که در جزوه ی «واقعیت ها و قضاوت ها» بحث مفصلی در باره ی دست خط های (امام) خمینی شده و نسبت به صحت انتساب برخی از نامه ها به ایشان تردید شده، آیا این نامه ها (همان نامه هایی که در جزوه ی «واقعیت ها و قضاوت ها» مطرح شده) توسط خود ایشان نوشته می شد؟

احمد خمینی گفت: چهار، پنج نفر نامه های امام را می نوشتند، من و آقای رسول محلاتی (مسئول دفتر خمینی) و چند نفر دیگر (نام آن ها را ذکر نکرد).

پرسیدم که آیا واقعا نامه ای تحت عنوان نامه ۱۳۶۸/۱/۶ خمینی به آقای منتظری وجود دارد؟

احمد خمینی گفت: بله

پرسیدم دست خط این نامه هایی که به عنوان نامه ی ۱۳۶۸/۱/۶ در جامعه پخش شده متفاوت است، آیا شما این ها را قبول دارید؟

احمد خمینی گفت: نه.

پرسیدم: بالاخره اصل نامه وجود دارد؟

احمد خمینی گفت: بله.

پرسیدم اصل آن کجاست؟

احمد خمینی گفت: در موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی نگهداری می شود و هر کس هم بگوید آن را دارد دروغ گفته است. در پایان او از احساس مسئولیت ما نسبت به (امام) خمینی تقدیر کرد و قول داد پاسخ سوالات را بنویسد و ما یک ماه بعد برویم و آن ها را تحویل بگیریم.

در تاریخ مقرر برای دریافت پاسخ سوالات به همراه همان همکارانم به دفتر احمد خمینی در جماران رفتیم. پس از احوال پرسی، سوال کردم آیا پاسخ ها سوال ها تمام شده و مطالب آماده است؟

احمد خمینی گفت: نه، من پاسخ ندادم.

پرسیدم: چرا؟

گفت: من با چند تن از دوستان که از مسئولین کشور هم هستند مشورت کردم، آن ها گفتند به صلاح شما نیست که چنین کاری بکنید و خودتان را با این مسایل درگیر نکنید، از این رو مرا از ورود به این مساله برحذر داشتند و گفتند این کار به نام شما تمام می شود. گفتم: جلسه قبل هم که ما مراجعه کردیم قرار شد که این مطالب به نام شما منتشر نشود و تنها شما به سوالات پاسخ دهید و من بر اساس آن ها جوابیه ای را برای جزوه ی «واقعیات ها و قضاوت ها» می نویسم و با نام خودم منتشر می کنم، بدین خاطر در این ماجرا هرگز پای شما به میان نخواهد آمد.

آنگاه تاملی کرد و گفت: خوب، این موضوع دیگری است. پس من جواب آن ها را خواهم داد. سپس مجددا وقتی را برای مراجعه ما تعیین کرد.

هنگامی که برای بار سوم مراجعه کردیم، محافظین جماران گفتند که درحسبیه ی جماران منتظر بمانید تا با احمد آقا صحبت کنیم. بعد از چند دقیقه یکی از آن ها آمد و گفت: احمد آقا می گوید من قبلا هم گفته ام که این کار را نمی کنم، لذا آن ها را نمی پذیرم. من به آن شخص گفتم: حالا که ایشان ما را نمی پذیرد من می خواهم یک نامه کوتاهی برای ایشان بنویسم. شما این نامه را به او بدهید، ما هم می رویم. آن گاه بر روی یک تکه کاغذ کوچک متنی را نوشتم که مضمون آن چنین بود: «این کار درستی نبود که شما امروز ما را نپذیرفتید، زیرا اگر شما دفعه ی قبل گفته بودید که پاسخ سوالات را نمی دهید و قضیه منتفی شده بود، امروز آمدن ما هیچ موضوعیتی نداشت، در صورتی که آمدن ما، در امروز، حکایت از قرار قبلی و قول مساعد شما برای پاسخ به سوالات دارد در غیر این صورت ما تمایلی برای آمدن به اینجا نداشتیم. باعث تاسف است که شما به عنوان فرزند (امام) و مدعی دفاع از ایشان حاضر نیستید که در این باره قدمی بر دارید.»

من نامه را به آن شخص دادم تا برای احمد ببرد. سپس حرکت کردیم و از آن کوچه ای که منزل خمینی در آن قرار داشت دور شده بودیم که یک دفعه همان کسی که نامه ی مرا برای احمد برده بود دوان دوان آمد و مرا صدا زد و گفت: احمد آقا می خواهد شما را ببیند.

ما برگشتیم و به دفتر ملاقات احمد خمینی رفتیم، در حالی که ناراحتی در چهره من کاملاً آشکار بود.

احمد خمینی گفت: ناراحت شدید؟

گفتم: بله، زیرا شما دوبار قول دادید و به آن عمل نکردید و حالا می گوید من قبلا گفته ام که پاسخ نمی دهم، اگر شما نمی خواستید به سوال ها پاسخ دهید، پس چرا قرار گذاشتید که ما امروز بیاییم؟

احمد خمینی گفت: من نمی توانم به سوال ها پاسخ دهم. اگر هم باعث ناراحتی شما شدم عذر می خواهم. من هم با ناراحتی خداحافظی کردم و به همراه همکارانم بازگشتیم.

چرا احمد خمینی توسط تیم ترور قتل های زنجیره ای وزارت اطلاعات کشته شد

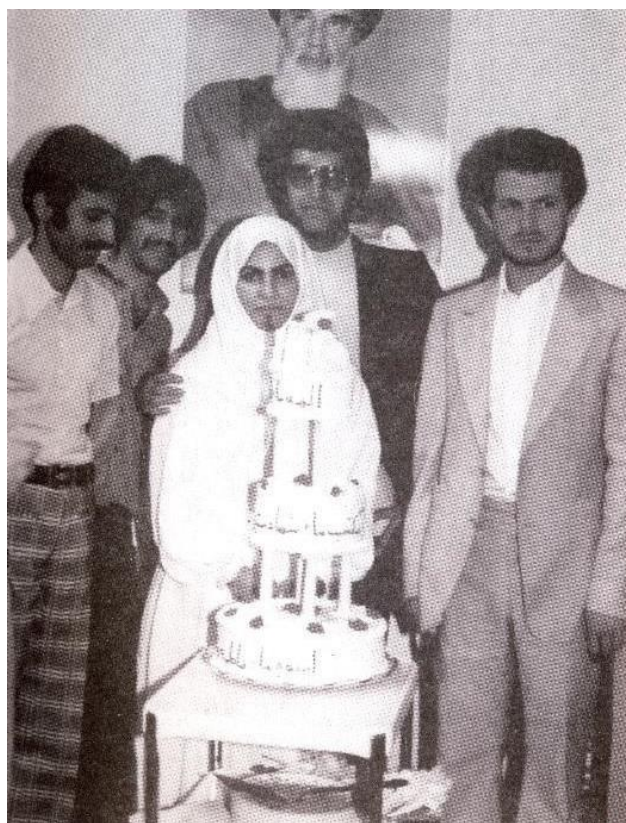
بخش سوم: بررسی ارتباط قتل احمد خمینی با تغییر مواضع او نسبت به آیت الله خامنه ای اختلافات احمد خمینی با رهبری جدید انقلاب و برخی موضع گیری ها باعث شده بود تا این جمع بندی میان برخی از ارکان حکومت ایجاد شود تا احمد خمینی را از سر راه خود بردارند و فوت وی را طبیعی جلوه دهند! م. مهاجر

به هر حال آنچه که آشکار است، این است که عده ای پس از قتل های زنجیره ای و مرگ مشکوک سعید امامی تلاش نمودند از آب گل آلود ماهی گرفته و نظام را به پرونده هایی خیالی و موهوم متهم کنند که در نهایت نفع آن صرفاً برای بیگانگان و ضد انقلاب بود و شاید بتوان همین سناریو را در تکمیل و راستای سناریوی اول قتل های زنجیره ای ارزیابی کرد.

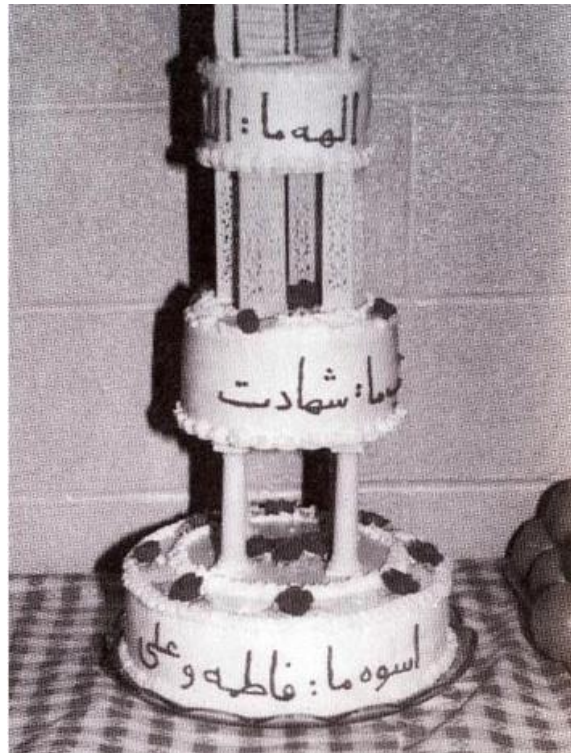
تصاویر و اسناد



سعید امامی در جمع دانشجویان مسلمان، واشنگتن سال ۱۳۵۹



جشن عروسی سعید امامی، واشنگتن سال ۱۳۵۸



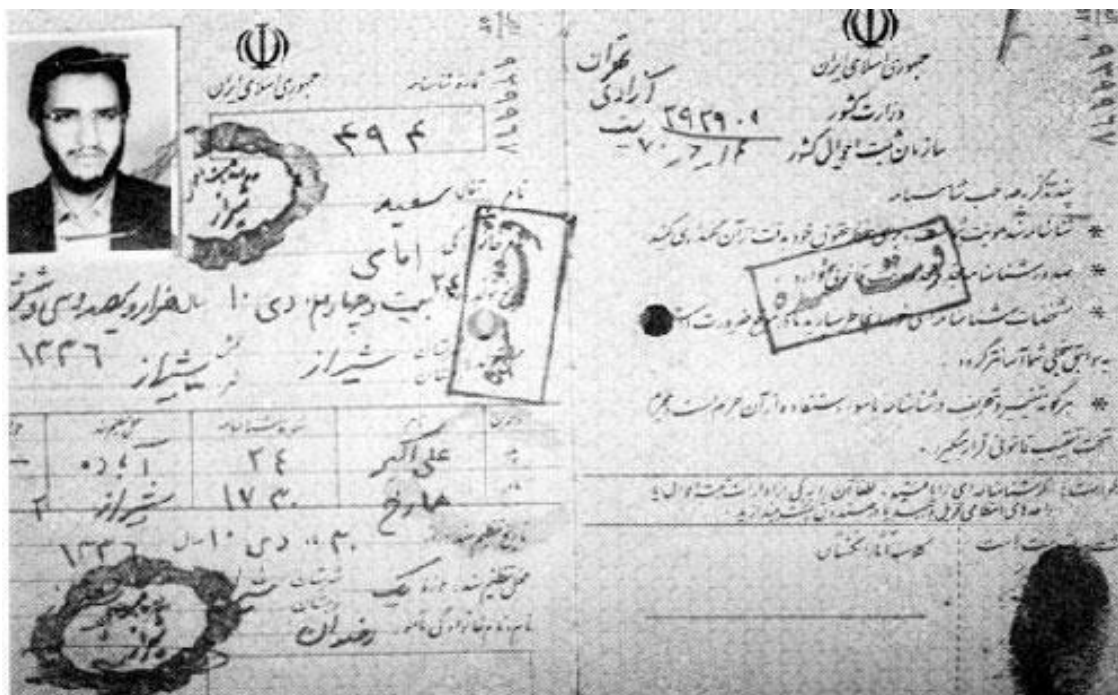
کیک عروسی سعید امامی و همسرش



فهمیه دری نوگورانی همسر سعید امامی (نفر وسط)، در تظاهرات دانشجویان مسلمان در آمریکا



تصویر سمت چپ تصویری از امامی در اواخر دهه ۷۰ و تصویر سمت راست تصویری از وی در سال های میانی دهه ۷۰



شناسنامه سعید امامی



مزار سعید امامی در قطعه ۷۳ بهشت زهرا تهران

اطلاعیه وزارت اطلاعات پیرامون قتل‌های مشکوک اخیر

تهران - خبرگزاری جمهوری اسلامی

روابط عمومی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران سه‌شنبه شب پیرامون وقوع قتل‌های مشکوک اخیر اطلاعیه‌ای به شرح ذیل صادر کرد:

«وقوع قتل‌های نفرت‌انگیز اخیر در تهران نشان از فتنه‌ای دامنگیر و تهدیدی برای امنیت ملی داشته است. وزارت اطلاعات بنا به وظیفه قانونی و بسدنیال دستورات صریح مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهوری، کشف و ریشه‌کنی این پدیده شوم را در اولویت کاری خود قرار داد و با همکاری کمیته ویژه تحقیق رئیس جمهوری، موفق گردید شبکته مذبذب را شناسائی، دستگیر و تحت تعقیب و پیگرد قانونی قرار دهد و با کمال تأسف معدودی از همکاران مسئولیت ناشناس، کج‌اندیش و خسودسیر این وزارت که بی‌شک آلت دست عضوآمل پنهان قرار گرفته و در چابخت مطامع بیگانگان دست به این اعمال جنایتکارانه زده‌اند در میان آنها وجود دارند. این اعمال جنایتکارانه نه تنها خیانت به سربازان گمنام اسام زمان (عج) محسوب می‌شود بلکه لطمه بزرگی به اعتبار نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران وارد آورده است. وزارت اطلاعات ضمن محکوم کردن هر جنایت علیه انسانها و هرگونه تهدید امنیت شهروندان و درک عمیق از ابعاد فرامسلی این فاجعه عزم قاطع خود را در ریشه کنی

عوامل و محرکان خشونت سیاسی و تضمین امنیت اعلام داشته و به امت شریف ایران اطمینان می‌دهد همانگونه که در فراز و نشیب‌های انقلاب اسلامی حافظ امنیت و استقلال کشور و حقوق شهروندان بوده است. این بار نیز با تمام توان و امکانات خود بسقاییای بساندهای منحرف و قانون ستیز را مورد هجوم قرار داده و سایر سرنیخ‌های داخلی و خارجی این پرونده پیچیده را برای دستگیری و کشف عوامل این فتنه دنبال خواهد کرد.»

گروه‌هایی بزرگ حزب الله برقرار می‌شود

بخش خبری: گروه‌هایی بزرگ حزب الله در قبیعت از مقام معظم رهبری و حمایت از دولت به زودی برقرار می‌شود. حمید تجاری دبیر کل مجمع حزب الله در جمع اعضای شورای مرکزی این مجمع با اعلام مطلب فوق افزود: اگر دستهای در کار است که نام حزب الله محو شده، دستهای کسانی است که خواب مشروطیت را می‌بینند. وی افزود: حزب الله دارای

ممنوعیت قوی است و وفادار به پیمان خود در مقابل قانون خداست. دبیر کل مجمع حزب الله درباره برقراری رابطه با امریکا گفت: مجمع حزب الله به عنوان یک گروه بزرگ متشکل از خانواده‌های معظم شهدا، رزمندگان و جانبازان با تبعیت از رهنمودهای مقام ولایت بسرای همیشه از امریکای جنایتکار نفرت خود را اعلام داشته است.

اطلاعیه وزارت اطلاعات پیرامون قتل‌های پائیز سال ۱۳۷۷



س - آخرین دیدار خود را با آقای وعیدی تو ضیح دهید ؟
 قبل از آنکه گفتیم که دیدار ما با آقای وعیدی در ۱۲۰۰ بود و من بعد از آن دیدار با آقای وعیدی دیدار دیگری نداشتم.
 س - آخرین دیدار خود را با آقای اعرابی ؟
 در جلسه صبحه گروه ها بودیم و من هم فراموش کردم که دیدار دیگری نداشتم.
 س - آخرین دیدار خود را با آقای ... ؟
 در دادگاه ۱۳۷۷ بود که گفتیم که دیدار ما با آقای اعرابی در ۱۳۷۰ بود و من بعد از آن دیدار دیگری نداشتم.
 س - آخرین دیدار خود را با آقای ... ؟
 در دادگاه ۱۳۷۷ بود که گفتیم که دیدار ما با آقای اعرابی در ۱۳۷۰ بود و من بعد از آن دیدار دیگری نداشتم.

متن برخی از بازجویی های عوامل مرتبط با سعید امامی / اعترافات مربوط به اسفند ماه سال ۱۳۷۷ می باشد.

ایران
 شماره ۲۴ با ۲۴ صفحه
 نیازمندیهای ایران، ویژه استان تهران

۳ نفر دستور می دادند ۱۵ نفر می کشتند

تازه ترین اظهارات معاون فوه قضاییه درباره قتلهای زنجیره ای
 شریان های شهر تهران گرفتار است
 کسی به فکر نیست؟



حرکت و انتفاضه جدید فلسطین
 در صورت سرکوب
 نیز متوقف نخواهد شد
 بنیاد اجازه دهیم
 بسنجیم و تصفیف کنند

بیکر مطهر بر حرم آیت الله روحانی در قم
 به خاک سپرده شد
 گروهی از اعضای کابینه
 در جلسه هیئت مدیره
 شرکت کردند

تازه ترین اظهارات معاون فوه قضاییه درباره قتلهای زنجیره ای
 شریان های شهر تهران گرفتار است
 کسی به فکر نیست؟



روزنامه های ایران و حیات نو، ۵ آذرماه ۱۳۷۹ و تیترا سخنان معاون اول قوه قضائیه پیرامون قتل‌های زنجیره ای که سعید اسلامی، مصطفی کاظمی (موسوی)، و مهرداد عالیخانی معرفی شدند.



اسدالله لاجوردی و علی صیاد شیرازی نیز از افرادی بودند که قبل و در حین جنجال‌های پرونده قتل‌های زنجیره ای در سال ۷۷ و ۷۸ ترور شده و به شهادت رسیدند.



چند روز پس از خودکشی مشکوک سعید امامی، نامه ای از وی خطاب به نمایندگان مجلس پنجم پیرامون اصلاح قانون مطبوعات در سال ۷۷ منتشر شد که سرآغاز جنجال‌های تعطیلی روزنامه سلام و غائله کوی دانشگاه تهران شد.



موسوی خوئینی‌ها بعدها در دادگاه بیان کرد که اطلاعی از محرمانه بودن نامه سعید امامی نداشته است و بدون اطلاع دقیق وی آن نامه در روزنامه سلام منتشر شده بود. دادگاه حکم به تعطیلی ۵ سال این روزنامه داد، اما دیگر هیچگاه روزنامه سلام منتشر نشد.



آیت الله هاشمی رفسنجانی در آستانه انتخابات مجلس ششم در مصاحبه ای در ۸ دیماه ۱۳۷۸ بیان کرد که قتل‌های زنجیره ای در دوران بعد از دولت وی انجام شده بود و وی در دوران ریاست جمهوری، اطلاعی از برخوردهای سعید امامی و وزارت اطلاعات با نویسندگان دگراندیش نداشته بود.



همواره هاشمی رفسنجانی توسط چهره های اصلاح طلب و منتقد متهم به اطلاع پشت پرده از برخوردهای امنیتی با مخالفین خود و نظام

می شد.



سید محمد خاتمی به عنوان رئیس دولت اصلاحات همواره بیان می کرد که مانع تراشی ها و حاشیه سازی ها برای دولت وی به دلیل افشاگری پرونده قتل های زنجیره ای بوده است.



انتشار فیلم بازجویی های همسر سعید امامی و متهمین پرونده قتل های زنجیره ای در اوایل دهه ۸۰ بازخوردهای متفاوتی در داخل و خارج کشور داشت. در همان ایام گمانه زنی هایی مطرح می شد که این فیلم ها توسط حجت الاسلام سید محمد علی ابطحی رئیس دفتر حجت الاسلام سید محمد خاتمی به بیرون درز کرده بود.



مسعود کشمیری و محمد رضا کلاهی صمدی، عامل انفجار دفتر نخست وزیری و دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در سال ۶۰، از جمله مهم ترین نفوذی ها در بدنه جمهوری اسلامی بودند.